

بولتن كنگره

شماره ۳

بها ۸۰ ريال (۱/۵ دلار آمريکا ، ۲ مارک آلمان فدرال)

فهرست

- ۱ - "ترتسکی راه شهوه للهن پشاسیم" ۵
مجهید
- ۲ - وحدت اصولی یا وحدت صوری ۱۵۰
محمد
- ۳ - ملذحاتی پیرامون "قلعنامه دربارہ وظایف مبارزه
در راه وحدت جنبش کمیونیستی کارگری ایران" ۲۳
اسکندر
- ۴ - بازی‌م‌نکاتی دربارہ استراتژی انقلابی و مسایل مورد اختلاف ۳۳
مراد

"ترتسکی را به شیوة لنین بشناسیم"

آخرین و جدیدترین سلاح مدافعين نگار گذشته در مواجهه با حاکمیت دموکراتیک خلق به مناسبت هدف پرولتاریای ایران در انقلاب دموکراتیک آبی، کوشش در جهت ترتسکیستی جلوه دادن آن است. این "سلاح" رانختن بارحزب توده ایران به دست گرفت و در نامه مردم مدعی شد که،

کفت که از نقطه نظر مارکسیست - لنینیست ما این نوع انقلاب ما در واقع انقلاب سوسیالیستی هستند و دموکراسی خلق شکلی از دیکتاتوری پرولتاریاست" (۱)

بعدها نامه مردم مجدداً مدافعين دموکراسی خلق را با طرفداران ترتسکی مقایسه کرد و چ - سدخ را به همان شعار "حکومت کارگری" ترتسکی در انقلاب ۱۹۰۵ روسیه تشبیه کرد و بی رحم مبارزه علیه "ترتسکیسم" را برافراشت! (۲). پس از آن در سازمان ما نیز مدافعين پیشش نوکه هر زمانی با یک - برجسب مواجه هستند، زمانی با "بیکار" و "اقلیت" مقایسه می‌شدند، اخیراً به نام "سوسیال دموکرات" مورد افشا واقع شدند، این بار با اتهام "ترتسکیسم" مواجه شده اند. البته شایان ذکر است که حزب توده ایران در یکی از آخرین مقالاتش در پاسخ به مقاله "برای دست یابی به حقیقت مشترک" تعریف جدیدی از انقلاب دموکراتیک خلقی را به داده که ظاهراً به معنای عقب نشینی از نظرات قبلی است.

و اما در سازمان ما خوشبختانه نخستین نوشته و سند مکتوبی که کوشیده است "انحراف ترتسکیستی" مدافعين برقراری حاکمیت دموکراتیک خلق (حاکمیت دموکراتیک کارگران، دهقانان، تهیدستان، خرده بورژوازی و روشنفکران خلق که رهبری طبقه کارگر در آن تأمین گردیده است) را اثبات کند، مقاله ای است که در بولتن شماره ۲ کنگره به نام "درباره استراتژی - تاکتیک سازمان در انقلاب ضد امپریالیستی - دموکراتیک ایران" به چاپ رسیده است. مقاله این رسالت را برای خود قایل شده است که، "از آن جا که رفقای ما کمتر با نظرات ترتسکی به طور دقیق آشنا نیستند و متأسفانه در بسیاری از موارد نظرات ترتسکی به نام لنین تبلیغ و ترویج می‌گردد" با استفاده از چند نقل قول "چهره نظرات" ترتسکی را افشا کند و سپس با استفاده از فاکت هایی که عمدتاً از یک کتاب ترتسکی گرفته شده، کوشیده این وظیفه را به انجام برساند.

ما با افشای نظرات ترتسکی، در کار ما کرم انواع اتهامات کاملاً موقیم، به ویژه در این شرایط ضرورت دارد تا یکبار دیگر "چهره نظرات" ترتسکی مورد توجه دقیق اعضا سازمان قرار گیرد تا معلوم گردد چه پیشی در پشت باصطلاح حمله به "ترتسکیسم" پنهان شده و چه کسانی با علم کردن شبه ترتسکیسم، تفکر کهنه گذشته خود را به نام لنینیسم معرفی می‌کنند. ترتسکی را باید شناخت، اما قطعاً نه از زبان خود ترتسکی. کوشش برای توضیح اختلافات میان لنین و پلشویک ها با ترتسکی، از زبان ترتسکی و آن هم تنها با استفاده به یک کتاب او مخصوصاً به کتابی که ترتسکی در آنج روشنگری مردم بندی کرده است، در بهترین حالت دفاع از تحریف ترتسکیستی تاریخ و یک به آموزشی آشکار است. لنین در مورد ترتسکی می‌گوید،

"ترتسکی هیچ گاه، هیچ "چهره ای" نداشته و ندارد، و از او چیز کوچ نشینی و رفت و برگشت از اردوی لیبرال های اردوی مارکسیست ها و بالعکس و چیز دست چین کردن تکه پاره های عبارت و الفاظ ملغزل از اینجا و آن جا چیز دیگری دیده نمی‌شود" (۳)

ترتسکی هر زمان بنا به مصالح و اغراض سیاسی خود، ماهیت اختلافاتش با لنین و پلشویک ها را به نوعی تصویر کرد، زمانی خود را طرفدار داشته لنین و پلشویک - لنینیست "خواند و زمانی کوشید میان خود و پلشویک ها مرز به کشد. در مورد نظرات خود در سال های ۱۹۰۵، در دوره های مختلف تفسیرهای کاملاً متغیرواتی را به داد. کتاب "انقلاب بی کبر" او که اینک به طور وسیع در سازمان تبلیغ می‌شود و نقطه اتکای اصلی مدافعين پیشش کهنه و مقاله "درباره استراتژی و تاکتیک" ... قرار گرفته، در سال ۱۹۲۹ نوشته شده است. ترتسکی در این کتاب ماهیت اختلافات خود با لنین و "چهره نظرات" خود را در بسیاری موارد از جمله در مورد مسایل مهمی چون ارزیابی از خصلت انقلاب اول روسیه، نقش دهقانان در انقلاب و شعار معروف "بسدون تزار، حکومت کارگری" را تحریف کرده است. ترتسکی در این کتاب می‌نویسد، "من مرکز خصلت پروژوایی انقلاب را از نظر وظایف تاریخی آن انکار نکرده ام. بلکه از لحاظ نظری و عوامی محرکه و دورنمای آن است که آن را مردود دانستم." و "من منکر خصلت پروژوایی انقلابی که در دستور روز بود نشدم و دموکراسی سوسیالیسم را با هم در نیامیختم" (۴). تاکیدات از تکرارنده است.)

اما سال های پیش از آن، لنین "اشتباه بنیادی" ترتسکی را نفهمیدن همین نکته نامید و گفت، "اشتباه بنیادی ترتسکی در آن است که خصلت پروژوایی انقلاب را نادیده می‌انگارد و درباره مساله گذار از این انقلاب به انقلاب سوسیالیستی تصور روشنی ندارد" (۵) (تاکید از تکرارنده)

ترتسکی در این کتاب مواضع قبلی خود در مورد نقش دهقانان را تحریف می‌کند و می‌گوید تنها از آن جهت با دیکتاتوری

دموکراتیک و "ائتلاف" کارگران و دهقانان مخالفت کرده که معتقد بوده، دهقانان نمی‌توانند "حزب مستقل" خود را تشکیل دهند. او می‌نویسد:

"ما به مابیت دیکتاتوری انقلابی به طور تکنیک ناپذیری به امکان وجود یک حزب انقلابی دهقانی بستگی دارد که مستقل از پروولتاریا بوده و با بورژوازی لیبرال خصومت ورزد". ترترسکی پس از تأکید بر "موقعیت" بینابینی و نام‌گونی ترکیب اجتماعی "دهقانان" نتیجه می‌گیرد: "تنها چنین ارزیابی از مابیت سیاسی دهقانان است که دورنمای دیکتاتوری پروولتاریا - که مستقیماً از پلن انقلاب دموکراتیک برمی‌خیزد - را به روی ما می‌کشاید و طبیعتاً در این نه "انکار" نه "نادیده گرفتن" و نه "کم‌به‌دادن" به دهقانان نهفته است". (۶)

لنین مدت‌ها قبل به این ادعای ترترسکی جواب داد:

"ائتلاف میان طبقات به هیچ وجه نه مستلزم وجود این یا آن حزب نیرومند است و نه اصولاً مستلزم حزبی است. این به معنی خلط‌ساله طبقات با مساله احزاب است. ائتلاف طبقات مزبور به هیچ وجه نه مستلزم آن است که یکی از احزاب بورژوازی موجود بر دهقانان فائق آید و نه مستلزم اینکه دهقانان یک حزب "مستقل نیرومند" تشکیل دهند ... ائتلاف پروولتاریا و دهقانان دهها و صدها بار به اشکال بکلی گوناگون تحقق یافته است بی‌آنکه "هیچ حزب مستقل نیرومندی" از دهقانان وجود داشته باشد".

و بالاخره ترترسکی در این کتاب مورد استفاده و فقا، ناگهان مدعی می‌شود که شعار "بدون تزار، یک حکومت

کارگری" شعار اودرسال ۱۹۰۵ نبوده است!

ای منتقدین من! من هرگز، هیچ‌گاه و هیچ‌جا شعار "بدون تزار، یک حکومت کارگری" را نه نوشته‌ام، نه ایراز کرده‌ام و نه پیشنهاد نموده‌ام ... و نه از لحاظ فکری و نه در عمل، هیچ رابطه‌ای با این اعلامیه (منظور اعلامیه‌ای است که تحت این عنوان در ۱۹۰۵ منتشر شد) نداشته‌ام! (۸)

در این مورد نیز تاریخ حزب کمونیست اتحاد شوروی چنین می‌گوید:

"ترترسکی اندیشه مارکسی درباره انقلاب مداوم را تحریف کرده، شعار "بدون تزار، اما حکومت کارگری" را که ظاهراً چپ‌نما اما از لحاظ محتوی اپورتونیستی بود به میان آورده بود، شعار ترترسکی که معنای آن جهش از فراز مرحله بورژوا - دموکراتیک انقلاب بود تنها می‌توانست پروولتاریا را از توده‌های عظیم دهقانی جدا کند و انقلاب را به شکست منجر سازد. ترترسکی لزوم سرگردی پروولتاریا در انقلاب دموکراتیک را انکار می‌کرد" (۹)

این از موارد تحریف در کتاب ترترسکی فراران است و بدیهی است که وقتی او تاریخ انقلابات روسیه را می‌نویسد چنین نیز خواهد بود. لنین ترترسکی را "کوچ نشین" اردوی مارکسیست‌ها و لیبرال‌های نامید و ترترسکی در مقابل درباره اختلافاتش با لنین چنین اظهار نظر می‌کند:

"این اظهارات لنین در رابطه با من مابیتی کاملاً تصادفی داشته و تصحیح بوده‌اند. به این معنی که آنها به هیچ وجه بیانگر مواضع واقعی من حتی در سال ۱۹۰۵ نبوده‌اند" (۱۰)

اکنون باید از رفتار سپید، داوور و واقعی کیست؟ ترترسکی یا لنین و جنبش جهانی کمونیستی؟ اما معتقدیم و بر پایه این اعتقاد عملی کنیم که برای شناخت درست ترترسکی باید به اسناد معتبر جنبش جهانی کمونیستی مراجعه کرد و آنچه را که ترترسکی درباره خود گفته، معیار و مینما قرار نداد و بر مخالفین فکری نداشت!

"انقلاب پیگیر" ترترسکی

آنچه که از "ترترسکیسم" به اختلافات امروزی ما مربوط می‌شود و در واقع اساس نظریات او نیز هست، نظریه "انقلاب مداوم" است. شعار ترترسکی در انقلاب ۱۹۰۵ در روسیه "بدون تزار، حکومت کارگری" بود. این شعار جوهر نظرات او در مورد "انقلاب پی‌گیر" را که کمی بعدتر در سال ۱۹۰۶ در رساله "نتایج و چشم اندازها" تئوریزه شده بعداً تکمیل گردید، منعکس می‌کرد. اجزای اساسی نظریه "انقلاب پی‌گیر" ترترسکی که لنین آن را "نظریه چپ روانه‌بوج" می‌خواند بر محورهای زیر استوار است:

۱- در هر آمیزی مرز میان انقلاب دموکراتیک و سوسیالیستی، برش از دور مراحل انقلاب و اعتقاد به استقرار مستقیم و فوری دیکتاتوری پروولتاریا.

۲- کم‌به‌دادن و در مواردی عدم اعتقاد به نقش دهقانان به عنوان متحدین پروولتاریا در انقلاب دموکراتیک.

۳- بی‌باوری نسبت به امکانات انقلابی طبقه کارگر و انحراف از تئوری لنینی دیکتاتوری پروولتاریا.

۴- بی‌اعتقادی به امکان پیروزی انقلاب سوسیالیستی در یک کشور.

این "جوهر اساسی" نظریات ترترسکی در مورد "انقلاب پی‌گیر" است. در فرهنگ کمونیسم علمی در این مورد چنین گفته شده است:

"تئوری "انقلاب پی‌گیر" که به اساس ایدئولوژی ترترسکیسم بدل شد، با بی‌ارزیت‌اندازی و اندیشه

انقلاب بی‌وقفه که توسط مارکس و انگلس پیشنهاد شده بود، به مقابله با آموزش لنینی فرارویی انقلاب بورژوازموکراتیک به انقلاب سوسیالیستی برخاست. ویژگیهای این تئوری عبارتند از: عدم اعتقاد به توانایی طبقه کارگر در انجام متحدها، حول خود، نفی نقش انقلابی دهقانان، تلاش ماجر اچوبانه برای "به تعجیل و اداتسن" انقلاب، برش از مراحل پایان‌نیافته انقلاب، نفی جنبش‌های دموکراتیک عمومی، رهنمود بسط و تکامل "جنبش‌های انقلابی" و نفی امکان ساختار سوسیالیسم در یک کشور. این "تئوری" در سال‌های ۲۰ و ۲۰ این قرن توسط یک عنصر مهم دیگر، یعنی شوروی سبیزی‌ناهنجار تکمیل شد" (۱۱)

کمونیست‌های آلمان دموکراتیک نیز درباره ترسکی چنین قضاوت می‌کنند: "ترسکی و پاروس می‌خواستند از روی انقلاب بورژوازموکراتیک روسیه، "بچهند" آن‌ها قابلیت انقلابی دهقانان را انکار می‌نمودند و این اعتقاد را نمایندگی می‌کردند که پرولتاریاسه به نحو غیر قابل اجتناب با همه دهقانان دچار تضاد اساسی خواهد شد. بنابراین تصور یک اتحاد پایدار با بخش‌هایی از آن را نیز نمی‌توان کرد. به این ترتیب آنها قابلیت طبقه کارگر جهت "تحسین همونی خود بر جنبش انقلابی و رهبری دهقانان را انکار می‌نمودند. زیرا جنبش طبقه کارگر بدون شرکت دهقانان از پیش محکوم به شکست بود... ترسکی سرخ‌تانه در مقابل نظرات لنین پیرامون دیکتاتوری انقلابی کارگران و دهقانان ایستادگی نمود... و ادعا نمود که برچم دیکتاتوری پرولتاریا باید فوراً برافراشته گردد" (۱۲) (تاکیدات از نگارنده)

مقاله "در باره استراتژی - تاکتیک... با مسکوت گذاشتن همه این موارد مهم و اساسی، تصویر دیگری از این نظریه نه‌به‌دست می‌دهد که کاملاً تحریف شده است. این مقاله کوشش دارد اختلاف لنین و ترسکی را با اختلاف درون سازمان یکسان جلوه دهد تا بتواند مخالفین را در کرسی اتهام انحراف ترسکیستی پشیمان کند. از نظر مقاله گویی که تمام اختلاف لنین با ترسکی بر سر این بوده که لنین رهبری طبقه کارگر بر ائتلاف حکومت کارگران و دهقانان را رد می‌کرده است و ترسکی از رهبری طبقه کارگر برای ائتلاف دفاع می‌کرده است.

مقاله می‌گوید: "ترسکی از ائتلاف حکومت کارگران و دهقانان تنها تحت رهبری طبقه کارگر دفاع می‌کرد و در برابر ایده دیکتاتوری دموکراتیک کارگران و دهقانان، ایده دیکتاتوری کارگران و دهقانان با تفریق طبقه کارگر و یا حکومت کارگری را طرح می‌کرد". "ترسکی از حکومت کارگری، دیکتاتوری کارگران و دهقانان با رهبری طبقه کارگر را مدنظر داشت".

مقاله در این زمینه نیز به خود ترسکی استناد می‌کند که:

"من همواره از نقطه همکاری کارگران و دهقانان حرکت می‌کردم و به نحوی بر ضرورت رهبری پرولتاریا تاکید می‌کردم" (۱۳)

همه اینها وارونه جلوه دادن و تحریف "چهره نظرات" لنین و ترسکی است. اختلاف لنین با ترسکی بر سر رهبری یا عدم رهبری طبقه کارگر "ائتلاف حکومت کارگران و دهقانان نبود. بلکه وی اساساً خود حکومت ائتلافی را قبول نداشت. لنین بعدها در سال ۱۹۰۸ در توضیح ایده دیکتاتوری دموکراتیک کارگران و دهقانان که در دو تاکتیک طرح کرده بود نوشت:

با نگاهی کلی به تاریخ نیم قرن اخیر روسیه، به سال‌های ۱۸۶۱ و ۱۹۰۵ ما تنها می‌توانیم با اعتقاد بیشتری کلمات قطع‌نامه حزبیمان را تکرار کنیم * هدف مبارزه ما چون سابق، سرنگونی تزاریسیم و کسب حاکمیت سیاسی توسط پرولتاریاست که بر افشار انقلابی دهقانان تکیه می‌کند و انقلاب بورژوازموکراتیک را از راه فراخوانی مجلس موسان همه خلقی و ایجاد جمهوری دموکراتیک به انجام برساند" (۱۵) (تاکید از نگارنده)

* باید توجه داشت که نظریه ترسکی در سال‌های ۱۹۰۵ هنوز در مرحله پیدایش بود. در دیباچه‌ای بر دو تاکتیک می‌خوانیم: "لنین قطعاً به طور جنجالی با آن‌ها (ترسکی و پاروس) برخورد می‌نماید زیرا برداشت او در مقاله با خطر منشویک‌ها و سوسیالیست‌های انقلابی اهمیت عملی ناچیزی در انقلاب اول روسیه می‌یابد. اما بعداً بخصوص هنگامی که بعد از انقلاب اکتبر مسئله بر سر اساس سنگینی استراتژیک بود، ترسکیسیم خطرناک شد و امروز با طرح برداشت‌های به ظاهر "چپ" ایجاد اشعاع در درون جنبش انقلابی را تعقیب می‌نماید به خصوص آنتی‌شووینیسیم افراطی ترسکیسیم به تلافی بورژوازی امپریالیستی جهت مجزا نمودن جنبش کارگری کشورهای سرمایه‌داری از دستاوردهای واقعی سوسیالیسم خصلت می‌نماید." (۱۶)

به این ترتیب می‌بینیم که اختلاف اساسی لنین با ترسکی بر خلاف هیاهوهای گمراه‌کننده، مربوط به بعد از انقلاب اکتبر است. زمانی که دیگر دیکتاتوری پرولتاریا مستقر شد، و سخنی هم "از" ائتلاف حکومت کارگری و دهقانان و ائتلاف بر سر رهبری آن نمی‌توانست وجود داشته باشد.

* منظور لنین قطع‌نامه "لحظه حاضر و وظایف حزب" مصوب پنجمین کنفرانس سراسری و سوسیال دمکرات کارگری روسیه در دسامبر سال ۱۹۰۸

به خوبی روشن است که برخلاف ادعای مقاله "درباره استراتژی و تاکتیک..." اختلاف میان لنین و ترسکی بر سر رهبری دهقانان توسط پرولتاریا در "انقلاب حکومت کارگران و دهقانان" نبوده است. لنین مواره از چنین نظری دفاع کرده است. ترسکی ایده اختلاف کارگران و دهقانان، ایده دیکتاتوری دموکراتیک و آزاده مشترک کارگران و دهقانان را قبول نداشت و از دیکتاتوری یک طبقه، دیکتاتوری پرولتاریا دفاع می‌کرد. او می‌نویسد:

"من علیه دیکتاتوری دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان قیدم کردم زیرا در آن این نقش را می‌دیدم که این مساله که دیکتاتوری واقعی به کدام طبقه تعلق خواهد گرفت، باز گذشته بود" (۱۷)

ترسکی از شعار "حکومت کارگران و دهقانان" نیز حاکمیت طبقه کارگر یا دیکتاتوری پرولتاریا را مورد نظر داشت. او می‌نویسد: "بهین ترتیب شمار حکومت کارگران و دهقانان برای ما فقط با مفهومی قابل قبول است که در اکتبر سال ۱۹۱۷ مورد نظر بلشویک‌ها بود" (۱۸)

او این فکر را در مورد انقلاب چین به نحو آشکاری اعلام می‌دارد:

"انقلاب نوین چین تنها به شکل دیکتاتوری پرولتاریا می‌تواند رژیم موجود را سرنگون کند و قدرت را به توده‌های مردم منتقل سازد. "دیکتاتوری دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان" در مقایسه با دیکتاتوری پرولتاریا که دهقانان را رهبری می‌کند بهرنامه دموکراسی را تحقق می‌بخشد، خیال‌پردازی است، خودفریبی است. یا از این بدتر، کرنسکیم یا کومین تانکسیم است. میان رژیم کرنسکی و چیانکاتیک از یک سو و دیکتاتوری پرولتاریا از سوی دیگر هیچ رژیم انقلابی بینابینی و میانه وجود ندارد و نمی‌تواند وجود داشته باشد" (۱۹)

از نظر لنین دیکتاتوری دموکراتیک، دیکتاتوری کارگران و دهقانان بوده و بر آزاده مشترک این طبقات متکی بود

و ترسکی دست همین را نمی‌فهمید* و دیکتاتوری پرولتاریا را به جای آن قرار می‌داد. ترسکی در یکی از آخرین مقالات خود می‌نویسد: "چشم انداز انقلاب مداوم را می‌توان این‌طور خلاصه کرد، پیروزی کامل انقلاب دموکراتیک در روسیه مسیر نیست مگر به صورت دیکتاتوری پرولتاریا متکی بر دهقانان. دیکتاتوری پرولتاریا که به‌نایاب تنها وظایف دموکراتیک بلکه وظیفه سوسیالیستی را هم در دستور قرار خواهد داد" (۲۰). اشتباه اساسی ترسکی در این بود که فکر می‌کرد "طبقه کارگر می‌تواند یک رهبر باشد و تنها بدون هیچ متحد به حکومت برسد" و دیکتاتوری خود را برقرار سازد و از این رو با برش از مرحله دموکراتیک، انقلاب سوسیالیستی را در دستور قرار می‌داد اشتباه اساسی ترسکی در آن بود که به قدرت طبقه کارگر برای حذف دیکتاتوری "بر زمینه ملی" باور نداشت و این دیکتاتوری را وسیله سرکوب دهقانان می‌دانست و بالاخره اشتباه اساسی ترسکی در این بود که دهقانان و متحدین پرولتاریا را به حساب نمی‌آورد و ایده دیکتاتوری دموکراتیک کارگران و دهقانان را قبول نداشت.

اما چرا مقاله "درباره استراتژی و تاکتیک..." که وظیفه و رسالت خود را ادا "چهره نظرات" ترسکی قرار داده است، در این مورد هیچ نمی‌گوید؟ کلمه‌ای از جوهر اساسی اختلافات لنین و ترسکی از زبان لنین و دیگر اسناد معتبر چنین بهمانی کمونیستی نمی‌گوید و تنها به آزاده که باره‌هایی از گفته‌های خود ترسکی استناد می‌جوید و مضمون این اختلافات را این‌طور ارایه می‌کند تا نتایج لازم را از آن به‌گیرد؟ به نظر می‌رسد که پاسخ به این سوال روشن است!

برداشت اشهر افی از ایده لنینی دیکتاتوری پرولتاریا

از نظر برخی وقفا هر گونه رهبری طبقه کارگر در قدرت سیاسی معادل دیکتاتوری پرولتاریا تلقی می‌شود و از همین زاویه دموکراسی خلق به یکی از اشکال دیکتاتوری پرولتاریا و لاجرم شعار ترسکیستی محسوب گشته و محکوم می‌گردد. این فکر به نحو آشکاری در مقاله "درباره استراتژی و تاکتیک..." نیز بازتاب یافته است. برداشت غیر علمی از ایده لنینی دیکتاتوری پرولتاریا، بی‌اعتنایی کامل و حذف و تزیین و در واقع ماهیت دیکتاتوری پرولتاریا توسط این وقفا و نویسندگان مقاله مذکور موجب آن گشته که آنها دیکتاتوری پرولتاریا را حکومتی دانسته‌اند که تنها تحت رهبری طبقه کارگر باشد و پس از مقاله "درباره استراتژی و تاکتیک..." ضمن انتقاد به مخالفان فکری خود می‌نویسد: "در جنبش ما نیز برخی طرفداران ایده الزامی بودن رهبری طبقه کارگر در حاکمیت انقلابی بر وظایف انگشت گذاری کرده و از

* مقاله "استراتژی و تاکتیک..." نیز این نکته را در نمی‌یابد. اعمال رهبری را ناقص اراده می‌داند و می‌نویسد، آلمان دموکراتیک و نظایر آن به این دلیل حاکمیت پرولتری نبودند که در ترکیب نیروهای حاکم حزب طبقه کارگر تفاوت نداشت و با اگر نیروی برتر بود. برتری وی تحکیم و قطعیت نیافته بود و به همین دلیل، حاکمیت اراده واحد اقشار و طبقات گوناگون بود."

** این ایده ترسکی را با این ایده مقاله فوق مقایسه کنید، "در ایده آل‌ترین حالت از همان فرآیند سرنگونی رژیم و پس از کسب قدرت تفوق حزب طبقه کارگر در قدرت سیاسی (یعنی شکلی از دیکتاتوری پرولتاریا) تأمین گردیده و راه برای تحولات دموکراتیک و سوسیالیستی گشوده خواهد شد."

آن نتیجه می‌گیرند که به دلیل وجود وظایف دموکراتیکه، حاکمیت مورد نظر آنها دیکتاتوری پرولتاریا نیست و در این راه حاکمیت‌های خلقی اروپای شرقی را پس از آزادی از یوغ فاشیسم مثال می‌آورند.

سازمانه رفیق نویسنده مقاله از آوردن فلاکت مستقیم ابا می‌کند و همواره چیزی را به دفاع پیش جدید در سازمان نسبت داده و بعد آن را مورد نقد قرار می‌دهد. تا آن‌جا که ما می‌دانیم کسی چنین درکی از دیکتاتوری پرولتاریا را از ایه نهاده و اگر واقعاً چنین است، باید آن را به طور مستند نشان داد. به مکتب خود مقاله "در باره استراتژی - تاکتیک ..."

است که تعریف جدیدی از دیکتاتوری پرولتاریا به دست می‌دهد و بر وظایف و محتوی آن کاملاً خطمی کند. مقاله می‌گوید: "آلمان دموکراتیک و نشانگران به این دلیل حاکمیت پرولتری نبوده که در ترکیب نیروهای حاکم حزب طبقه کارگر تفوق داشت و با اگر نیروی برتر بود، برتری وی تحکیم نگردیده بود و فعلیت نیافته بود و به همین دلیل حاکمیت اراده واحد افسار و طبقات گوناگون بوده و وظایف محدودتری را در بر اهر خود قرار می‌داد."

اولاً، داشتن یا نداشتن تفوق در "ترکیب نیروی حاکم" به خودی خود به معنای تأمین هم‌مونی در آن ترکیب نیست. نیرویی می‌تواند در ترکیب نیروی حاکم تفوق داشته باشد ولی هم‌مونی اش اعمال نشود و بالعکس.

ثانیاً اگر منظور رفیق از داشتن تفوق و برتری در "ترکیب نیروی حاکم" همان داشتن نقش هم‌مونیک در قدرت سیاسی برآمده از انقلاب دموکراتیک است، طبق منطق حاکم بر مقاله چرا تأمین برتری ناستحکم و شکننده، حزب طبقه کارگر در

آن ترکیب، دیکتاتوری پرولتاریا نیست؟ چون شکننده است؟ ثالثاً به چه دلیلی اگر رهبری طبقه کارگر در یک انقلاب دموکراتیک و حاکمیت دموکراتیک برآمده از آن که متکی بر اراده واحد خلق است تأمین گردد، دیگر این حاکمیت، ماهیتش عوض می‌شود و به دیکتاتوری پرولتاریا مبدل می‌شود؟

صرفاً به خاطر اینکه رهبری طبقه کارگر در آن تأمین شده است؟ مایه خوشحالی است که بالاخره مقاله می‌پذیرد که اگر در قدرت سیاسی برآمده از انقلاب دموکراتیک، حزب طبقه کارگر برتری شکننده داشته باشد، آن قدرت مایه‌تاً دیکتاتوری پرولتاریا نیست.

اگر قبول داریم که داشتن تفوق (برتری) منتها تفوق شکننده و ناستحکم در قدرت سیاسی برآمده از انقلاب دموکراتیک، نوعی از دیکتاتوری پرولتاریا نیست، پس اختلاف رفیق نویسنده مقاله با کسانی که به حاکمیت دموکراتیک خلق به مثابه هدف استراتژیک پرولتاریای ایران در این مرحله اعتقاد دارند چیست؟ چرا آنها را به شبه

ترتکسیم ... متهم می‌سازد؟ شاید اختلاف در اینجا باشد که رفیق برای برتری شکننده مبارزه می‌کند و ما برای برتری قاطعاً اگر چنین است آیا موضوع، قبل از اینکه یک اختلاف جدی و پویای باشد یک موضوع ناروشن برای رفیق

نست؟ مقاله برای پاسخ باین روش به امر رهبری انقلاب دموکراتیک تلاش جدی را شروع کرده است و به ایده‌های علمی نزدیک شده است و ولی متأسفانه فکر سابق که دیگر ما با آن آشنا هستیم دست از سر مقاله بر نمی‌دارد و باز هم دوباره تکرار می‌شود، هر حاکمیتی تحت رهبری پرولتاریا و حزب آن، دیکتاتوری پرولتاریاست. آلمان و سایرین به این دلیل

دیکتاتوری پرولتاریا نبوده که حزب در "ترکیب نیروهای حاکم" نداشت. برخی رفقا برای اثبات نظرات خود واقعات تاریخی را وارونه می‌کنند. در کشورهای اروپای شرقی که معمولاً مورد استناد قرار می‌گیرد، جمهوری‌های دموکراتیک خلق از دو مرحله گذشته‌اند. اما از نظر رفقا مرحله اول با با تحریف و با پاسکوت مواجه شده و معمولاً چنین

و انشود می‌شود که کمونیست‌ها در این مرحله هنوز رهبری در انقلاب و قدرت سیاسی دموکراتیک را در دست نداشته‌اند ابتدا بهینیم اسناد معتبر جنبش جهانی کمونیستی درباره این انقلابات چه می‌گوید

"دموکراسی خلق در جریان انقلاب دموکراتیک خلق در شمار از کشورهای اروپای شرقی و آسیا پدیدار شد ... و تحت رهبری حزب کمونیست انجام گرفت ... دموکراسی خلق که در آغاز به مثابه دیکتاتوری دموکراتیک

خلق عمل می‌کرد، آغاز به برعهده گرفتن وظایف دیکتاتوری پرولتاریا نمود" (۲۱)

کتاب مبنای فلسفه مارکسیسم-لنینیسم درباره این انقلابات چنین می‌گوید

"در برخی کشورها کمونیست‌ها و احزاب کارگری از میان ابتدا هنوز اکثریت قوی در پارلمان و حکومت‌های

انتقالی در مراحل اولیه نداشتند ... از نظر ماهیت، این قدرت دیکتاتوری دموکراتیک انقلابی کارگران و دهقانان بود. از همان ابتدا طبقه کارگر نقش رهبری کننده را در انقلاب دموکراتیک ایفا می‌نمود. اما فوراً پس از

انقلاب دموکراتیک خلقی او در قدرت با دیگران سهم بود. این یک نوع دولت بینابینی و انتقالی بود" (۲۲)

در مقاله ای به نام "انقلاب‌های اجتماعی سال‌های ۴۰ قرن بیستم" که حاصل سینه‌بندی از نمایندگان احزاب کمونیست کشورهای اروپای شرقی به ابتکار مجله صلح و سوسیالیسم است گفته می‌شود

"این انقلاب‌ها را نمی‌توان بدون قید و شرط به انقلاب‌های نوع بورژوازی و نه به انقلاب‌های نوع پرولتری - سوسیالیستی منسوب نمود. مقاله سپس تأکید می‌کند، "یک گروه از دانشمندان در کشان از انقلابات دموکراتیک خلقی،

نوع ویژه‌ای از انقلابات دموکراتیک عمومی است که با رهبری طبقه کارگر و حزب آن جریان می‌یابد و مقدم به انقلاب سوسیالیستی است. به عبارت دیگر معنای مفهوم "انقلاب دموکراتیک خلقی" روند تحول اجتماع تا استقرار

دیکتاتوری پرولتاریاست. نقله‌نظر دیگر، انقلابات دموکراتیک خلقی را با انقلابات سوسیالیستی برابر می‌گیرد.

برای طرفداران این نظر، انقلاب از ایجاد حکومت سوسیالیستی و استقرار دیکتاتوری پرولتاریا آغاز می‌گردد. شرکت کنندگان بحث پیرو این عقیده بودند که انقلاب دموکراتیک خلقی روند انقلابی واحد و بی‌وقفه‌ای است که فازهای تکامل گوناگونی از جمله مراحل ضدفاشیستی، ضدامپریالیستی و دموکراتیک‌پیشروی به سوی

انقلاب سوسیالیستی و دیکتاتوری پرولتاریا را می‌گذراند» (۲۳)

متأسفانه مقاله "در باره استراتژی و تاکتیک..." علی‌رغم آن‌که می‌پذیرد جمهوری‌های دموکراتیک خلقی تحقق ایده لنینیستی دیکتاتوری دموکراتیک کارگران و دهقانان است سعی می‌کند واقعیت تاریخی و رهبری کمونیستی‌ها به‌سوی این انقلابات را به نفع نتایج دلخواه خردن‌نمی‌کند تا بتواند برای شعار "حاکمیت انقلابی خلق" آبرو بتراند. مقاله می‌خواهد از طریق تعداد وزرا و تعلق طبقاتی رئیس دولت ... به این نتیجه برسد که رژیم‌های طبقه کارگر بر قدرت سیاسی دموکراتیک در این انقلابات تحت‌نیافته و این شعار، بهره‌گیری از تشابه کلیه ای ... اما راجه داشتن اکثریت در کابینه یا پارلمان یکسان می‌گیرد. استعمال مکرر واژه "تفوق" به جای واژه رهبری در همین رابطه حساسیت برانگیز است. زمانی نین در مورد کاربرد اینگونه واژه‌ها نوشت:

"کائوتسکی لازم می‌شود دیکتاتوری را به مثابه "حالت سیادت" تفسیر نماید (او در صفحه بعد یعنی درس ۲۱ عین همین اصطلاح را به کار می‌برد) زیرا در این صورت اعمال قهر انقلابی محسو می‌گردد و انقلاب قهری ناپدید می‌شود. "حالت سیادت" که هر اکثریتی در شرایط... "دموکراسی" در آن قرار دارد" (۲۴)

باید برسد در این مقاله واژه "تفوق" به چه منظور به کار رفته است؟ "تفوق" می‌تواند یک برتری عددی ناشی از تعداد چند رای بیشتر در پارلمان و یا در کابینه باشد و یا ایجاد ذهنیت دلخواه، بهره‌گیری از تشابه کلیه ای ... اما رهبری کیفیتی است که از مبارزه طبقاتی و انقلاب ناشی می‌شود و علی‌رغم نبودن "تفوق" عددی در حکومت، به دلیل نفوذ نیروی توده‌ای و متکی بر قهر توده‌ای، می‌تواند در قدرت انقلاب دموکراتیک خلق متمسک گردد. سخن بر "تفوق" عددی در کابینه و پارلمان... نیست بلکه بر اعمال رژیم‌های دموکراتیک برآمده از انقلاب است.

دینیاچه‌ای بر دو تاکتیک، رژیم‌های را چنین تعریف می‌کند، "رژیم‌های یعنی ایفای نقش مسلط و قراست در نیروی رهایی‌بخش "۲۵ واقعیت این است که اعمال رهبری (رژیم‌های) و رهبری را آن‌گونه که مقاله می‌خواهد اثبات کند نمی‌توان با تعداد وزرا سنجید. در همین انقلاب خودمان همه وزرا دولت موقت لیبرال بودند و ارتش (به مفهوم وسیع کلمه) تغییر ماهوی و کیفی نگردیده بود، اما کدام رژیم‌های در انقلاب و قدرت سیاسی اعمال می‌شد؟ رژیم‌های خبیثی یا بازگان؟ کمیته‌ها و شوراهای محلی که معمولاً از پایین شکل می‌گیرند و ارگان اعمال اقتدار مستقیم توده‌ای هستند، در هر انقلاب خود نقش اعمال‌کننده قدرت را بر عهده دارند. شوراهای شایندگان کارگران و سرپازان در کنترل دولت موقت بورژوازی در فوریه ۱۹۱۷ بیانگر چنین وضعی است. در تمام کشورهای اروپایی شرقی نیز چنین ارگان‌هایی به مثابه ارگان‌های قدرت خلق شکل گرفتند. اگر نخواهیم تنها به "بالا" و داشتن "اکثریت قانونی" بسنده کنیم، نمی‌توان این واقعیات را نادیده گرفت.

در مقدمه مورد بحث *سین رائه تاریخچه فترت‌های ۱۹۱۷ در انقلابات اروپای شرقی* نیز نوشته می‌شود:

در تمامی این کشورها برقراری حاکمیت پرولتاریا در طی یک بروسه سین از پیروزی‌های فوق به دست آمد و در سال‌های ۱۹۴۷-۱۹۴۸ تفوق طبقه کارگر در قدرت قطعیت یافت. در جریان این بروسه مبارزه‌ای حاد در درون حاکمیت و در سطح جامعه جریان داشت "این نتیجه‌گیری کاملاً درست علیه کیست؟ مگر غیر از تأیید این واقعیت است که دموکراسی‌های توده‌ای به مثابه نوعی از قدرت مردم"، "دیکتاتوری دموکراتیک خلق" و یا دیکتاتوری دموکراتیک و انقلابی کارگران و دهقانان" در این کشورها مستقر گردید و پس از طی یک مرحله مبارزات حاد سیاسی و طبقاتی نبرد "که بزک" میان طبقات به حاکمیت پرولتاریا" و یاروشن در دیکتاتوری پرولتاریا فراروشید و آیا از این حکم می‌توان این واقعیت تاریخی را منکر شد که "از همان ابتدا طبقه کارگر نقش رهبری‌کننده را در انقلاب دموکراتیک به عهده داشت"؟ به واقعیت تاریخی مراجعه کنیم."

چکسلواکی، در آوریل ۱۹۴۵ حکومت چپه ملی چک‌ها و اسلواکی در شهر... تشکیل شد. برنامه این حکومت را حزب کمونیست چکسلواکی مهیا کرده بود. در ماه مه ۱۹۴۵ قیام پراگ مبارزه ضدفاشیستی مردم چکسلواکی پایان داد. پس از آزادی کشور، انقلاب دموکراتیک خلق با تمام ابعادش گسترش یافت. دستاورد لنتی سابق از هم باید حاکمیت مناطق بدست کمیته‌های ملی افتاد. این کمیته‌ها به ارگان‌های حاکمیت انقلاب گسترده خلق کارگران، دهقانان و بخش

* به این ترتیب روشن است که برخلاف هیاهوی به‌پاشده در جنبش ما، آن نقله‌نظری که انقلاب دموکراتیک خلقی را با انقلاب سوسیالیستی برابر می‌داند، آغاز انقلاب را "ایجاد حکومت سوسیالیستی و استقرار دیکتاتوری پرولتاریا" می‌داند. همه بحث ما با رفقا در مورد مرحله قبل از استقرار دیکتاتوری پرولتاریاست. همان مرحله‌ای که روند تحول اجتماعی تا استقرار دیکتاتوری پرولتاریا" را در بر می‌گیرد و در ادبیات مارکسیستی همان مرحله اولی است که انقلابات دموکراتیک خلقی طی کرده‌اند.

میهن پرست خرد، بورژوازی و بورژوازی متوسط تبدیل شد. اما طبقه کارگر به سرکردگی کمیونست هاننقش رهبری را برعهده داشت... در انتخابات مجلس ملی (ماه مه ۱۹۴۶) کمیونست‌ها و سوسیال دمکرات ۱۵۰ کرسی از ۲۰۰ کرسی را به دست آوردند و کلمنت گوتوالد (۱۹۵۲-۱۸۱۶) رهبر حزب کمیونست چکسلواکی در اس دولت جدید قرار گرفت... در روز ۲۰ فوریه ۱۹۴۸، ۱۲ تن از وزرای مرتجع به منظور تشکیل دولت بدون کمیونست‌ها استعفا دادند... زحمتکشان کمیته‌های اقدام ترتیب دادند. در ۲۳ فوریه کنگره شورای کارخانه کنشایش یافت. در این کنگره ۸ هزار نفر به نمایندگی از ۲/۵ میلیون کارگر شرکت داشتند، کنگره خواستار تحکیم فاطمانه تشکیلات دمکراتیک خلق کردید... بنش (رئیس جمهور) چاره‌ای غیر از قبول استعفا و وزیر ارتجاعی و تأیید دولت گوتوالد با ترکیب جدید شد. این ترتیب در کشور دیکتاتوری پروتلاریا برقرار شد. طبقه کارگر به رهبری کمیونستی تمام حاکمیت را قبضه کرد و به تشکیل شوراهای سوسیالیسم پرداخت (۲۶)

مجارستان» در اوایل دسامبر ۱۹۴۴ به تلاش کمیونست‌ها در سرزمین‌های آزاد شده... جبهه استقلال ملی مجارستان که کلیه نیروهای ضدفاشیست را متحد می‌کرد، تشکیل شد. پس از آن دولت موقتی در شهر (برلین) بوجود آمد... حاکمیت پندریچ در دست دولت ملی قرار گرفت... حزب خرد مالکان روستایی در انتخابات پارلمانی نوامبر ۱۹۴۵، ۵۷ درصد آرا را به دست آورد. بیشتر وزارت خانه‌های دولت ائتلافی به چنگ رهبران حزب خرد مالکان افتاد و جمعاً کمیونست وارد دولت شدند... در اوت ۱۹۴۷، اتحاد انتخاباتی احزاب دمکراتیک در انتخابات پارلمانی خارج از شریک اکثریت را به دست آوردند و کمیونست‌ها که پیشترین رأی را کسب کرده بودند در مقام رهبری دولت قرار گرفتند. حزب اکثریت عظیم طبقه را به سوی خود جلب کرده بود. حدود نیمی‌های ۱۹۴۸ در مجارستان دیکتاتوری پروتلاریا برپا شد (۲۷)

آلمان دمکراتیک، پس از ورود اتحاد شوروی با تلاش کمیونست‌ها تأمین ارگان‌ها و حاکمیت نوین آغاز شد. این ارگان‌ها به اعتبار خصوصیات خود مدبریشان در انجمن‌ها، شهرها و ولایات و حملات دیکتاتوری دمکراتیک انقلابی پروتلاریا و دهقانان به حساب نیامد... ۷ اکتبر ۱۹۴۹ جمهوری دمکراتیک آلمان تشکیل شد و ویلهلم پیک (کمیونست) رئیس جمهور گردید. پس از کلاشت ویلهلم پیک، والتر اولبریشتم دیر اول کمیته مرکزی حزب واحد سوسیالیستی آلمان به مدارت شورای دولتی برگزیده شد و مقام ریاست جمهوری در جمهوری دمکراتیک آلمان لغو شد... در تاپستان ۱۹۵۲ کنگره‌اش حزب واحد سوسیالیستی آلمان قرار می‌گیرد امون بنای سوسیالیسم در کشور تصویب نمود. به این ترتیب تشکیلات دمکراتیک ضدفاشیستی، به یکی از اشکال دیکتاتوری پروتلاریا بدل گردید (۲۸)

تجربه ویتنام فاکت‌های باز هم روشن‌تری در مورد بی‌پایگسی ادعاهای رفاقا به دست می‌دهد. انقلاب اوت ۱۹۴۵ در ویتنام تحت رهبری فاطم حزب کمیونست صورت گرفت و دولت دمکراتیک توده‌ای نیز با رهبری حزب تشکیل گردید. ۹ سال بعد یعنی پس از پیروزی برمد آخه کران فرانسی ویتنام شمالی انقلاب سوسیالیستی را آغاز کرد. در تمامی این مدت، چه در مرحله دمکراتیک و چه در مرحله سوسیالیستی رهبری حزب پرودت و انقلاب تردید ناپذیر بود. «تروین شین» خصلت و مامیت دولت دمکراسی توده‌ای در انقلاب دمکراتیک را چنین توضیح می‌دهد و در ویتنام پس از پیروزی قیام اوت جمهوری دمکراتیک ویتنام یا به عرصه وجود گذاشت و دیکتاتوری دمکراتیک توده‌ای ما استقرار یافت. این دیکتاتوری در واقع دیکتاتوری کارگران و دهقانان تحت رهبری طبقه کارگر است (۲۹)

ولی پس، با برسر آمدن وظایف این دیکتاتوری نتیجه می‌گیرد
"با اجرای این وظایف دیکتاتوری دمکراتیک توده‌ای ما، در حقیقت نقشی جز نقش دیکتاتوری کارگران و دهقانان بازی نمی‌کرد" (۳۵)

ولی پس، با برسر آمدن وظایف این دیکتاتوری نتیجه می‌گیرد
"با اجرای این وظایف دیکتاتوری دمکراتیک توده‌ای ما، در حقیقت نقشی جز نقش دیکتاتوری کارگران و دهقانان بازی نمی‌کرد" (۳۵)

تروین شین ادامه می‌دهد "پس از مقاومت پیروزمندانه در مقابل استعمارگران فرانسی، شمال کشور ما که کاملاً آزاد گردیده بود، به مرحله انقلاب سوسیالیستی کام گذارد. وظایف دیکتاتوری توده‌ای ما تغییر کرد. از این به بعد دیگر وظایف تاریخی دیکتاتوری پروتلاریا انجام می‌دهد و این در واقع خود دیکتاتوری پروتلاریاست. (۳۱)

در قطع نامه‌های سومین کنگره ملی حزب کمیونست ویتنام نیز گفته می‌شود
"دیکتاتوری دمکراسی توده‌ای، اکنون وظایف تاریخی دیکتاتوری کارگران و دهقانان را تأمین می‌کند... هنگامی که انقلاب ملی و دمکراتیک توده‌ای در جهت انقلاب سوسیالیستی تکامل یافت. دیکتاتوری دمکراسی توده‌ای به دیکتاتوری پروتلاریا مبدل خواهد شد. در این هنگام وظایف اساسی دیکتاتوری و چهره آن نیز تغییر می‌کند" (۳۲)

این تجربه ویتنام است. تجربه‌ای که در کوره تاریخ درستی آن به اثبات رسیده و تنها یک بحث نظری نیست و از

سوی کمونیست‌های ویتنامی چنین جمع بندی کرده

شرايط تاريخي تولد ديكتاتوري کارگران و دهقانان آن چنان است که انقلاب بورژوازمکراتيک طسراژ نوين که توسط طبقه کارگر رهبري می‌شود (با اين تفاوت که انقلاب بورژوازمکراتيک طراز کهن توسط بورژوازی رهبري می‌شد که به استقرار یک نوع دولت گذار به ديکتاتوری پرولتاریا منتهی می‌گردد. در حقیقت کشورهایی که انقلاب بورژوا دمکراتيک طراز نوين در آن‌ها صورت می‌گیرد، ديکتاتوری کارگران و دهقانان عبارت است از یک دولت گذار به ديکتاتوری پرولتاریا. اين ديکتاتوری مقدمه ديکتاتوری پرولتاریاست و شرایط مناسب را برای آن فراهم می‌کند "تروين شين هين نتیجه می‌گیرد: " در تاريخ جامعه بشری ديکتاتوری کارگران و دهقانان ونه فقطج. د.خ) جز مغوله ديکتاتوری پرولتاریاست" (۲۲)

اين برسی طولانی تجارب تاريخی خوبی نادرستی نظری را که ديکتاتوری پرولتاریا را تنها معادل رهبري پرولتاریا بر حاکمیتی می‌داند، اثبات می‌کند، در تعريف ديکتاتوری پرولتاریا نه تنها ترکیب طبقاتی و نیروی حاکم، بلکه مضمون و ماهیت و وظایف را نیز باید در نظر گرفت البته وظایف به آن معنی که مقاله خواسته تصویر کند و آن راه به برخورد های تاکتیکی و عقیدتی نشیئی ها و تقروض ها مربوط گردانده نیست، بلکه سمت، ماهیت و برنامه مورد نظر است. لئین نیز همواره در تعريف ديکتاتوری پرولتاریا بر ۲ عامل، ترکیب طبقاتی متحدین طبقه کارگر و وظایف اين ديکتاتوری تکیه می‌کند. او می‌نویسد،

"ديکتاتوری پرولتاریا عبارت از شکل مخصوص اتحاد طبقاتی بين پرولتاریا یعنی پیشاهنگ زحمتکشان است با قشرهای پيشماژ زحمتکشان غيرپرولتاریا (خرده بورژوازی، کسه، دهاقين، روشنفکران وغيره) و با اکثریت آن‌ها، اتحادی است بر ضد سرمایه، اتحادی است برای سرنگونی کامل سرمایه و درهم شکستن کامل مقاومت بورژوازی و کوشش برای بازگشت و بالاخره اتحادی است به منظور ایجاد و استحکام نهایی سوسیالیسم" (۲۴)

می‌پیشیم که در اینجا لئین توجه ویژه و اکید به مضمون و وظایف اين شکل مخصوص اتحاد طبقاتی " دارد. استالین با توجه به همین تعريف تاکید می‌کند،

ديکتاتوری پرولتاریا به عقیده لئین چیست؟ ديکتاتوری پرولتاریا حکومتی است که بر اتحاد پرولتاریا و توده‌های زحمتکشان دهقانی به منظور واژگون ساختن کامل سرمایه " و " ایجاد و تحکیم نهایی سوسیالیسم " تکیه دارد" (۲۵)

اما برخلاف اين تعاریف صریح، و فقط تصور می‌کنند که پیشاهنگ طبقه کارگر در راس هر اتحادی با هر ترکیب طبقاتی و با هر وظیفه ای قرار می‌گیرد، اين اتحاد دارای ماهیت طبقاتی یکسانی خواهد بود. قهلا اگر حزب پیشاهنگ در اين اتحاد طبقه کارگر، دهقانان تهیدست ز تهیدستان شهری قرار گیرد و وظیفه سوسیالیستی در دستور انقلاب باشد، همان ماهیت طبقاتی را خواهد داشت که اين پیشاهنگ در راس اتحاد طبقه کارگر، دهقانان تهیدستان، خرده بورژوازی و روشنفکران خلقی قرار داشته و وظایف ضد امپریالیستی - دمکراتيک در دستور انقلاب باشد. لئین هیچگاه نگفته است که اگر رهبري ديکتاتوری دمکراتيک بدست پرولتاریا افتاد، اين ديکتر ديکتاتوری دمکراتيک نبود بلکه ديکتاتوری سوسیالیستی پرولتاریاست. از نظر برخی‌ها، اگر رهبري حاکمیت دمکراتيک بدست خرده بورژوازی بیفتد اين حاکمیت ضد البته ديکتاتوری خرده بورژوازی نخواهد بود. اما اگر رهبري پرولتاریا بر همین حاکمیت شامعین شود، آن‌گاه فریاده اين همان ديکتاتوری پرولتاریاست بلند خواهد شد

کوبی لئین در پاسخ به اين نظریات که دوسال ۱۹۰۹ می‌نویسد

"... بلشویک‌ها بر اين مواضع خویش محکم ايستاده اند؛ شناسایی نقش راهنمای پرولتاریا، نقش رهبر در انقلاب - ۲ - شناسایی آن که هدف مبارزه تصرف قدرت توسط پرولتاریاست که به وسیله ديگر طبقات انقلابی محک می‌شود. ۲ - شناسایی آن که نخستین و شاید تنها باران د اين دهقانان مستند ..."

" اين ادعا که ایده به ديکتاتوری انقلابی کارگران و دهقانان نتیجه الفسون ناردنيک‌ها بر سوسیال دمکرات‌هاست تنها می‌تواند موجب خنده شود. اگر اين واقعیت درست باشد، خرده مارکسیست‌هایی که اين گونه استدلال می‌کنند بایستی اول از همه کائوتسکی، مارکس و انگلس را به گرفتار شدن به الفسون ناردنيک‌ها متهم کنند و تمام انقلابات کبير بورژوازی، و پيروزی تعیین کننده می‌تواند تنها توسط پرولتاریا (کم و بیش پیش رفته) در اتحاد با دهقانان به دست آید. همین (فرمول) برای انقلاب بورژوازی وسیله نیز صادق است... حزب ما محکم بر اين نظر ايستاده است که نقش پرولتاریا نقش رهبر انقلاب بورژوازمکراتيک است، که اقدامات مشترک پرولتاریا و دهقانان برای پيروزی رساندن آن ضروری است که به جز تصرف قدرت سیاسی توسط طبقات انقلابی پيروزی ناممکن است... ۳۶"

رفقا!

اگر قرار باشد، اعلام کردن " حاکمیت دمکراتيک خلق " به مثابه هدف پرولتاریای ایران در انقلاب دمکراتيک، انحراف ترنسکی، شه ترنسکیس و یا هر ایسم "ديگری باشد، باید قبل از منه لئین و بلشویک‌ها را به آن ایسم‌ها متهم ساخت. چرا که هدفشان " سرنگونی تزاريسم و کسب حاکمیت سیاسی پرولتاریاست که به اشرار انقلابی دهقانان تکیه

می‌کند و... رساله بسیار ارزشمند کمونیست‌های آلمان که اخیراً از سوی سازمان انتشار یافته است. فاکت‌های تازه‌تری در بی‌بایگی این نثر که هر حکومتی تحت رهبری پرولتاریا را شکلی از دیکتاتوری پرولتاریا می‌داند به دست می‌دهد. این رساله تفسیری است بر دو تکنیک و گویی در مورد مسایل مورد مشاجره ماست که چنین می‌گوید: "موضوع بر سر انقلاب بورژوا-دمکراتیک بود و نه انقلاب سوسیالیستی. بنابراین استقرار دیکتاتوری پرولتاریا بی‌پرولتاریا هنوز در دستور نبود. با وجود این رهبری طبقه کارگر در انقلاب دمکراتیک پیش شرط ضروری برای تکامل اشکال قدرتی بود که در آن طبقه کارگر نقش تعیین‌کننده را ایفا می‌نمود. لنین چنین شکلی از قدرت را در اولین انقلاب روسیه به عنوان دیکتاتوری انقلابی-دمکراتیک کارگران و دهقانان مشخص می‌نماید. این قدرت که قبل از هر چیز از طریق اتحاد میان طبقه کارگر با دهقانان جامعه عمل می‌یوشد، اساساً از سیاست نامحدود بورژوازی متمایز است اما هنوز با دیکتاتوری پرولتاریا نیز همسان نیست... دیکتاتوری انقلابی-دمکراتیک از رهبری خرده بورژوازی و بخصوص دهقانان توسط پرولتاریا و از قابلیت پیشاهنگ طبقه کارگر جهت برانگیختن "عناصر معینی از دموکراسی انقلابی می‌توانند مهارزه نمایند و به دنبال معاملات نامربوطی گردند" حاصل می‌شود. (۲۷)

تاریخ حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی نیز در مورد همین مسئله چنین می‌نویسد: "و. لنین، اندیشه مارکس درباره انقلاب پی در پی را تکامل داد و به صورت نظریه ای منطقی درباره رشد و تبدیل انقلاب بورژوا-دمکراتیک به انقلاب سوسیالیستی در آورد. طبق این نظریه سرکردگی پرولتاریا در انقلاب بورژوا-دمکراتیک بر مبنای اتحاد پرولتاریا و دهقانان باید به سرکردگی پرولتاریا در انقلاب سوسیالیستی بر مبنای اتحاد پرولتاریا با دهقانان بی‌چیز و سایر عناصر نیمه پرولتر تبدیل گردد. دیکتاتوری دمکراتیک پرولتاریا و دهقانان باید به دیکتاتوری سوسیالیستی پرولتاریا مبدل شود." (۲۸)

برخلاف کسانی که با درهم ریختن پایه طبقاتی و وظایف دیکتاتوری دمکراتیک و دیکتاتوری پرولتاریا نقطه مسئله رهبری پرولتاریا به مقابله مشخص اصلی دیکتاتوری پرولتاریا چسبیده اند، این جملات به موجزترین شکلی مسایل مورد اختلاف ما را فورموله می‌کند.

تاریخ حزب کمونیست شوروی درباره اندیشه منشویکی نفی رهبری دهقانان توسط طبقه کارگر می‌نویسد: "پایه این طرح ضد انقلابی را انکار نقش رهبری پرولتاریا بر دهقانان و نفی سرکردگی پرولتاریا در انقلاب بورژوا-دمکراتیک تشکیل می‌داد." (۲۹)

مسئله روشن است "دیکتاتوری انقلابی-دمکراتیک از رهبری خرده بورژوازی و بخصوص دهقانان توسط پرولتاریا... حاصل می‌شود... بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که جمهوری دمکراتیک توده‌ای (خلق) به عنوان یکی از اشکال تحقق ایده لنینی دیکتاتوری انقلابی و دمکراتیک کارگران و دهقانان بوده و نه شعار ترسکی و مترادف با دیکتاتوری پرولتاریا و "حکومت کارگری". دموکراسی توده‌ای (دموکراسی خلق) یگانه نوع قدرت است که می‌تواند پیروزی انقلاب دمکراتیک و پیشروی به سوی انقلاب سوسیالیستی را در میهن ما تضمین کند. صد البته باید تأکید کرد که انقلاب می‌تواند به اشکال پر دردت‌تری راه خود را بکشد. اما راه پیروزمندی که کمونیست‌ها باید از همین امروز آن دفاع کنند و طبقه کارگر به پیسودن آن فراخوانند تنها و تنها همین راه است.

پایان

مچید - مرداد ۶۶

ژبیر شوپس

- ۱- نامه مردم ش ۸۵
- ۲- چهارم متحد خلق نامه مردم ش ۱۲۵
- ۳- لنین "فریاد بی‌هوک اوت" مارس ۱۹۱۴
- ۴- انقلاب بی‌کیر ترسکی
- ۵- لنین "هدف مهارزه پرولتاریا در انقلاب"
- ۶- انقلاب بی‌کیر ترسکی
- ۷- شماره ۵ مراجعه شود
- ۸- به متن درجوع شود

۹- تاریخ حزب کمونیست شوروی ص ۱۰۵

۱۰- انقلاب بی‌گیرترتسکی

۱۱- فرم‌نگ کمونیسم علی-مسکو. انتشارات- "پولیتیزدات" سال ۱۹۸۰

۱۲- دیپاچه‌ای بر آثار چاودان دوناکتیوک سوسیال دموکراسی... نویسنده‌گان پروشو مالو معاون شعبه روابط بین‌المللی جنب حزب متحده سوسیالیستی آلمان ، و پروفسور دکتر کوتزدمان ، رئیس بخش تاریخ مدرسه حزبی کارل مارکس و عضو کمیته مرکزی

۱۳- انقلاب بی‌گیرترتسکی

۱۴- به متن ۱۴ رجوع شود

۱۵- لنین مقاله "فرم دهقانی"

۱۶- جلد ۱۷، ص ۲۸۰-۲۶۹

۱۷- انقلاب بی‌گیرترتسکی

۱۸- انقلاب بی‌گیرترتسکی

۱۹- انقلاب بی‌گیرترتسکی

۲۰- پیش از انقلاب روسیه-ترتسکی ۱۹۳۹

۲۱- فرم‌نگ فلسفه-چاپ مسکو

۲۲- مهائی فلسفه مارکسیسم-لنینیسم چاپ مسکو

۲۳- مقاله "انقلاب‌های اجتماعی سال‌های ۴۰- قسرن بیستم" صلح و سوسیالیسم ش ۷- سال ۱۹۸۴

۲۴- لنین "انقلاب پرولتری و کاشتوتسکی مرتد" منتخب آثار جلد ۹ ص ۱۵

۲۵- رجوع شود به متن ۱۲

۲۶- تاریخ عصر نوین

۲۷- تاریخ عصر نوین

۲۸- تاریخ عصر نوین

۲۹- ۲-۲۱-۲۲-۲۳- "چگونه حزب ما مارکسیسم-لنینیسم را در شرایط ویتنام به کار بست"

۳۰- لنین. از کتاب "جنبه بین‌المللی انقلاب اکتبر" نوشته استالین

۳۱- همان جا

۳۲- لنین مقاله "هدف مبارزه پرولتاریا در انقلاب ما" کلیات آثار به زبان روسی جلد ۱۷، ص ۸۰-۳۶۹

۳۳- به شماره ۱۶ رجوع شود

۳۴- تاریخ حزب کمونیست شوروی ص ۱۰۴-۱۰۳

۳۵- همان جا ص ۱۰۴

وحدت اصولی با وحدت صوری

وحدت جنبش کمونیستی در عرصه ملی و بین المللی بیانگر مفهوم منافع مشترک پرولتاریا در گستره ملی و جهانی است و منافع مشترک بیانگر نیاز عینی تکامل ملل کوناگون در مجموع جامعه است و به قول انگلس: به اراده انسان بستگی ندارد ولی از مغز او می‌گذرد تا به برانگیخته اراده او تهدید شود (۱). پاسخ به ضرورت فوق‌نیاز تکامل و قانون‌مندی رشد جنبش کمونیستی است. همواره از شکل‌گیری و پیدایش جنبش کمونیستی تاکنون به مثابه یکی از حلقه‌های اساسی و گرهی سیاست کمونیست‌ها مطرح بوده و در روند رشد خود به عنوان مقوله تاریخی، طبقاتی، جهانی-مللی در جنبش امروزین تبلور یافته و عرصه‌های متنوع "وحدت جنبش کمونیستی، اعم از متدلوژی، معیارها، اهداف، وظایف، و خصلت و آماج نهایی آن مورد بررسی قرار گرفته است. به ویژه در پراکتیک مبارزاتی پرولتاریا محک خورده و با دیالکتیک رشد پروسه تکامل اجتماعی تاکنونی، به طور خلاصه ای انطباق داده شده و از پشتوانه تئوریک غنی گنجینه مارکسیسم لنینیسم و تجارب انقلابی پرولتاریای جهانی برخوردار است.

صحت تجارب نظری و عملی فوق را، راه طی شده مجموعه جنبش جهانی کمونیستی در سیمای سوسیالیسم پرولتاریای پیرومزد و جنبش کارگری کمونیستی کشورها، پیشرفته سرمایه‌داری و راه‌های پخش ملی در مبارزه با سرمایه و انواع مظاهر سدکننده راه پیشرفت و تکامل اجتماعی، در آزمون عمل به اثبات رسانده و خلافت نظری و عملی مجموعه کردارهای پیشاهنگم طبقه کارگر در گستره بین المللی ناظر بر آن است.

تکیه بر این دستاوردها و انطباق خلاصه آن با شرایط مشخص جنبش کمونیستی ایران، می‌تواند ما را در برون رفت از وضعیت کنونی باری دهد. واقعیت این است که دودرک و متدلوژی آفرمول‌بندی بلنوم و ویسک فروردین ماه ۶۵ سازمان در رابطه با قطع نامه وحدت وجود دارد. بحث‌های جاری حول آن که به نحوی در بولتن کنگره انعکاس یافته، دودرک متفاوت و دو متدلوژی ناهمگون را در رابطه با آن نشان می‌دهد. برداختن به معیار وحدت و متدلوژی ناظر بر آن خصلت نهایی اختلافات را هر چه پیشتر بیان می‌کند. وحدت اصولی و وحدت صوری را به نمایش می‌گذارد.

معیار وحدت و احکام حیات آفرین مارکسیسم لنینیسم ناظر بر آن

روند پیشرفت مبارزه ایدئولوژیک در سازمان، واقعیت اختلافات ایدئولوژیک و ابه‌عیان‌ترین وجهی نشان می‌دهد. یکی از اساسی‌ترین مسایل مورد مباحثه "وحدت جنبش کمونیستی ایران" است. منجصات فوق مارکسیسم می‌کند تا بار دیگر به طرز گذر ابه معیارهای وحدت و احکام حیات آفرین مارکسیسم لنینیسم ببرد از نیم و آنگاه به نقد پیش ائحرافی که در حقیقت نقد سیستم تفکر پختی، از جنبش نیز هست پرداخته شود.

کلید حل اسلوب شناسانه "وحدت" این حکم لنینی است که نوشت، این جناح (منشوریک‌ها) از مسایل کلی گسترده جدا داشت و فراموش می‌کرد که یگانه سیاست و افعال پراکتیک در آخرین تحلیل همان سیاست اصولی گسترده است. فراموش می‌کرد که پیش از حل مسایل کلی به مسایل جزئی ببرد از دقتاً در هر کام بی‌آنکه بخواند و خود متوجه باشد با این مسایل کلی برخورد خواهد داشت و برخورد کردن کورکورانه به این مسایل در مورد محکوم ساختن سیاست خویش (۲) به "متدلوژی فوق در حقیقت دیالکتیک وحدت عام و وحدت خاص است. برخورد متدییک با وحدت جنبش کمونیستی و فرمول‌بندی لنینی ناظر بر آن" پروسه ای است که از توافق نظر در عرصه عام آغاز و به تحکیم آن در عرصه خاص و مشخص فرجام می‌یابد.

چنان‌که دیالکتیک عام و خاص، مسئله کلی و جزئی به طور مکانیکی به کار گرفته شود و یا خاص عمده گردد، هیچگونه وحدت بایداری در جنبش امکان پذیر نخواهد بود، زیرا با هر گونه شکاف بحرانی و تغییر تناسب نیروها در جامعه وحدتی که بر پایه خاص و مشخص انجام گرفته باشد خدشه دار خواهد شد و سرای آن ترک خواهد داشت.

درست از همین دریچه تکرش است که برخورد "اقلیت" با وحدت در آخرین تحلیل، وحدتی را برای جنبش به ارمغان می‌آورد و تأمین می‌کند که عمر آن پیوند لاینفکی با ارگان سازش (تحلیل اقلیت از حاکمیت) داشت. حتی کوتاه مدت در آنان، بهم خوردن تناسب میان بورژوازی کلبیکال و لیبرال در حاکمیت (تحلیل اقلیت از جناح‌های عمده درون حاکمیت)

پدین‌سان وحدت جنبش کمونیستی و بایداری رزمنده آن، اساساً مشروط و محدود می‌شد به تغییر و تحولات درونی حاکمیت، این متدلوژی وحدت بایدار و رزمنده ای را که بر احکام حیات آفرین مارکسیسم لنینیسم استوار باشد تأمین نمی‌کند.

۱- انگلس آنتی دورینگ

۲- لنین، مناسبات با احزاب بورژوازی سال ۱۹۰۰

اسلوب مارکسیستی لنینیستی درست نقطه مقابل چنین مدل‌لوی است، زیرا فقط بر مشخص و خاص، استوار نیست، بلکه مبدأ حرکت و تلاش و مبارزه، جهت رسیدن به وحدت نظر در مسائل تئوریک آغاز می‌گردد و سپس در مسائل مشخص و خاص تحکیم می‌پذیرد. طبیعی است که پروسه وحدتی که بر چنین متدی بنیاد شده باشد، با تغییر و تحولات در عرصه مشخص "یکجاف" بر نخواستار داشت و تجزیه نخواهد شد. نیروها و جریانات به در پیچه‌ها و معیارهای همسانی جهت محک زدن و تحلیل مجدد واقعیت دگرگون شده مجهز میشوند، از این رو راه توافق و وحدت نظر مجدد روی مسایل مشخص و واقعیات جامعه تسهیل و میسر می‌گردد. فقط نکته بر متمد و لوی فرق توانایی بنیاد و تأمین وحدت باید از برای جنبش دارد.

برخورد متدی یک فوق با "وحدت جنبش کمونیستی در عین حال حقیقت ناظر بر روند و معیارهای وحدت نیز هست" یعنی جنبه عام (تئوریک و نظری) و جنبه خاص (پراتیک عملی)

اساس پیرویه "وحدت جنبش کمونیستی" در چنین راستایی سیر می‌کند، مبارزه روی اساسات ایدئولوژیک و مشخص شدن خطوط عمده و توافق نظر بر شاخص‌های فوق، تحکیم آن در عرصه عملی یعنی خط مشی تاکتیک و شیوه‌های فعالیت سازمانی. اولین در مورد سیر پروسه وحدت در جنبش سوسیال دمکراتیک روسیه نوشت: "در لحظه کنونی (پایان سال ۱۸۹۷) برترین مسئله به نظر ما موضوع فعالیت عملی سوسیال دمکرات‌ها. ما روی جنبه عملی سوسیال دمکراتیسم تکیه می‌کنیم، زیرا جانب تئوریک آن از قراین معلوم دیگر حادث‌ترین دوران یعنی دورانی که مخالفان در عدم درک این نکته عقاد می‌ورزیدند و تلاش‌های شدید برای خفه کردن جریان خود همان آغاز پیدایش آن به کار می‌رفت از یک سو دفاع پر شور از مبانی سوسیال دمکراتیسم از سوی دیگر را پشت سر نهاده است. اکنون نظریات تئوریک سوسیال دمکرات‌ها در خطوط عمده و اساسی آن به حد کافی روشن می‌شماید. ولی در باره جنبش عملی سوسیال دمکراتیسم یعنی برنامه سیاسی آن شیوه‌های فعالیت و تاکتیک آن نمی‌توان چنین گفت" (۱)

پروسه و بستر وحدت جنبش کمونیستی و تکامل پیرویه آن، بدون شک حرکت بر بستر کل‌ها نیست، بلکه راهی است سترگ و مشحون از پدیده‌های پرجانج و مرکب. راستای پیش آن از عرصه تئوری به حیطه عمل و پراتیک است.

روند وحدت "در عین حال معیارهای وحدت را بر اساس اولویت حل آن‌ها نه عددی نشان، بیان می‌کند. زیرا وحدت اصولی بر بستر حل مجموعه اختلافات شکل می‌گیرد، از این روی حد پیش رفتگی بر اصل وحدت، مسایل و اختلافات بعدی را عددترین در عین حال بخرنج‌ترین و دشوارترین وجوه در روند مبارزه برای وحدت است، درک یکسان از مبانی نظری آن پای‌بست خلل‌ناپذیری است که کمونیست‌ها را به چهارچوب‌ها و معیارهایی مجهز می‌کند، تا مسایل و واقعیات جامعه را همسان و همانند ارزیابی کنند بنابراین اشتراک نظر روی مسایل حدودا معین ایدئولوژیک سنگ پایه وحدت جنبش کمونیستی است.

فرآورد فوق بستر ایجاد و تحکیم به معنی وحدت حزب کمونیست و هم چنین نیروهای جنبش کمونیستی در حزب را یکر طبقه کارگر است که معیارهای آن به ترتیب اولویت توسط رهبری پرولتاریای جهان چنین فرمولبندی شده است:

ایجاد و تحکیم حزب به معنی ایجاد و تحکیم تمام سوسیال دمکرات‌های روسیه بوده... برای چنین وحدتی... لازم است تا اولاً چنان وحدت ایدئولوژیک را آماده ساخت که هرگاه خودمانی حرف پرزیم، اختلاف نظرها و گمراهی‌هایی را که میان سوسیال دمکرات‌های روسیه در زمان کنونی حکم فرماست مستحق قرار دهد، باید این وحدت ایدئولوژیک را به وسیله برنامه حزب، تحکیم و تقویت بخشید. ثانیاً باید چنان تشکیلات خاصی را بر وجود آورد که مناسبات میان تمام مراکز نهضت را برقرار و، معلومات و اطلاعات بموقع پیرامون نهضت را تهیه و تمام اطراف و اکناف روسیه را از ناحیه نشریات منظم بصورت صحیح تأمین نماید" (۲)

فرمولبندی فوق مزید بر آن که معیار وحدتند (تئوری-برنامه اساسنامه) در عین حال وظایف مشخصی را نیز مطرح می‌کنند. وظایف فوق خط مشی مشخصی را در برابر کمونیست‌ها قرار می‌دهد. فرمولبندی لنینی "وحدت" فقط بیان معیارها نیست، بلکه در همان حال موضع گیر فعال هم هست. راه‌حل‌ها و وظایف مشخصی را نیز در هر کام از پیش رفتگی آن طرح می‌کند. وظایف و خط مشی مشخصی که در این فرمولبندی نهفته است کدام است؟

۱- اولین در مرحله ای که جنبش به وحدت در عرصه نظری و تئوریک دست می‌یابد، روی گسترش و تحکیم و تقویت آن توسط برنامه و تشکیلات تأکید می‌کند. بنابراین اولین مرحله ای را که کمونیست‌ها و گردان‌های طبقه کارگر به درک یکسان و اشتراک نظر در مسایل ایدئولوژیک حصول یافته اند، وظیفه گسترش و تحکیم و تقویت آن به مثابه وظیفه اصلی این نیروها قرار می‌گیرد و هر نیرویی از این موضوع عقب نشینی کند و یا تزلزل و تردید نشان دهد در حقیقت در راستای سرفروزدن در مقابل کرایشات غیر پوزیتری و تفرقه افکنی در جنبش حرکت کرده است الزامات و قانونمندی و جهت جنبش، علیرغم زیستی موقت در حرکت نهایی بر او همان خواهد کرد که امروز در سیمای "اقلیت" به رهبری توکل تجسم یافته است.

۱- لنین وظایف سوسیال دمکرات‌های روس
۲- از اعلامیه اداره ایسکرا از اداره
از کتاب ۳ مقاله از لنین
لنین کلیات آثار جلد ۴ سال ۱۹۰۰

بنیان گذاران مارکسیسم - لنینیسم علاوه بر معیار تئوری و برنامه اساسنامه جهت وحدت جنبش کمونیستی روی پارامترهای دیگری نیز تأکید می‌کنند که یکی از اصول اعتقادی و مبنایی ایدئولوژیک کمونیست‌هاست.

اولین برنامه کمونیست‌های جهان "مانیفست حزب کمونیست" باشعار کارگران جهان متحد شوید آغاز گشت و نقد برنامه کوتا (برنامه سوسیال دمکرات‌های آلمان) دفاع پرشور مارکس و انگلس از پرچم همواره آفرشته انترناسیونالیزم و وحدت جهانی پرولتاریا در عین حال دفاع پرشور از پاکیزگی جنبش و زدودن تأثیرات ناسیونالیسم بورژوازی و خرده بورژوازی از آن بود. بنیانگذاران مارکسیسم - لنینیسم همواره خواهان وحدت انترناسیونالیست‌ها بودند. لنین کبیر در قطع نامه کنفرانس مفتاح سرتاسری روسیه حزب سوسیال دمکرات کارگری روسیه نوشت: "... تقرب و وحدت با گروه‌بندی‌ها و جریاناتی که در واقعیت امر روی بنیاد انترناسیونالیسم انکار دارند بر اساس دوری از سیاست خائنانانه خرده بورژوازی و^(۱) بنا به چه دلایلی روی انترناسیونالیسم پرولتری به مثابه یکی از اصول اساسی کمونیست‌ها تأکید می‌شود.

درک چپ انترناسیونالیسم پرولتری را به مثابه اصلی ستر شده در پس اصول دیگر رایج می‌دهد و آشکارا اعتقاد پیدا می‌کند که انترناسیونالیسم پرولتری مزید بر اصلی تئوریک نیست آن را در گوشه بسیار تنگ و سکت شده گنجه یعنی تنها عرصه ملی محدود می‌کند. اما واقعیت چیست؟^(۲)

شایان توجه است، و تکیه روی انترناسیونالیسم پرولتری فقط تکیه بر بخشی از اصول تئوریک نیست، علاوه بر این که جایگاه شامخی را در سیستم فکری کمونیست‌ها به مثابه معیار میز کلنده آنان با پیشرفته‌ترین و رندیده‌رفته‌ترین بخش دمکراسی انقلابی که مارکسیسم - لنینیسم را پدید برده اند است، (در حقیقت جنبه خاص ایدئولوژی طبقاتی پرولتاریاست که آن را از انواع ایدئولوژی‌های غیر پرولتاریایی جدا می‌کند) بایستی تأکید کرد، انترناسیونالیسم پرولتاریایی در عین حال عمل و پیرائتیک روزمره کمونیست‌ها هم هست، و در لحظه لحظه پیش برد خط مشی انقلابی خود را نشان می‌دهد.

ف - انگلس در مقاله "چش ملل در لندن" چند سال قبل از تاسیس اتحادیه کمونیست‌ها به صورت دقیق ماهیت انترناسیونالیسم پرولتری را فرمول بندی کرد و نوشت: پرولتاریای همه کشورهای جهان مصالح داشته در برابر خود یک دشمن دارند و عین مبارزه در انتقالشان است. توده پرولتاریا در اثر سرشت خود، عاری از خرافات ملی می‌باشد... تنها پرولتاریا قادرند، انزوا و پراکندگی ملی را از بین ببرند تنها پرولتاریای پدید آمده می‌توانند بر اداری بین ملی مختلف را برقرار سازند. (۳)

آری، انترناسیونالیسم پرولتری همان مصالح مشترک و رزم مشترک پرولتاریاست که عاری از حقیقت انزوا و پراکندگی خرافات ملی است، زیرا پرولتاریا یک طبقه ملی و بین المللی و سرشت جهانی دارد، و رهبری پرولتاریای جهان و... لنین برای مبارزه بر ضد کینه ملی در شرایط و اوضاع احوال ذکر کرده ای فرمول بندی دقیقی را ارائه نمود که بیان پاکیزگی و مهربانانه داشتن صفوف پرولتاریا از کینه ملی بود و... لنین نوشت، برای مبارزه بر کینه ملی هیچ وسیله دیگری به جز متشکل کردن ربه هم پیوستن طبقه ستمکشان برای مبارزه با طبقه ستمگران در هر گوشه کشور چند آگانه و به جز "جمع کردن چندین تشکیلات ملی - کارگری در یک ارتش بین المللی کارگران برای مبارزه بر ضد سرمایه بین المللی موجود نیست" (۴)

از این دریچه نگرش خط مشی جهانی پرولتاریا تنوع آن در انطباق با شرایط مشخص پدیدار می‌گردد و... لنین در این رابطه نوشت: "وحدت تاکتیکی بین المللی جنبش کارگری کمونیستی همه کشورها نه در گرو رفیع تنوع و محوسات‌هاست ملی... که نیازمند کاربست اصول اساسی کمونیسم... به شیوه ای که این اصول را در جزئیات به طور صریح تغییر شکل دهد و با سایر اتم ملی و ملی کشوری انطباق داده و بکار بندد." (۴)

درک انترناسیونالیسم پرولتری و توضیح آن و چهره و عرصه‌های متنوعی را در بر می‌گیرد که اهمیت بدسازایی را داراست. مقررات آموزش کارل مارکس که تئور آن در "مانیفست" بیان جامع و منظم خود را یافته است، و از مطلع ظهور آن، تاریخ جهانی به دور آن عمده به لحاظ ارزش و تنوع و گسترش ایدئولوژی مارکسیسم - لنینیسم تقسیم می‌شود.

(۱) از انقلاب ۱۸۴۸ تاکنون پارسیس (۱۸۷۱ - از کمون پارسیس تا انقلاب روسیه ۱۹۰۵ - انقلاب روسیه تا امروز) ویژگی دوران دوم پرولتری تئوریک مارکسیسم بر انواع گرایشات انحرافی و سوسیالیسم غیر پرولتری ماقبل مارکس (مادزیستی)

- ۱ - قطع نامه کنفرانس مفتاح سرتاسری روسیه حزب سوسیال دمکرات کارگری (پلشوکی‌های) روسیه پیرامون وحدت انترناسیونالیسم با بر علیه بطریق دفاعی خرده بورژوازی لنین جلد ۲۱، ص ۴۲۹، سال ۱۹۱۷
- ۲ - آشکار، مارکس، ف. انگلس، جلد ۲، ص ۵۹ (به روسی) نقل از کتاب احکام حیات آفرین مارکسیسم ص ۱۶
- ۳ - لنین، دوستان خلق کیانند، آثار منتخبه در دو جلد، جلد اول (قسمت اول) ص ۱۴۲
- ۴ - لنین، چپ و وی

* جهت اطلاع وسیع از مختصات مقامی پادشاه به مقاله مقررات تاریخ، آموزش کارل مارکس اثر لنین مراجعه شود

برودون - باکوئین - تردیونوئیس - لیبرال انگلیس - نوسان های راستگر ایهانه لاسالی در آلمان و غیره غیره) و تهیه آن است، به طوری که دشمنان مارکسیسم را وامی دارد تا جهت نهی کردن و قلب مامیت این آموزش دگرگون و انقلابی به لباس مارکسیست ها درآیند. علی الخصوص لیبرالیسم که در مختصات زمانی فوق از درون پیوسته شده تلاش می کند تا در هیئت ایورتوئیسم سوسیالیستی تجدید حیات کند و ضمن موعظه، صلح اطمینانی و بنی مبارزه طبقاتی تلاش بی وقفه ای را جهت نهی کردن اصول اساسی کمونیسم علمی از مضمون انقلابی و از جمله انترناسیونالیسم پرولتاری آغاز کرد. سعی نمود تا استقلال و ناسیونالیسم پرور و ابی و خرده پرور و ابی را در مقابل آن تجدید حیات کند. از آن مطلع تاریخی تاکنون. این تلاش مستمر دشمنان پیراسته به فهای مارکسیسم همواره تداوم داشته است. لذا بر اهمیت تاکید روی انترناسیونالیسم پرولتاری در دستگاه نظری مارکسیست - لنینیست ها و پیروان سوسیالیسم علمی افزون تر گشته است.

روند پیدایش و عینیت یافتن انترناسیونالیسم پرولتاری از اندیشه به عمل و ارتقا آن به انترناسیونالیسم سوسیالیستی در جریان تشکیل اردوگاه سوسیالیستی فرانکری است که با پروسه تکامل جهانی پیوند ناگسنتی دارد. پستر تمرکز فراگام و سرمایه به سرمایه ملی را در نور دیده ایجاد تقسیم کار بین المللی سرمایه داری، و راه پدید آمدن المللی را بنیاد نهاد و در تمام با شکل گیری اردوگاه سوسیالیستی و تقسیم کار بین المللی سوسیالیستی، پروسه واحد انقلاب جهانی را از تنوع مبارزات خلق ها پر خورده از کرد ست و سو آماج نهایی آن ها پیروزی سوسیالیسم و کمونیسم است. دوران کنونی شاهد مبارزات کارگران کشورهای سوسیالیستی کارگران کشورهای پیشرفته سرمایه داری، جنبش های توده ای - دمکراتیک صلح بر علیه امپریالیسم و سرمایه بین المللی است که بر پستر واحدی جریان می یابد و ۱۰۰ لنین در بیان همین روند بعد از انقلاب اکثریت نوشت "برخی از خواست های دمکراسی و از آن جمله یقین تعیین حق سرزشت مطلق نیستند بلکه چیزی از جنبش جهانی دمکراتیک (در حال حاضر سوسیالیستی) هستند" (۱)

فرانکری فوق
از یک طرف بر دیا لکتیک هم پیوندی عنصر ملی و بین المللی افزود و از طرف دیگر عرصه های متنوع و گسترش یابنده ای را برای همکاری مجموعه عناصر متشکله پروسه واحد انقلاب جهانی ایجاد کرد احزاب کمونیست در عرصه های متنوع روند واحد انقلاب جهانی اعم از سوسیالیسم پروتند، کشورهای پیشرفته سرمایه داری و راه های بخش ملی بایش به رد انقلاب و بنیاد سوسیالیسم از چهار چوب، موضع گیری بر علیه امپریالیسم و پرای مسلخ، هم امکانات پیشرفت انقلاب را دور زهای ملی افزایش می دهند و هم به مثابه چهره مشترکی بر سرمایه بین المللی می گویند. در حقیقت با پیشرفت انقلاب در داخل، که در عین حال به سرمایه بین المللی در عرصه ملی است) و با همکاری بین المللی شان در چهره وسیع و مشترک دیگری نیز در گستره کیتی بر سرمایه بین المللی متعرض می شوند. به عبارت دیگر در عرصه ملی و بین المللی انقلاب در راستای مقدس ترین وظیفه انترناسیونالیستی کمونیست ها یعنی پیروزی انقلاب و سوسیالیسم در مستقر و استوار آن در مقیاس جهانی به مثابه مکل هم عمل می کنند لحظه ای وجود ندارد که مجموعه جنبش کارگری و کمونیستی در عرصه های کارزار بر علیه امپریالیسم و بر علیه صلح - دمکراسی، استقلال و سوسیالیسم نرژمند، به هم تافتگی عرصه های متنوع مبارزه همه کمونیست ها در عین حال پیداکر انترناسیونالیسم پرولتاری به مثابه وظیفه و پراتیک روزمره آنان است.

بر پستر مجموعه عوامل فوق کمونیست ها برای بنیان وحدت ملی و بین المللی شان، سرشت جهان شمول ایدئولوژی شان، خصیلت بین المللی جهان نیرولتاریا به عنوان یک طبقه پیوسته جهانی و به مثابه مرکز انقلاب و اصلی ترین نیروهای تکامل اجتماعی، خلوص طبقاتی شان از انواع گرایشات غیر پرولتاری، پراتیک روزمره شان و بالاترین به مثابه مبارزان بی گیر راه انقلاب در گستره ملی بر انترناسیونالیسم پرولتاری تاکید می ورزند و تکیه می کنند. انترناسیونالیسمی که در جریان تکامل اجتماعی، زرفش پیدا کرده تکامل یافته و در جایگاه شاخ کنونی در اندیشه، عمل و تشکیلات خانواده جهانی کمونیست ها تبلور یافته است. بنابراین همین دلایل است که وحدت کمونیست ها بر احکام مارکسیسم - لنینیسم و انترناسیونالیسم پرولتاری و برنامه و اساسنامه واحد قرار گرفته است.

کاربره است احکام و معیارهای مارکسیستی - لنینیستی بر نسج و بافت زنده اجتماع، جهت وحدت جنبش کمونیستی، باحد و مرزی که در حقیقت اطله با و پیشبرد آن در عمل است، مشخص می شود.

این حدود و مرزها کند امند چه مختصاتی را شامل می شوند و چگونه می بایست در عمل کاربست پیدا کنند؟
و ۱. لنین در حدود کاربست معیارهای وحدت در نیر اتیک کمونیست ها نوشت، قبل از این که وحدت صورت بگیرد، و برای این که وحدت نمود، باید اولاً به صورت صمیم، قاطع و مشخص از هم جدا گردیده و مرزهای خویش را مشخص سازیم زیرا در غیر آن وحدت چیزی نیست مگر خیال و اوامی که تفرقه وجدایی موجود را پرده پوشی کرده و مانع حصول غلبه اساسی بر آن می گردد" (۲)

جهت حصول وحدت در اولین کام باید در جنبش مرز بندی کرد، شناسنامه ایدئولوژیک، برنامه تشکیلاتی خود را به طور دقیق ارایه داد، به عبارت دیگر می بایست آن حد و مرز ایدئولوژیک، برنامه ای، سازمانی را فرمول بندی کرد که

۱ - لنین - مجموعه آثار - جلد ۳۰ ص ۲۹ نقل از مقاله نیروهای محرک انقلاب آزادی بخش ملی
۲ - لنین - از اعلامیه اداره ایسکرا - از اداره کلیات آثار - جلد ۴ سال ۱۹۰۰

میز جنبش از انحرافات راست و "چپ" باشد و مرزبندی چیزی نیست جز ارایه هویت ایدئولوژیک، برنامه‌ای تشکیلاتی متکی بر احکام مارکسیسم-لنینیسم و کاربرد بست‌خلاقانه آن در شرایط مشخص.

لیکن مرزبندی به مفهوم جدا شدن در براتیک و عدم تقریبت مواضع مشترک و عرصه‌های مشترک مبارزه کمونیست‌ها نیست، ضمن این‌که مرزبندی از انحرافات وحدت است، از سوی دیگر برای این‌که اشکات بکنیم و اوضاع خروان وحدت جنبش کمونیستی از درجه‌های پایین‌تر به منافع پرولتاریا و کل جنبش مستقیم می‌بایست بر نکات مشترک تکیه و آن را تقویت کنیم و بر اتحاد عمل‌گسترش‌یافته در عرصه‌های عام و عرصه‌هایی که مواضع مشترک اتخاذ شده است تکیه کنیم، دیالکتیک انفصال و اتصال، گسستگی و پیوستگی دوری که ای است که مکمل همدیگر هستند، جنبش‌گرش و متحد‌لوژی جهت پیشبرد امر وحدت جنبش کمونیستی توانایی‌های گویایی به منافع وحدت‌گرایانه و مونیستی جنبش را (که عبارت است از نفعی مجموعه سازمان‌ها و نیروهای جنبش و جذب مجموعه توانایی‌ها و خلاقیت‌های آنان و تجمع در تشکیلی که فراگیر مجموعه جنبش و در هر گیرنده مجموعه کیفیت‌های نوین نیروها و به عبارت دیگر قرار گرفتن در تشکیلی که به لحاظ کیفی بالاتر از "پراز" مجموعه سازمان‌ها و کردار آن‌ها منفرد قبلی جنبش است، در راستای تأمین هم‌زمنی پرولتاریا و استقرار سوسیالیسم) دارد.

۱۰. لنین در ارتباط با وحدت عمل و پشتیبانی از گروه‌های انقلابی که در ردیف سوسیال‌دمکرات‌ها به فعالیت می‌پرداختند^{۱۰} نوشت: "سوسیال‌دمکراسی روس هم روند با سرق تمام نیروهای خویش در جهت فعالیت در میان کارگران کارخانه‌ها، آماده است تا آن انقلابیون روسیه‌نیز که در عمل به این نتیجه می‌رسند که باید فعالیت سوسیالیستی خود را بر بنیاد مبارزه طبقاتی پرولتاریا استوار سازند پشتیبانی کند..." (۱)

مرزبندی و اتحاد عمل در جنبش می‌بایست در راستای مبارزه فاسطع با انحراف راست و "چپ" پیش‌برده شود و اتحاد عمل نیروها و جریان‌های جنبش کمونیستی مرکز نباید تنزل‌ی در مبارزه با این دو انحراف درون جنبش بوجود آورد، در عین حال نباید مبارزه تخریبی در رابطه با جنبش‌جریاناتی به کار برده شده مبارزاتی که در شرایط خودبزه‌کنونی جنبش کمونیستی ایران بالاض از جانب انحراف به چپ شایع است و در شعار مبارزه در راستای نابودی این یا آن سازمان تخطی پیدا کرده است. ۱۰. لنین حدود و مرز روشن و قطعی با جنبش شیوعی نامال مبارزه داشت و فرمول‌بندی دقیقی را در این رابطه ارایه داد. وی نوشت: "تحکیم حزب ما و وحدت آن در زمان کنونی به صورت استقامتی می‌شوند از راه تقرب نیروهای معین و فراگیران‌های بانفوذ در جنبش عملی کارگری صورت گیرد، نه از طریق اندرزه‌های اخلاقی پیرامون نابودی آن‌ها... که در جهت مبارزه قاطع با انحلال طلبی^{۱۱} و سیاست‌توجیه شده باشد..." جنبش کمونیستی ایران بویژه سازمان ما بایستی با تکیه بر احکام مارکسیسم-لنینیسم و متحد‌لوژی لینی مبارزه شرک در راه وحدت جنبش کمونیستی را به پیش برد. اما آن چه در خصوص پیشبرد مبارزه ایدئولوژیک و مباحثه در سطح جنبش و چگونگی اشکال پیشبرد آن باید گفت، آن است که اشکال مبارزه میان نیروهای جنبش با شرایط عینی و واقعیات موجود نیروهای درون آن، پیروند و بستگی متقابل دارد. ژئودیک و دوری نیروها در عرصه‌های مختلف ایدئولوژیک، برنامه تشکیلاتی، همچنین شرایط عینی اجتماعی در اتخاذ شکل مناسب پیشبرد مبارزه برای وحدت اهمیت تعیین‌کننده‌ای دارد، مطابق این‌که نیروهای جنبش در چه سطحی از ژئودیک به هم قرار دارند، و عایقی که در این مرحله در قبال سازمان‌ها و احزاب قرار می‌دهد یا به عبارت دیگر حد پیشرفته‌گی امر وحدت و همچنین شرایط اجتماعی که مبارزه در آن انجام می‌گیرد (یعنی مبارزه در شرایط دموکراتیک، دیکتاتوری و موضع حزب حاکم قرار داشتن) اشکال متفاوتی را از قبیل جلسات و مشاجرات مشترک، مبارزه ایدئولوژیک علنی و دورنی تشریفات، استفاده از ارکان‌های سعی و بصری جمعی ایجاد می‌نماید. در اتخاذ اشکال مبارزه ایدئولوژیک، کمونیست‌ها همواره باید این رهنمود لنین را و رای شرایط و پارامترهایی که اشکال مبارزه در راه وحدت را تعیین می‌کند، آویزه عمل خود قرار دهند.

۱۰. لنین در رابطه با مبارزه ایدئولوژیک شدیدی که در حزب سوسیال‌دمکرات کارگری روسیه (پلشویک) پیرامون نقش و وظایف اتحادیه‌های صنعتی در امر بنیاد جامعه سوسیالیستی جریان داشت نوشت: "هرگاه مباحثه به معنی مناقشه، هرگاه مناقشه به معنی تفرقه و نفاق، هرگاه تفرقه و نفاق به معنی آن است که کمونیست‌ها ضعیف‌گر دیده‌اند، کوشش کن تا فرست مناسبی برای اتحادیه‌ها از ضعف آن‌ها به چنگ بیاوری. این شعار جهان‌خمس بر علیه ما بود." (۲)

کوتاه سخن این‌که، بایه فرمول‌بندی قلع‌نامه مبارزه در راه وحدت جنبش کمونیستی مصوب بلتروم فروردین ماه ۶۵

* ۱۰. لنین این‌ها را در رابطه با "گروه نارودنایا و لیا و نارودنویه بر او" که متی سابق نارودنایا و لیا را رد کردند و به فعالیت سوسیال‌دموکراتیک پرداختند طرح می‌کند لنین این دو گروه را در آن مقطع جز "گروه‌های انقلابی که در ردیف سوسیال‌دموکرات‌ها به فعالیت مشغولند ارزیابی کرد

۱- لنین- وظایف سوسیال‌دمکرات‌های روس از کتاب سه مقاله از لنین چاپ دوم ص ۱۸

۲- لنین- طرح قلع‌نامه‌های مربوط به تحکیم حزب و وحدت آن جلد ۱۹ - ص ۱۲۵

۳- لنین- از سفرانی اقتصادی دهمین کنگره حزب کمونیست (پلشویک‌های) روسیه هشتم مارس ۱۹۲۱ کلیات آثار جلد ۴۲

بر احکام مارکسیسم-لنینیسم و انطباق خلفانته آن با شرایط مشخص میهنان، انجام گرفته است و با توجه به پیشرفته گی امر وحدت در قبال هر کدام از نیروهای جنبش خطنشی عملی و مواضع روشنی اتخاذ کرده^۱.

پلنوم وسیع مناسبات حزب توده ایران و سازمان رادیکال و سازمان و حزب برادر اوزبایی کرده که در اساسی ترین وجهه ایدئولوژیک درک واحدی دارند. درک سازمان و حزب از اساسی ترین مبانی نظری، همان درکی است که مجموعه جنبش کمونیستی دارد و تنام کمونیستی های جهان به این درک مجهزند. با توجه به نکات فوق طبق حکم لنینی سازمان و حزب به مثابه در گردان پیشاهنگ طبقه کارگر می بایست در راستای گسترش و تحکیم و تقویت وحدت در راستای مبارزه جهت دست یابی به برنامه و اساننامه واحد، ست گیری و اتحاد عمل گسترده ای را در عرصه های مختلف مبارزه آغاز کنند.

آنچه در رابطه با دیگر نیروهای جنبش می توان گفت، چرن درک متفاوتی بین ما و این جریانات در رابطه با برخی مبانی ایدئولوژیک وجود دارد و اشتراک نظر حدودا معین ایدئولوژیک با آن ها تاکنون تامین نشده، بایستی تلاش در راستای رسیدن به درک مشترک از مبانی نظری با آنان ادامه پیدا کنند ضمن این که به موازات آن، اتحاد عمل با این نیروها در عرصه های عملی پیش برده شود.

فرمول بندی پلنوم ۶۵ زمکنا ی وحدت جنبش کمونیستی در حزب فراگیر و واحد طبقه کارگر ایران است. اما مخالفین قطع نامه "وحدت" چه درکی از آن افاده می کنند؟ چه متد و اسلوبی را برای آن پیشنهاد می کنند؟ با چریت می توان گفت، بررسی مواضع این رفقا در قبال "وحدت جنبش کمونیستی" و آرایه طریقی برای آن ضمن این که بهاینگر مامیت بهران کنونی سازمان است در عین حال بهاینگر مجموعه اختلافات به مفهوم وسیع کلمه نیز هست.

بررسی مجموعه مواضع این رفقا در این نوشته مختصر نمی کنند. از این رویه متد لوژی ارایه شده و چگونگی برخورد با "وحدت جنبش کمونیستی، و برخی مسایل استراتژی و تاکتیک که در مقاله نگاه کنی گذرا به قطع نامه وحدت... و با بررسی نکات در باره چهاره دمکراتیک خلق "متعکس است می برد ازیم. شکرش فوق در عین حال شیوه تفکر بخشی از جنبش کمونیستی است که مبتلا به درک "چپ روانه" و "انحراف چپ" است.

اساسا "درک چپ" از مقوله وحدت جنبش کمونیستی فقط جدال برنامه ها را می فهمد، همه چیز، اعم از مرز بندی و مبارزه ایدئولوژیک در برنامه خلاصه می شود و فرمول بندی وحدت جنبش کمونیستی بدین گونه ارایه می گردد. "مرز بندی و مبارزه ایدئولوژیک بر سر برنامه ها و مرز بندی های روشن برنامه ای شرط مقدم و ضرور وحدت های اصولی است" (۱) و آنجا که به مرزهای ایدئولوژیک و نظری اشاره می گردد، عدم بافشاری بر اصول و شرمش در آن راه نمایش می گذارند. رفقای راه کارگر می نویسند، "چریان ها و عناصری می ترانند در تشکیل آن (حزب واحد) شرکت کنند که به سنت انقلابی لنینیسم در مبارزه ملی و بین المللی برای ایجاد دیکتاتوری پرولتاریا وفادار باشند. برای میسنگی انترناسیونالیستی "با جنبش جهانی طبقه کارگر، جنبش جهانی کمونیستی و اردوگاه کشورهای سوسیالیست یکوشند" (۲).

فقط از برداختن به مسئله می بایست یاد آور شوم که، جایگاه برنامه در وحدت جنبش کمونیستی قبلا در مبحث معیارهای وحدت مورد بررسی قرار گرفته آنچه که در این درک ارایه شده از طرف راه کارگر مورد نظر است و آن خلاصه کردن همه مرزها منحصر از برنامه است. راه کارگر می نویسد ضروری نیست که چریان ها و عناصری که حزب واحد فراگیر را تشکیل می دهند انترناسیونالیزم پرولتری را بپذیرند، بلکه در راستای آن یکوشند. چنین برخوردی بی اعتقادی و جدال تزلزل در رابطه با اصول راه نمایش می گذارد. واقعیت این است که یکی از مسایل گرمی جنبش کمونیستی ایران که به نحو تفکیک ناپذیری با "وحدت" آن هم پیوندی دارد، انترناسیونالیزم پرولتری است. مسئله بدین گونه طرح است، آیا باید انترناسیونالیزم پرولتری را بپذیرفت؟ یاد راستای آن کوشید؟ حال تصور کنید که مجموعه چریان هایی که برداشت های متفاوتی از اصول از جمله انترناسیونالیزم پرولتری دارند، می خواهند بر سر مبانی برنامه ای توافق کنند. راه کارگر با چنین معیار و متدی به چنگک برنامه ها در جنبش کمونیستی می رود. طبیعی است که با این متد لوژی برخورد به دلیل عدم اشتراک حدودا معین ایدئولوژیک، همچنین عدم تلاش جهت دست یابی بدان، چنگ برنامه ها تلاش عینی جهت مفریابی جنبش به "وحدت" رزمنده خواهد بود. این متد لوژی دیالکتیک تئوری عام و تطبیقی را مخدرش می کند و چنگ بر بستر تئوری عام به نسیان سیده می شود و تئوری تطبیقی عمده می گردد. طبیعی است در شرایطی که برداشت های متفاوت از تئوری عام وجود دارد "مبارزه در راستای وحدت را متمرکز کردن بر برنامه (تئوری تطبیقی) توافق نظرات را امکان ناپذیر می گرداند و هر گامی که در راستای چنگ برنامه ها برداشته شود با پراکندگی، تفرقه و عدم توافق ها مواجه خواهد شد. از این روی متد لوژی فوق بر "فزیادهای لینی" استوار است نه بر بنیاد ماتریالیسم دیالکتیک.

متد لوژی مارکسیستی-لنینیستی ابتدا روی توافق نظر حدودا معین ایدئولوژیک تاکید می کند و آنگاه اشتراک نظرات فوق را می بایست با برنامه و اساننامه تحکیم و تقویت کرد و چون از تئوری عام برداشت های هسانی وجود دارد، توافق بر روی مبانی برنامه ای میسر خواهد بود.

۱- قطع نامه پلنوم راه کارگر شماره ۶۵ تاکید از نویسنده

۲- قطع نامه پلنوم راه کارگر شماره ۶۵ تاکید از نویسنده

آنچه در مقاله نگاهی گذرا به قطع نامه وحدت^۱ اشکاس یافته^۲ علی‌رغم این‌که معیارهای وحدت را می‌پذیرد ولی آن‌جا که می‌خواهد در برایتیک آن‌را به کار بندد معیارهای فوق را به هوت فراموشی می‌سپارد و تنها به مبانی برنامه‌ای می‌پردازد، مشخص نمی‌کند که چه تفاوت‌هایی بین مبانی نظری تفکر "چپ" درون سازمان و آنچه تاکنون سازمان از مبانی ایدئولوژیک ارابه کرده است وجود دارد. قطعه برداشت‌های متفاوت نظری با حزب توده ایران اشاره می‌شود و مشخص نمی‌گردد که وجوه افتراق این رفتار با حزب توده ایران در رابطه با احکام مارکسیسم - لنینیسم و انترناسیونالیسم پرولتری چیست؟ بدون مشخص کردن برداشت‌های خود از احکام مارکسیسم - لنینیسم و انترناسیونالیسم پرولتری به نقد برنامه حزب توده ایران می‌پردازد. شایان توجه است که این برخورد در شرایطی از طرف این وفقی‌پیش برده می‌شود که هیچگونه برنامه‌ای تاکنون ارابه ندهاده‌اند. تنها به نفی برنامه حزب پرداخته‌اند بدون آن‌که جنبه انتہائی در آن وجود داشته باشد.

مقاله "نظری گذرا به قطع نامه..." پس از این‌که برنامه حزب توده ایران را به نقد می‌کشد، نتیجه می‌گیرد که حزب توده ایران، حزبی رفرمیستی است. برخورد فوق، نتیجه کاربست متدولوژی غلط این رفقا است. در این برخورد، رفرمیسم، عمدتاً به مثابه یک مفرله اقتصادی و سیاسی مورد ارزیابی قرار گرفته است. در صورتی‌که رفرمیسم به مفهوم واقعی آن و در عین حال با ایدئولوژی پیوند ناگسستنی دارد. رفرمیست‌ها ایدئولوژی مارکسیسم - لنینیسم را مورد تجدید نظر قرار می‌دهند و آن‌را از آموزش انقلابی‌اش تهی می‌کنند. به عبارت دیگر اپورتونیسم (رفرمیسم) تنها برایتیک اجتماعی نیست بلکه در عین حال بازتاب تئوری اپورتونیستی نیز هست. در تئوری اپورتونیسم از رویزیونیسم نشأت می‌گیرد و ماهیت آن نفی یا کاشی خصلت انقلابی تئوری مارکسیسم - لنینیسم تحت بهانه‌های گوناگون است. قانون اساسی اپورتونیسم جایگزین کردن نظریات بورژوازی و خرده‌بورژوازی به جای مارکسیسم - لنینیسم انقلابی و سازش ایدئولوژیک در سیاست است. واپس رویزیونیسم را نوعی اپورتونیسم می‌نامند. در برایتیک اجتماعی اپورتونیسم به اشکال گوناگونی در تاریخ جنبش کارگری کمونیستی چهره‌نمایی کرده است.

بررسی لنین از ماهیت طبقاتی این یا آن برآمد اپورتونیستی بر این حکم استوار بود که، "مانه‌اید اشخاص و گروه‌ها را در نظر بگیریم، بلکه مشمول شرایطهای اجتماعی آن‌ها را تجزیه و تحلیل کنیم و اصول اساسی و بنیادی آن‌ها را از نظر سیاسی و ایدئولوژیک ببینیم"^۳ برپستر این درک و واپس مشمول و اساس مشترک استدلالات اپورتونیستی را اینگونه فرمول‌بندی کرد و نوشت، "خطای اصلی این استدلالات اپورتونیستی در چیست؟ در آن است که در این استدلالات در حقیقت امسر به‌جای تئوری سوسیالیستی مبارزه طبقاتی، به مثابه یگانگه، حرکت واقعی تاریخ، تئوری بورژوازی پیشرفت "بمحد انه"^۴، "اجتماعی" گذاشته می‌شود."^۵ (۲) به عبارت دیگر اپورتونیسم مزید بر برایتیک اجتماعی شامل تئوری اپورتونیستی نیز هست.

نتیجه منطقی کارگیری متدولوژی و خطای لود در مورد "وحدت جنبش کمونیستی" که توسط تفکر "چپ" درون سازمان و همچنین خارج از سازمان ارابه می‌شود، بدانجا منتهی می‌شود که دیالکتیک بین برایتیک اجتماعی و تئوری را می‌گسلند و رابطه مکانیکی را جایگزین رابطه دیالکتیکی بین تئوری عام و تطبیقی می‌کنند. کاربست شیوه فوق به کجا منجر می‌شود؟ در صورت تعمیق چه دستاوردی را برای تفکر "چپ" خواهد داشت؟

بایستی پذیرفت که اپورتونیسم "راست" و "چپ" آگاهانه و یا ناآگاهانه، اصول اساسی مارکسیسم - لنینیسم را مورد تعرض قرار می‌دهد و فعالانه نقش جهان سوسیالیسم و تئوری رهبری کننده آن را در مبارزه ضد امپریالیستی انکار می‌کند و خصلت طبقاتی خطمی آن، همچنین تجارب کشورهای سوسیالیستی را در کرده یا با دید منفی از آن‌ها یاد می‌کند و بالاخص حلافتان را روی اتحاد شوروی متمرکز می‌گرداند به طور کلی آن سیمای عمومی و مشترکی که از اپورتونیسم راست و "چپ" معاصر و نکات مشترک آن‌ها می‌توان در مختصات تاریخی-جهانی معاصرترسیم کرد عبارت است از، انکار وحدت مارکسیسم - لنینیسم، نفی اهمیت جهانی سوسیالیستی و ساختمان جامعه سوسیالیستی، عدول از نقش رهبری طبقه کارگر در تکامل اجتماعی معاصر، چشم‌پوشی از اصول ایدئولوژی و تشکیلاتی ساختمان و فعالیت حزب مارکسیستی - لنینیستی، رد و عدم پایبندی به اصول انترناسیونالیسم پرولتری، لغزش به این یا آن موضع ناسیونالیسم، شوروی ستیزی و طرفداری از کمونیسم ستیزی است.

برداشت‌های معین خطای لود از تئوری و خطای استراتژیک در خطمی سیاسی و اتحاددوی برنامه‌ای ضمن آن که نشانه اپورتونیسم یا به عبارت دیگر برخورد‌های آمیخته با اپورتونیسم به معنی وسیع کلمه نیست. واپس لنین این برخورد‌ها را انحراف از مارکسیسم ارزیابی کرد و نوشت، "انحراف هنوز گرایش قطعی نیست کاهی قابل اصلاح است، گاهی افراد منحرف می‌شوند و یا شروع به انحراف می‌کنند، اما هنوز می‌توانند در مسیر درست قرار گیرند"^۶. همچنین راه‌برون رفت از

۱ - لنین مجموعه آثار جلد ۲۱ ص ۱۵۲ تاکید از نویسنده.
 ۲ - هازم درباره کاپینه دومایی مجموعه آثار لنین جلد ۱۱ ترجمه ناچیکو
 ۳ - لنین مجموعه آثار جلد ۲۲ ص ۲۵۲ - ۲۵۱

ملاحظاتی پیرامون "قطعنامه درباره وظایف مبارزه در راه

وحدت جنبش کمونیستی کارگری ایران" مصوب پلنوم وسیع ۶۵

بیش از یکسال از صدور "قطعنامه" می‌گذرد. امروز برای بسیاری از رفقا ممکن است این بررسی که صدور "قطعنامه" مذکور چه لزومی داشته است. سوالی شکفت انگیز و بی‌مورد بنماید. اما در واقع امر چنین نیست. مکتبی هرچند کوتاه در این مورد، و بافتن یاسخی واقعی برای این سوال، کمک می‌کند تا دریابیم که امروز، دیگر چه ضرورتی برای بررسی این قطعنامه و تکمیل و یاد آن وجود دارد.

علت اساسی صدور "قطعنامه" آن بود که آن مرزها و معیارهایی که در سال ۵۹-۶۰ (یعنی در زمان تسلط بافتن خطشی و برنامه راست بر سازمان) برای وحدت، تعیین شده بود، و نیز آن مناسبات و ارزیابیهای سابق سازمان نسبت به تک تک اجزای جنبش کمونیستی اشتغال، به کلی درهم ریخته بود. وزن و اعتبار ح. ت. آ. که جایگاه اصلی را مناسبات خارجی سازمان در محدوده کشور گرفته بود، به شدت ضربه دیده بود. مشابهت‌ها و نزدیکی‌های معین فکری-سیاسی میان سازمان و سایر جریان‌های کشور ایجاد شده بود. و مناسبات سازمان با بخش‌های مختلف جنبش کمونیستی کشور، دچار آشوبی و هرج و مرج گردیده بود.

برای کمونیست‌های هر کشوری، بحث درباره جنبش کمونیستی و کارگری کشور خودی، امری است که دارای اهمیت بزرگی ایدئولوژیک-سیاسی می‌باشد. برای آنها، تعیین جایگاه خود در این جنبش، ارزیابی از خصایص و مسائل این جنبش، ترکیب آن، و تعیین نوع مناسبات با اجزای مختلف آن، و اشکال و مضامین تحقق وحدت آن، بخش مهمی از مبارزه کمونیست‌ها در راه مبارزه برای تحقق برنامه و استراتژی و تاکتیک‌شان را تشکیل می‌دهد.

جنبش کمونیستی ایران، دارای سابقه ای تقریباً ۲۰ ساله است. مسئله وحدت در جنبش کمونیستی ایران، تقریباً از همان نخستین سالهای شکل‌گیری حزب عدالت، مطرح بوده است. و البته در دوره‌های مختلف دوران فعالیت حزب عدالت ایران و حزب کمونیست ایران و حزب توده ایران و از دهه چهل به این سو دارای ویژگیهای مختلفی بوده است. وجه مشترک سه دوره اول، این بود که جنبش کمونیستی از یک حزب تشکیل و ترکیب می‌شد، اختلافات بین کمونیست‌ها، منجر به شکل‌گیری سازمانهای مختلف چپ شده بود. در حالیکه ویژگی دوره چهارم (دهه ۴۰ به این سو) در این است که جنبش کمونیستی و کارگری کشور را احزاب و سازمانها و گروههای مختلفی تشکیل می‌دهند. (جریان‌های نظیر به اصطلاح حزب کمونیست ایران "کومله را از این جنبش استثناء" می‌کنم). این تعدد گروه‌ها و جریان‌ها، امر وحدت را، در کنار مبرم بودن آن، پیچیده، مشکل و جدی نیز نموده است. از همین رو، نقد و بررسی قطعنامه مزبور و آشکار ساختن احرافات آن و گوشه‌برداری برای طرح و حل برخی مسائل مربوط به وحدت، امری لازم و حتمی است. این نوشته، "قطعنامه" را در سه بخش بشرح زیر مورد نقد و بررسی قرار می‌دهد:

۱) مبانی وحدت انقلابی

۲) نقد ارزیابی قطعنامه از جریان‌های کنونی جنبش کمونیستی و کارگری کشور

۳) مختصری درباره مواضع عده وحدت در حال حاضر.

* * *

I مبانی وحدت انقلابی

در قطعنامه گفته می‌شود:

"وحدت همه پيروان سوسیالیسم علمی در حزب واحد طبقه کارگر، بر اساس مارکسیسم لنینیسم و انترناسیونالیسم پرولتری و تحول برنامه و اساسنامه واحد علمی خواهد شد." (تاکید از من است)

اولاً، مبانی پرشرته شده، ناقص و ناکافی است.

ثانیاً، این حکم، بسیار کلی و عام است. و فاقد نظر درباره آن عوامل و شروط ویژه ای است که در هر کشوری، معولاً برای وحدت کمونیست‌ها وجود دارد.

ثالثاً، مبانی پرشرته شده، طوری فرمول‌بندی شده است که معین نمی‌کند کدام یک از آنها دارای نقش کلیدی و

محوری است، شی می‌کند در مورد نکات سه گانه بالا، توضیحات مختصری بدهم.

نخست، تعهد و پیای بندی انقلابی و

"اپورتونیست پناه به ماهیت خود، همیشه از طرح صریح و قطعی مسئله احترام می‌جوید... همچون مارکسین نظر اتی که

* - منجلیور از "قطعنامه" در این نوشته، همان قطعنامه درباره وظایف مبارزه در راه وحدت جنبش کمونیستی و کارگری کشور مصوب پلنوم وسیع است

** - حزب توده ایران

شاخ یکدیگرند می‌پیچد و می‌کشد هم با این و هم با آن " موافق باشد" ... برشتین که ایورتونیست در مسائل - برنامه‌ای است با برنامه انقلابی حزب " موافق است" در حالیکه بی‌میل نیست " تغییر کلی" در آن صورت گیرد - ولی این عمل را به موقع و صلاح نمی‌داند... (۱)

تعهد و پایداری انقلابی به مبارزه در راه تامین مژمونی طبقه کارگر و پایداری صادقانه به اجرای همه تعهدات خود در قبال انقلاب و سوسیالیسم، از مهمانی مهم و عام هر وحدت و زنجیرانه کنونیست هاست. " وحدت در دستهای صادق است، در این مورد چنین دیگران نمی‌توان گفت - " (۲) مافقطد راه وحدت انقلابی در کردار مبارزه می‌کنیم. انقلابی در کردار یعنی مبارزه طبقه کارگر و ترده‌ها، آن‌ها نه در حرف، بلکه در فعالیت روزمره.

" قلع‌نامه" با به فراموشی سپردن این اصل مهم، راه را برای ورود ایورتونیسم، بی‌عملی، ناسادق‌ها و " انقلابیون در گفتار" باز می‌گذارد. این فراموشی به ویژه در شرایط ایران، که جنبش کمونیستی از این بیماری‌ها، رنج‌های طولانی کشیده است، عواقب فاجعه‌باری - نظیر سالهای ۶۲ - خواهد داشت.

تعهد و پایداری انقلابی و صادقانه در تمام فعالیت‌ها، نسبت به اصول خود، به حقایق، پیروزی طبقه کارگر و ترده‌های زحمتکش، نسبت به میثاق‌هایی که هر کنونیست مبارزه، با آرمانهای خود، با وجدان انقلابی خود، با آزادی، و با ترده‌ها بسته است. باری، این تعهد و پایداری، آن چیزی است که به سایر "مبانی" وحدت، شفافیت، روح و موجودیت واقعی و انقلابی می‌بخشد. اگر سایر مبانی وحدت، مغز وحدت را تشکیل دهند، تعهد و پایداری، قلب این وحدت است.

تعهد و پایداری، با پراکتیک همان نیست. زیرا که نه فقط شامل پراکتیک، بلکه شامل تئوری نیز می‌باشد. مثلاً یک برنامه انقلابی، خود همین تعهد و پایداری ایدئولوژیک، ستوریک تدوین کننده آن به مارکسیسم لنینیسم و به انقلاب در کشور خویش است. و با ارائه خدمشی و تاکتیکیهای انقلابی که در خدمت اهداف استراتژیک و برنامه‌ای باشد، همین تعهد و پایداری عملی ارائه کننده است به برنامه و اهداف استراتژیک خود...

بهترین نمونه تعهد و پایداری انقلابی، زندگی، اندیشه‌ها و فعالیت‌های لنین است. او که همیشه خود را شاگرد مارکس می‌دانست، شمس دفاع قاطع از مارکسیسم، آثرا با دوران تاریخی جدیدی که آغاز شده بوده، و نیز همین‌طور با شرایط مشخص روسیه، تطبیق نموده، و تکامل داد.

در همان ایام، بردند شخصیت‌هایی نظیر کائوتسکی و پلخانف، و برشتین که مدعی بودند تنها پایداری آنها به مارکسیسم و انقلاب، واقعی است. اما پایداری آنها، پایداری دگماتیستی و (در مورد برشتین) پایداری رویزیونیستی!! بود. علیرغم نقش برجسته کائوتسکی و پلخانف در دوره‌ای معین، آنها نتوانستند به تکامل مارکسیسم و پیروزی انقلاب خدمت کنند و عاقبت به ورطه خیانت در افتادند.

در تاریخ کوتاه سازمان ما هم می‌توان نمونه‌های مثبت و منفی تعهد و پایداری را مشاهده کرد. پویایی دایمی سازمان و تلاش برای تکامل خویش، نشانه پایداری و تعهد رهبران آن به مارکسیسم و انقلاب بود. و اگر این پایداری و تعهد، در سالهای پس از انقلاب نیز محافظه، حمایت و تقویت می‌شد. آنگاه نه پایداری کودکانه و دگماتیستی اشرف، نه تعهد و پایداری آتارشیستی و دگماتیستی اقلیت و سایر رفقا، حداقل نه به آن حد و اندازه که اتفاق افتاد - منجر به تضعیف سازمان می‌شد، و نه آشنور که در سال ۵۹-۶۰ اتفاق افتاد، اکثریت سازمان در مقابل برنامه و خط مشی ح.ت. او هم چنین در مقابل رژیم جمهوری اسلامی، آن گونه از خود بیخود می‌شد.

اما بر اساس چه معیار و مشخصاتی می‌توانیم اولاً، تعیین کنیم که کدام جریانات مارکسیستی-لنینیستی، جریاناتی متعهد و پایداری هستند، و ثانیا بتوانیم تعهد و پایداری لینی را از دگماتیسم و تعصب خشک مغزانه، چپ و راست، و از - ایورتونیسم و رویزیونیسم "چپ" و راست مجزا کنیم؟

لنین می‌گوید:

" آنچه بر سر مارکسیست‌های پس دانشمند و رهبران انترناسیونال دوم که به سوسیالیسم ولادار بودند... آمد می‌تواند (و باید) درس عبرت سودمندی باشد. آنها ضرورت تاکتیک توأم با شرمش و اکاملاً درک می‌کردند. دیالکتیک مارکس را آموخته بودند و به دیگران می‌آموختند، ولی در کاربرد این دیالکتیک چنان اشتباهی مرتکب شدند. و یاد عرض می‌کنم خود را از دیالکتیک بی‌بهره نشان دادند، و در زمینه ارزیابی چگونگی دگرگونیهای سریع اشکال و درک تراکم سریع محتوی تازه در اشکال کهنه چنان ناتوان از کار درآمدند که سرزستی چند آن بهتر از... پیدا نکردند. علت اساس و ریشگی آنها این بود که "محو تماشای" شکل معین و واحدی از رشد جنبش کارگری و سوسیالیسم شدند، یکجانبه بودن آثرا از یاد بردند، از دربر بردن با تحول ناگهانی و سریعی که به حکم اوضاع و احوال عینی ناگزیر شده بود ترسیدند، و به تکرار حقایق ساده و از بر شده و در نظر اول تردیدناپذیری چون، سه از دوبرگتر است ادامه دادند ولی سیاست 'بیشتر به چپ می‌ماند تا به حساب و از آن هم بیشتر به ریاضیات عالی می‌ماند تا ریاضی مقدماتی'... (۳)

او چند سطر جلوتر ضمن تاکید بر عمده بودن خطر آتیش پرستی راست در دوران خود، می‌گوید: "تفها آتیش پرستی سطحی راست اشتباه نیست، آتیش پرستی سطحی چپ نیز اشتباه است" (۴)

او در همین کتاب می‌گوید:

"روسیه، مارکسیسم و ادراک نقش یگانه تئوری انقلابی صحیح، و اقباعا بخون دل فرگرفت. بدین معنی که آثار ادولف
 فیم قرن به بهای رنجها و قربانیهای بی سابقه، قهرمانی انقلابی بیمانند، صرف نیروی عظیم تصورناپذیر، و تلاش های
 جانبازانانه در راه پرورش و آموزش، آزمایش در عرصه عمل، سرخوردگی ها، و آرمی ها، و مقایسه با تجربه اروپا، دریافت."

(۵)

در کتاب "انقلاب ما در جهان معاصر" نکات جهانی است که قابل ذکر است،
 "حزبی که مدعی نقش پیشاهنگ می گردد، به منظور تحقق عملی این نقش، تدابیر زیرین را اتخاذ می نماید،
 اولاً، این حزب بطور خستگی ناپذیر، ابتکار و ثابت قدمی از خود نشان می دهد.
 ثانیاً، جهت تأیید نقش پیشاهنگ، به کار روزمره انقلابی هر عضو حزب می پردازد.
 ثالثاً، حزب پیشاهنگ، باید جرات فکر، در اندیشی، مهارت دیدن تمام پدیده های نوین و مترقی، ظرفیت انقلابی
 کاربری و استعداد تعیین راه پیشرفت را داشته باشد.
 رابعاً، حزب انقلابی، بصورت پیگیر و روزمره، از مصالح تمام مردم دفاع به عمل می آورد.
 خامساً، پیشاهنگ واقعی، آمادگی و بیداری انقلابی، استعداد انجام عملیات قطعی، درجه عالی پیچ سیاسی و قابلیت نبرد
 را از خود نشان می دهد." (۶)

تأکید بر تعهد و پایداری کمونیستی به مثابه یکی از پایه های وحدت، نه فقط از این لحاظ ضروری است که در کنار
 بی عملی، فرصت طلبی و ابورتونیزم، هیچ وحدت انقلابی شکل نخواهد گرفت، بلکه از این لحاظ هم (که اهمیت کمتری
 ندارد) ضروری است که بدون تعهد و پایداری به امر وحدت، و اتوریته و ثبوتی منبعث از آن، هر کوششی برای وحدت
 جنبش کمونیستی کشور، تبدیل به شعارهای بیج شده، در نیمه راه متوقف، و نیمه کاره می ماند، و همچون نهی در شزار
 توله ها، اتهامات، فشارها، و سنگ اندازی ها فرو خواهد رفت. تاریخ کشور ما و سایر احزاب برادر، از این نمونه ها
 فراوان دارد.

امروز، تعهد و پایداری همه طرفه از آن بازسازی انقلابی سازمان، نسبت به خفایت مبارزه بر علیه ابورتونیزم، و
 همه انواع کهنگی در سازمان، نسبت به حفظ و تکامل نتایج تئوریک سیاسی هر چند مختصری که در این رهنموی ایجاد شده
 است، و نسبت به ادامه این مبارزه، یک ضمانت مهم در ایجاد زمینه های یک وحدت انقلابی و پایداری در درون سازمان و
 در درون جنبش کمونیستی کشور است.

دوم، همبستگی و وحدت مترکیبی از همبستگی عام و شروط و عوامل ویژه است. اگر همبستگی عام در همه کشورها ثابت اند، بر عکس
 شروط ویژه در هر کشور، و حتی در دوره های مختلف تاریخ یک کشور، گوناگون هستند.

تجربه تاریخی ح. ک. ا. ش. در سالهای ۱۹۱۲-۱۹۱۴-قبل و بعد از کنگره اسن پراک-در این زمینه آموخته است.
 "رهبران انترناسیونال دوم ... در ژوئیه ۱۹۱۴ گویا "برای تبادیل نظر" درباره اعاده وحدت در حزب س. د. ک. ر.
 مشاوره در بروکسل برپا نمودند. بلشویکها با شرطهای زیرین در این مشاوره شرکت کردند،
 -تأیید قطعی و بلاشروط تصمیحات حزب راجع به انحلال طلبی

-قبول اینکه در صفوف حزب، مخالفت با کار پنهانی و اعتصاب های توده انقلابی، تبلیغ برای حزب علی کارگری
 و علیه شعارهای برنامه ای حزب در مورد جمهوری دموکراتیک و معادله ارضی ملاکان مجاز نیست" (۷)
 لنین در مقاله ای در سال ۱۹۱۲ در همین مورد چنین توضیح می دهد:

"برای برقراری مجدد اتحاد با آنها (انحلال طلبان) در عرصه خارج از دوام چنین شرطهایی ضروری اند
 ۱) پذیرفتن کامل و بی چون و چرای پنهان کاری (در عمل)، اطاعت بی گفتگو از تصمیمات ... آن، و تعهد به راه ندادن
 ملحق به خرده گیری بر علیه آن در مطبوعات،

۲) پذیرش کامل و بی چون و چرای این که خواهسته اساسی پیشنهادی طبقه کارگر، و وظیفه اساسی کنونی می باشد. اجرای
 کار به همین معنا و دست کشیدن از تسامحات لیبرال-رفرمیستی که به ترک کردن وظیفه کهنه (وظیفه انقلابی حزبی)
 دعوت می کند.

۳) دست کشیدن از تمام تغییرات در برنامه مارکسیستها (خودمختاری فرهنگی-ملی) و پذیرش بی گفتگو برنامه ای که
 در سال ۱۹۰۲ تدوین شد.

۴) اطاعت کامل از تصمیمات کارگزارانی که از لحاظ مارکسیستی متشکل هستند، در مورد مسائلی که مربوط به جنبش اعتصابی
 می باشند، و دست کشیدن از مبارزه بر علیه آن بنام "سرگرمی اعتصابی".

۵) پذیرش تاکتیک مستقل پرولتری در عمل و دست کشیدن از پایین آوردن وظایف طبقه کارگر برای بلوک بندی یا
 لیبرال ها.

۶) پذیرش اینکه لازم است در مسئله کار در میان اتحادیه ... تصمیمات کلنگه بین المللی سوسیالیستی در اشتراکت و
 ... و انضامی عمل قرار گیرد.

۷) ترک کردن برپایی سازمانهای کارگری از روی اصل ملی، برپا کردن سازمانهای واحد در لیتوان و کشور شمال

فریبی و...» (۸)

در شرطی که فوقاً از لنین نقل گردید شرطهای ۱ و ۴ و ۶ و ۷ خاص شرایط ویژه آن موقع روسیه هستند و معمولاً در برنامه و اسنادنامه نمی‌توانند قید شوند.

در کشور خود ما، در رابطه با انجام وحدت باح. ت. ا. این شرط ویژه بنا بر فرض محال وحدت در سایر مبنائی عام‌نیز عمل می‌کنند که مستلزم نظر واحد در باره آنهاست. از جمله، درک واحد از ماهیت سیاست‌های ما و ح. ت. ا. در اسلای انقلاب بهمین، و نیز برخی نکات مهم و بحث انگیز در تاریخ ح. ت. ا.

احتیاجاتی بی اساس و خلط مبحث و مباحث پیرامون اینکه این گروه "مبنائی تراشی‌ها" و خاص و عام کردن‌ها" به معنای وحدت نکردن است (یعنی همان استدلال‌های سالهای ۵۹ - ۶۰) نتیجه‌ای جز همان که در اسلای ۶۰ به بعد به بار آمد عاید نخواهد کرد.

ما باید با روحیه‌ای مثبت، با سعه‌صدر، و با آگاهی بر ضرورت و فوریت وحدت کمونیست‌ها در ایران، مسئله وحدت را مورد توجه قرار دهیم، و از در افتادن به ذهنی‌گری بر حذر باشیم. در عین حال لاین حقایق مسلم، نباید موجب کنار گذاشتن آن اصول و واقعیاتی گردد که نقش اساسی در تحقق یک وحدت انقلابی دارند. لنین حتی در زمانی که جذب نیروی پشتیبان، برای حقوق‌کشورها و برای تقویت انترناسیونال نوپای کمونیستی ضرورت مبرم داشت چنین نوشت: "کنگره از این موضوع امتناع ورزید که احزابی را که نظیر احزاب نامبرده خارج شده از انترناسیونال دوم یا زود، متورن نمایندگان متنفذ مشوریم، وسایل حیانت‌پیشگی، و اپورتونیسم را در صفوف خود حفظ‌نموده‌اند، فوراً به صفوف انترناسیونال کمونیستی بپذیرد... کنگره ضمن یک سلسله قطع‌نامه‌های کاملاً صریح، مبرهن و راهی را برای اپورتونیسم سد کرد." (۹)

سوم، مبنائی که برای وحدت برشمرده شده‌اند، مجموعه بهم پیوسته‌ای را تشکیل می‌دهند، اما در این مجموعه، هر یک از مبنائی مذکور، دارای نقش و جایگاه ویژه‌ای است. نقش این عوامل در این مجموعه، ممکن است در شرایط گوناگون بطور موقت تغییر کند. با این حال، فرمول‌بندی مبنائی مذکور باید با این نظریه انجام گیرد که برنامه نقش محوری و کلیدی در این مجموعه دارد. برنامه یک حزب کمونیست، آئینه‌ای است که قابلیت حزب را در درک انقلابی از مارکسیسم لنینیسم، و قدرت و توانایی آن، شناخت دقیق ویژگیهای کشور خود و تلفیق این دو بازناب می‌دهد. "باید وحدت ایدئولوژیکی را بوسیله برنامه حزب، تحکیم و تقویت بخشد." (۱۰) "موجودیت حزب بودن برنامه امکان‌پذیر نیست. چنین حزبی قادر نخواهد بود در تمام سیر تکامل حوادث، خستگی خود را حفظ نماید" (۱۱) "برنامه همیشه برچم در حال اعتبار ز غلنی است. و دنیای خارجی از روی این برچم درباره حزب قضاوت می‌کند" (۱۲)

درک اهمیت کلیدی برنامه، زمانی بیشتر روشن می‌شود که ساختار یک برنامه واقعی کمونیستی، اجزای مهم آن، و آن مسائلی که یک برنامه باید شامل آنها باشد، به شیوه‌ای علمی فهمیده شوند. درک کلونی رسی سازمان از برنامه حزب کمونیست، همان درک مکتوح ح. ت. ا. است. بر اساس این درک مکتوح، برنامه یک حزب کمونیست تقریباً "طایف" آن دولتی که می‌باید سرکار بپیاید یکسان گرفته می‌شود. و بخش عمومی و مقدمه برنامه بسیار کمرنگ می‌شود. و برخی اصول و مسائلی که اگر چه جنبه نظری و تئوریک دارند، اما دارای اهمیت پایه‌ای ایدئولوژیکی و برنامه‌ای می‌باشند، از آن بکلی حذف می‌گردد. (نظیر ضرورت رهبری طبقه کارگر در انقلاب دمکراتیک - ضرورت کسب قدرت سیاسی توسط طبقه کارگر - ضرورت درم شکستن انقلابی دستگاه دولتی که منتهی به ضرورت برقراری دیکتاتوری پرولتاریا برای گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم - ... و برنامه حد اقل، بهای برنامه جامع حزب کمونیست گذاشته می‌شود.

"برنامه" یک نظام همه‌جانبه و فراگیر تعیین‌کننده عمل انقلابی است. برنامه روستگر راه دراز مدت و تمام و کمال مبارزه پرولتاریا تا مرحله سوسیالیسم است. برنامه آنچنان نظامی از اهداف و روش‌ها... است که چنانچه بصورت همه‌جانبه به اجرا درآید، طبقه کارگر سوسیالیسم ختم می‌شود... برنامه همه عناصر ایدئولوژیکی طبقه کارگر را برشراپیت‌شخص ملی منطبق کرده و...» (۱۳)

بخاطر همین جامعیت برنامه است، که در مارکسیسم، محور وحدت قرار گرفته است. بدون داشتن برنامه‌ای انقلابی بر اساس مارکسیسم لنینیسم، برای پیروزی انقلاب و سوسیالیسم، و تصریح ضرورت کسب قدرت سیاسی توسط طبقه کارگر و تحقق دیکتاتوری پرولتاریا، هرگونه ادعایی مبنی بر وفاداری به انترناسیونالیسم و هسته اساسی آن، سوسیالیسم واقعا مرچوبه، به بخاری دروغین تبدیل می‌شود. چنین برنامه‌ای، نشانه تعهد و بی‌ای بندی ایدئولوژیکی حزب به امر مارکسیسم و انقلاب است.

II نقد ارزیابی قطعنامه از چریانانت کلونی جنبش کمونیستی و کارگری کشور

موضع صریح "قطع‌نامه" در قبال جریانات مختلف جنبش کمونیستی کشور، ارزیابی از آنها، تعیین جایگاه آنها، و نوع مناسبات با آنها، بطور کلی در دو بخش متجلی است، الف: - تبادل ح. ت. ا. - ح. ت. ا. حزب پرولتاریا طبقه کارگر ایران است.

سخت‌کرم و گسترش وحدت فکری-سیاسی باح. ت. ا. وظیفه جدی سازمان است.

سازمان پیگیرانه در راه گسترش همکاری، اتحاد عمل، مشاوره و همفکری، و ارتقا آن به سطح وحدتی همه‌جانبه باح. ت. ا. تلاش می‌کند.

وحدت ح. ت. ا. و سازمان، استخوان‌بندی حزب واحد طبقه کارگر ایران است.

ب. در قبال سایر جریانات و

سمیان سازمان و آنها هیچ وحدت فکری-سیاسی وجود ندارد.

سازمان در راه تأمین وحدت فکری-سیاسی با آنها تلاش می‌کند.

سازمان پیگیرانه در راه اتحاد عمل و همکاری (مشاوره و همفکری حذف شده است) با این سازمانها تلاش می‌کند. اگر برخی تعارضات، و برخی نظرات تحمیل شده بر قطع نامه از جانب پیشش انقلابی را کنار بگذاریم، ارزیابی قطع نامه از این جریانات اساساً چیزی در حد همان "گروه‌ها"، "ترپچه‌های یوک" است که در سالهای ۵۹-۶۰ به آنها اطلاق می‌شد.

در گزارش هیئت سیاسی به پلنوم وسیع، موضع رسمی فوق‌الذکر سازمان نسبت به جنبش کمونیستی کشور، بلرزی گویا و موجز چنین بیان شده است:

"سازمان قدشایان خلق ایران (اکثریت) ح. ت. ا. اگر دانه‌های پیشامتک طبقه کارگر ایران و دیگر سازمانهای مارکسیست نسبت به نیروهای (۱۱) این جنبش را تشکیل می‌دهند. (۱۴)

... خصوصیات اساسی پیشش حاکم بر این "قطع نامه" چنین است:

"انحراف به راست از سیاست مستقل طبقه کارگر" یا همان اپورتونیسم.

دگماتیسم و ساده‌نگری

سنتنگ نظری و "سکتاریسم از خود را می‌بودن" (۱۵)

تلاش می‌کنند تا به دور لیل، حکم فوق را ترضیع دهند.

دلیل اول، ارزیابی "قطع نامه" از جنبش کمونیستی و کارگری کشور، همان ارزیابی سالهای ۵۹-۶۰ سازمان است که در نتیجه غلبه "انحراف به راست" بر سازمان، ارائه گردیده بود. در فاصله میان سال ۵۹ تاکنون و حتی از قطع پلنوم وسیع سال ۶۵ تغییرات مهمی به شرح زیر ایجاد شده بود:

پلنوم وسیع، خطشی و برنامه شکوفایی رژیم خبیثی را به درستی "انحراف به راست از سیاست مستقل طبقه کارگر" ارزیابی کرد. در نتیجه امر مهم، سازمان، از لحاظ ارزیابی از برنامه و خطشی خود دریکی از مهم‌ترین دوره‌های تاریخ کشور، و از لحاظ ارزیابی از بزرگترین حادثه تاریخ معاصر کشور (انقلاب بهمن و مسائل ناشی از آن) از ح. ت. ا. دور گردید. و به لحاظ برخی موارد، به سایر سازمانهای چپ نزدیک و مشابهت پیدا کرد. اگر پلنوم موقی می‌شد که ریشه‌های تئوریک و برنامه‌ای این "انحراف" را تدوین کند. حدت و عقب این دوری از ح. ت. ا. و دستگاه فکری-سیاسی آن عیان‌تر می‌گردید.

تا همان ایام تدوین "قطع نامه"، موضع سازمان در قبال لیبرالها، مجاهدین خلق، در قبال چشم‌انداز بهران جامعه، در قبال ساخت اقتصادی - اجتماعی کشور، تشادها، و آرایش طبقاتی و سیاسی جامعه، بهران دورون حاکمیت ... دارای اختلافات آشکار باح. ت. ا. بود. این موارد اختلاف نیز، در یک سو وحدت فکری-سیاسی سازمان ح. ت. ا. را در هم ریخته بود، و از سوی دیگر به میزان وحدت فکری-سیاسی با سایر سازمانهای چپ کشور افزوده بود.

علاوه بر تغییرات فوق‌الذکر که همگی در ایجاد رسی سازمان منتهک شده‌اند، تغییرات مثبت و قابل توجهی در روحیه، افکار و نظرات اعضا و کادرهای تشکیلات سازمان روی داده بود که نتوانسته بود در هیچ سند رسمی سازمانی بازتاب بیابد.

خلاصه کنیم، در هنگام تدوین "قطع نامه" تغییرات مهمی در عرصه‌های زیرین در حیات سازمان وقوع یافته و در حال گسترش و تعمیق بود:

- در عرصه ارزیابی از برنامه و خطشی سازمان در سالهای ۵۷-۶۱

- در عرصه خطشی و برنامه در طول سالهای ۶۱-۶۵

- در عرصه روحیات، تفکر و اندیشه تشکیلات

در اینجا لازم است تئذ کنیم که "قطع نامه" حدود دو سه ماه بعد از کنگره ۲۷ ح. ک. ا. ش. - که از حوادث مهم آن لحقات در عرصه جهانی بود - تنظیم شده است. کنگره ۲۷ ح. ک. ا. ش. یک سلسله مسائل تئوریک کاملاً نوین را به مقیاس جهانی مطرح کرده بود، و نشان می‌داد که دوران جدیدی از بازنگرایی‌های عمیق به تئوری و پراتیک در جنبش جهانی کمونیستی بطور جدی آغاز شده است. کنگره ۲۷ نه فقط آغاز، بلکه به یک معنا، پایان یک سلسله بحث‌های جدی روح ح. ک. ا. ش. و برخی احزاب دیگر بوده است که از سالهای قبل آغاز شده بود. من بدون آنکه قصد جنجال تبلیغاتی داشته باشم - که در مبارزه جدی ایدئولوژیک، جایی برای جنجال تبلیغاتی جهت اثبات نظرات نباید وجود داشته باشد - به جرات

می‌توانم بگویم که اگر رهبری سازمان، جهان معاصر و قلب آن جنبش جهانی کمونیستی را، از نگاهی ساده‌بین و دمگ نمی‌نگریست، ای پاسریج‌تر و آگاه‌تر به اصلاح لازم سازمان تن می‌داد، و می‌دید که برخی قرارها و تزارهای حاکم بردستگاه فکری-سیاسی ما (نظیر تزاره رشد غیرسرمایه‌داری با رهبری غیرپرولتری و بهیچوجه انطباق این تئوری با ایران، تزارهای نظیر مللق کردن نقش مبارزنده امپریالیستی، بی‌ترجیحی به دموکراسی سیاسی، و...) چگونه در کشور مباحث و بررسی‌های زنده به نقد و بررسی کشیده می‌شدند.

"قطع‌نامه" به هیچ‌یک از این دگرگونیهای آشکار و مهم، توجهی نکرد. و همچنان به شیوه‌ای دکماتیستی، این تغییرات را که مغایر با "انحراف به راست" تسلط‌پر خود می‌دید، نادیده گرفت. و همان ارزیابیهای واهی سابق را ارائه داد.

دلیل دوم، ارزیابی و خطشی غلط "قطع‌نامه" درباره جنبش کمونیستی و کارگری کشور، محصول متد و زاویه نگرش ویژه ای‌نیز می‌باشد که در کشور ما از دیرباز توسط ح.ت. ایجاد گرفته می‌شد. بر اساس این نگرش، در کشورهای که در آن‌ها حزب کمونیست مورد شناسایی جنبش جهانی کمونیستی وجود دارد، هیچ دلیلی و مللقتا هیچ دلیلی برای ترجیح وجود سازمانهای متعدد، مارکسیستی لنینیستی نمی‌تواند وجود داشته باشد. و حقیقت تماماً در انحصار این حزب است.

بر اساس همین متد است که در سازمان، معتقدین به دمکرات انقلابی بودن سازمان تا سال ۵۹، با این حکم صحیح سند ارزیابی از برنامه و سیاست سازمان در سالهای ۵۷-۶۱ مخالفت می‌کنند که می‌گوید:

چریان مارکسیستی لنینیستی فدائیان خلق ایران، ملی‌همین سالها (دهه چهل) در شرایطی که جنبش کمونیستی ایران از تداوم بحران همه‌جانبه‌ای (اضافه می‌کنم که از جمله‌نشانی از انحراف اپورتونیستی ح.ت. است) ایستاد، رنج می‌برد تشکیل شد. و ح.ت. انبیز با همین متد است که عقیده مشابه مخالف دارد. (۱۶)

دبیر کل ح.ک. السالوادور، در این زمینه، تجارب احزاب امریکای لاتین را چنین جمع‌بندی می‌کند:

"این مفهوم جامعه و کهنه که ح.ک. بنا به تعریف "حزب طبقه کارگر"، پیشاهنگ نبرد ضد امپریالیستی و نبرد برای سوسیالیسم و غیره است، ظرفیت مارا برای درک اینکه در شرایط اجتماعی-سیاسی (طبقاتی) که برسیمه سرمایه‌داری وابسته در امریکای لاتین پدید آمده، غیرممکن است که این سازمانهای چپ مسلح پدید نیایند و وجود داشته باشند و تضعیف حتی مسدود می‌کنند. (۱۷)

ما باید به این سؤال، پاسخ واقعی بدهیم که عوامل پیدایی سازمانهای مارکسیست لنینیست متعدد در جنبش کمونیستی کشور کدامند؟ بدون پاسخ به این سؤال، حتی با داشتن برنامه و سیاستی انقلابی نیز، قادر نخواهیم بود ویژگیهای و تحقق وحدت در کشورمان را دریابیم.

خورخه هاندل، در این باره تجارب کشور خود را چنین ارائه می‌دهد:

"در میان عواملی که رشد سازمانهای انقلابی خارج از چارچوب تشکیلاتی ح.ک. السالوادور را ممکن گردانید، مهمترین عوامل همان خصوصیات رفرمیستی (ح.ک.) که من قبلاً بر شرم و عدم درک مشکلات و امکانات عملی سازماندهی و توسعه نبرد مسلحانه در شرایط کشور... می‌باشند. (۱۸) اوسیس به تشریح مشروح دلایل عینی رشد این سازمانها می‌پردازد. م.س. آقایی ضمن اشاره به پیدایی سازمانهای چپ مارکسیست لنینیست در سالهای ۶۰-۷۰ می‌گوید:

"جنبش اوضاعی... پررنگ قانونمند (از لحاظ تاریخی) و ضروری (از لحاظ سیاسی) یافتن راههای کاربرد خلاق اندیشه‌های مارکسیستی لنینیستی منطبق با شرایط خاص محیط‌خاور زمین را تأیید می‌کند. (۱۹)

تحلیل اخیر، بیشتر برای توضیح تشکیل سازمان مادر دهه چهل مناسب‌تر است تا برای توضیح شکل‌گیری سازمانهای مارکسیستی لنینیستی که بعدها شکل گرفتند. این سازمانها که عمده‌ترین‌شان "راه کارگر" "سازمان فدائیان خلق ایران" "جفخا-اقلیت" و "سازمان آزادی کار (فدائی)" هستند از سال ۲۵۸ (آغاز دهه میلادی) ایجاد شده‌اند. اغلب آنها از بدنه اصلی سازمان چریکهای فدایی خلق ایران انشعبا کرده‌اند. شکل‌گیری آنها عمدتاً تحت تاثیر شیوه‌های خرده‌بورژوازی - بحران، و حل و فصل غیر دموکراتیک مهم ترین مسائل مورد مشاجره و نفع مکرر و ترجیحی‌ناپذیر قرارها و تصمیمات جمعی ترسناک‌ترین و در اعتراض به تقویت گرایش اپورتونیستی سازمان صورت گرفته است. گرایش اپورتونیستی چپ و انفرادگمشی و شغرفرنگ انقلابی نیز روند شکل‌گیری جداگانه آنها را تقویت و سرعت بخشید.

تقدیر یک‌خط‌مشی متجانس از سوی مادر فعال این جریانها متعدد در جنبش کمونیستی کشور، مستلزم طرد تحلیل جامعه‌شناسانه مبتدل و عقیدت‌گرانی است که جز تحولات در ساختار طبقاتی، سرریز اقتدارچدیدی به صغرف پرولتاریا و تشدید فعالیت خرده‌بورژوازی، شکست انقلاب و... (یعنی همان تحلیل‌های جامد آشنا که فقط برخی واقعیتات و حقایق را همراه دارد) حاضر نیست چیز دیگری بگوید. زیر تاثیر چنین تحلیل‌هایی است که قطع‌نامه "سایر جریانها مارکسیستی لنینیستی و اقلیت" نیز و "ی جنبش ارزیابی می‌کند.

این بحث ارزش بی‌گیری و بررسی مشروح دارد.

* * *

با توجه به آنچه گفته شد، ارزیابی قطعنامه می‌بایست چنین می‌بود،

۱- ح. ت. ۱۰ با توجه به تاکید مجدد بر برنامه انحراف به راست و اپورتونیستی‌سالیهای ۵۷-۶۱ و ادامه آن بمشابه یک برنامه کمونیستی، زیر تسلط اپورتونیزم و آلودگیها رفرمیستی برپای خویشت است. مناسبات ما با آن، مناسبات بایک جریان اپورتونیستی راست در چهارچوب جنبش کمونیستی و کارگری کشور است. ارزیابی ح. ت. ۱۰ بمشابه حزب طراز نوین طبقه کارگر، یک ارزیابی کاملا خطا است.

اتحاد عمل ما با ح. ت. ۱۰ منوط به برداشتن گام‌هایی از سوی سازمان در راه مرزبندی با انحرافات این حزب است. این حکم، هرگز به معنای تصدیق این نقطه نظر آتاریستی نیست که ح. ت. ۱۰ را می‌خواهد برود و بایکوت کند. همین‌طور، این حکم هیچ قربانی با این عقیده ندارد که اتحاد عمل با ح. ت. ۱۰ را منوط به انتقاد از خود این حزب می‌نماید. بلکه این حکم برخاسته از مناسبات ویژه سازمان و ح. ت. ۱۰ در طول سالهای گذشته است. مناسباتی که در ذهن کارگران و توده‌های مردم، ما و ح. ت. ۱۰ را یک برنامه در دو سازمان معرفی کرده است.

۲- میان سازمان ما و سایر سازمانهای مارکسیستی لنینیستی (حتی در همان مقلع تدوین قطعنامه) مشابهت و نزدیکی‌های معین فکری-سیاسی ایجاد شده بود. این موضوع هم در گزارش سیاسی پلنوم ۶۲ و هم در گزارش سیاسی پلنوم ۶۵ بازتاب یافته بود. در مواضع این سازمانها، برخی حقایق و نتیجه‌گیری‌های صحیح و اصولی درباره برخی مسائل مربوط به انقلاب، همس و ساخت اجتماعی-اقتصادی کشور، اوضاع سیاسی و انقلاب پیش برده منعکس شده اند. برخی از آنها توانستند پاره‌ای بیماری‌های خود را تا حدودی بهبود بخشند. اما آنها همچنان از بیماری سکتاریسم و دکماتیسم چپ رنج می‌بردند. آنها هنوز روند تدوین کامل خطمی و سیاست خود را طی می‌کنند.

خطمی ما در قبال آنها، برقراری و گسترش اتحاد عمل است. باید به پیچیدگی این گسترش اتحاد عمل واقف بود. این واقعیت که هم‌زمان هم آنها روند تحولات سیاسی-ایدئولوژیک را طی می‌کنند، این پیچیدگی را دوچندان می‌نماید. نفوذ محدود توده‌ای آنان نباید موجب بی‌توجهی به تقویت مناسبات سازمان با آنها گردد. این ارزیابی‌ها، در طول هر چند وقت و به تناسب تغییر واقعات، باید اصلاح و تکمیل گردند.

* * *

در همین بخش، لازم است که درباره اتحاد عمل نیز مختصر بحث انجام گیرد.

اتحاد عمل سازمانهای چپ در روند مبارزه در راه وحدت این نیروها بایکدیگر نقش بر اهمیتی دارد. می‌توان گفت که هم عموماً و هم خصوصاً، وحدت جنبش، بدون اتحاد عمل قابل تصور نیست. این دو مقوله ضمن اینکه دو چیز متفاوت هستند ولی بهم مربوطند. درک انحرافی «چپ» و انحراف و تقریب در تمایز میان این دو مقوله ضرورهای بزرگی به امر وحدت و اتحاد عمل اصولی وارد آورده است. از یکسو، چپ روها بایش کشیدن شرط‌هایی به کلی غیر منطقی برای اتحاد عمل، آنرا با وحدت برابر می‌کنند. و از سوی دیگر، تفکرات، باثقی هرگونه شرطی در عمل، این دو مقوله را یک مقوله قلمداد می‌کند. مواضع رسمی سازمان ما، امروز عمدتاً زیر تاثیر برداشت راست از این دو مقوله قرار دارد.

سازمانهای چپ، ارگانیک‌های فعال و زنده در جامعه هستند. شرایط اجتماعی هر دم در حال تغییر است. این تغییرات، عینی است و مستقل از اراده این سازمانها، آنها را زیر تاثیر خود می‌گیرد. کلیه طبقات و اقشار جامعه، توسط احزاب سیاسی خود و یا به اشکال دیگر، بر این سازمانها فشار وارد می‌آورند. مناسبات میان این سازمانها نیز، در معرض انواع تاثیر گذاری‌های مثبت و منفی جامعه قرار دارد. ذهنی خواهد بود اگر تصور شود که همه این سازمانها به یک میزان، به یک نحوه و در یک زمان قدرتشخص این تاثیرات، تحلیل پدیده‌ها و راه مقابله با آنها را دارند. همه این مسائل اتحاد عمل میان این سازمانها را که شکل خاصی از مناسبات میان آنها را تشکیل می‌دهد، از یکسو ضروری می‌نماید، و از سوی دیگر قواعد، اصول و شروط این اتحاد عمل را از طریق ایجاد مکرر پدیده‌ها و مسائل تازه و پیچیده، دستخوش اختلال ساخته، نقاط اشتراک را تضعیف می‌کند.

هنر یک سازمان جدی مارکسیستی لنینیستی، نشان دادن ابتکار و خلاقیت انقلابی است. نه اصرار و به اصطلاح قاطعیت دکماتیستی. این درک مطلق‌گرایانه را باید به کنار زد که گویا هرگونه مخالفت با اتحاد عمل‌های معین و یا در لحظات معین، میان دو جریان چپ، آتاریسم و سکتاریسم است. بایه فکلی این درک درونی تضاد بمشابه سته اساسی وحدت بنهفته است. طرفداران این درک، برخلاف مارکسیسم، تضاد را امری مزاحم و اضافی برای وحدت می‌شمارند، و آن متکام نیز که ناچاراً در گفتار آنها بمشابه بخش جدائی‌ناپذیر وحدت به‌پذیرند، در عمل روزمره خود، از طریق انکار تاثیر این تضاد و مبارزه آنها بر وحدت، آثرانی می‌کنند.

III مختصری درباره مواضع عمده و وحدت در جنبش کمونیستی و کارگری کشور در شرایط کنونی

"مطلب بر سر این است که تنها یک اشاره کلی به وجود دو جریان در جنبش و به مناسبات افراطی بودن کافی نیست."

باید بطور مشخص دانست که در زمان چه چیز به جنبش آسیب می‌رساند. (۲۰)

دفاع از ضرورت وحدت، بدون توضیح اینکه کدام عوامل و شرایط در ایجاد تفرقه موثرند، بدون اینکه گفته شود موانع عمده این وحدت کدامند، در شرایط کنونی به معنای ترس از شناخت و بیان حقیقت مشخص، بمعنای میل به حفظ تفرقه و به معنای بدترین شکل بی‌مسئولیتی و پندی نبودن است. هیچ مبارزه‌ای در راه وحدت، بدون مبارزه علیه تفرقه، و به طریق اولی علیه عواملی که این تفرقه را موجب شده و باعث ادامه و تشدید آن می‌گردند، به نتیجه نخواهد رسید.

قطعه نامه، در این باره بطور مشخص چیزی نگفته و سکوت کرده است، و فقط مبارزه علیه هرگونه انحراف "چپ" و راست بطور کلی اشاره کرده است. اما روح قطعه نامه، با توجه به آنکه در بخش‌های ۱ و ۲ این نوشته آمده، حاکی از انکار ضمنی تفرقه و بحران در سازمان و در جنبش، از یکسو، و از سوی دیگر، حاکمی است بر اینکه انحرافات "چپ" موانع عمده وحدت اند.

اما واقعیت و حقیقت، چه امروز چه در زمان تدوین قطعه نامه، چه بوده است؟

از سال ۶۲ به ایستو، بخش اعظم جنبش کمونیستی کشور را، تلاطم و تشتت فراگرفت. این امر، قبل از هر چیز مربوط بود به شکست برنامه و خط مشی سازمان، و ح.ت.ا، تلاطم و تشتت ناشی از این شکست. در ح.ت.ا سریع تر از سازمان مابه "بحران" تبدیل شد. بعد از مدتی، سازمان مارائیز "بحران" احاطه کرد. تقریباً از اواسط سال ۱۳۶۴ بحران، هم در سازمان وهم در ح.ت.ا، در هر یک با ویژگیهای کاملاً معین، پدید آمده و در جهت اصلی بود. تسلط این پدیده، با تسلط این باور بر این سازمان، که شکست سازمان، و ح.ت.ا، شکست برنامه و سیاست آنها بوده، همراه و همزمان بود.

با تسلط بحران بر سازمان ما و ح.ت.ا، که اکثریت نیروهای جنبش در آنها بویژه در سازمان ماکرد آمده اند، بخش بزرگ جنبش کمونیستی و کارگری کشور به ورطه بحران گرفتار آمد. اما مشخصه بحران مذکور فقط این نیرو، همه سایر نیروهای جنبش کمونیستی و کارگری کشور، مدت هاست که پدید آمده بحران را از سر می‌گذرانند. و به مشخصه بحران کنونی جنبش چپ را می‌شود چنین خلاصه کرد:

اولاً همه انواع دستگاه‌های نظری-سیاسی غالب بر همه سازمانهای چپ-الیه با شدت و ضعف دچار شکست شدند. بخش موثر و اعظم افراد این سازمانها، دیگر به این انحرافات تسکین نمی‌کنند.

ثانیاً، بینش ایدئولوژیک-سیاسی مارکسیستی لنینیستی، در همه این سازمانها-اگر چه در هر یک به درجات معین-روند تکمیل را طی می‌کند.

ثالثاً شکست برنامه ای، و شکست قطعی انقلاب بهمین وضوایات و مواضع تسکین این شکست، منجر به ایجاد روحیه یاس و تردید، و ایجاد زمینه ارتداد گردید. این امر، به میزان معینی "بحران" کنونی را پیچیده تر و عمده تر لودن ساخته است.

رابعاً این همه، در حالی در کشور ما جریان دارد که جنبش کمونیستی کارگری جهانی، بویژه اردوگاه کشورهای سوسیالیستی دوران آغاز تحولات انقلابی در تئوری و پراکتیک را آنگشته اند. و این امر، مبارزه میان نوکنه را در جنبش مابه نفع شو تقویت کرده است.

حال بحران کنونی جنبش ما و تحقق وحدت واقعی آن، مشروط است به:

تدوین برنامه و خط مشی انقلابی مارکسیستی لنینیستی، و انزوی قطعی جنبش کنه.

-گرد آوردن اکثریت نیروهای جنبش چپ به زیر پرچم این برنامه و خط مشی.

اما برنامه و سیاست انقلابی مارکسیستی لنینیستی. در روند تکمیل خود، با موانع و مشکلات عدیده ای روبروست.

اما برنامه و سیاست انقلابی مارکسیستی لنینیستی. در روند تکمیل خود، با موانع و مشکلات عدیده ای روبروست. شناخت واقع بینانه و صحیح این موانع، در ارائه نقشه و تقایف مبارزه در راه وحدت، بسیار مهم است. در این جا هرگونه ساده انگاری مطلق سازی و شتاب زدگی را باید بدور انداخت. و واقعیات زنده، ترکیب های بدیعی از تضادهای موانع ایجاد کرده است. "بینش" و "وحدت انقلابی" در راه خود، و در داخل جنبش کمونیستی و کارگری کشور بمشابه یک مجموعه، با ترکیب خاص از موانع، و در داخل هر یک از سازمانهای چپ، با ترکیب دیگری از آنها مواجه است؛ لکن سعی می‌کنم بطور مختصر، ابتدا به بررسی این موانع در داخل تک تک سازمانها و سپس در سطح جنبش کمونیستی کشور بپردازم.

ساده در مقطع بلنوم، و نداشتن امروز، "انحراف به راست" بطور رسمی ریشه یابی نشده، و در سطح جنبش منتشر گردیده است. تا وقتیکه این کار ظهیر صورت نگیرد، مواضع سازمان در زیر نفوذ این "انحراف" قرار دارد.

از سال ۶۱ به ایستو، تغییرات مهم وجدی و مثبتی در مواضع سازمان ایجاد شده است. (گوشه هایی از آنها را در بخش ۳ ذکر کرده ام). ولی به دلیل نیرومندی "انحراف" به راست "ضعف و کندگی رشد بینش نو، این تغییرات، در محدود تغییرات کمی باقی ماندند. به ریشه ها و به عقب رفتند، و به تغییر کیفی تبدیل نشده اند.

کاملاً روشن است که روند تقویت بینش پرولتری و وحدت سازمان ما، فقط از جانب راست تهدید نمی‌شود، بلکه از "چپ" نیز ممانعت می‌شود. (قطعه نامه) میبایست با تعیین دقیق خطوط اساسی سیاسی "چپ" در حال حاضر، و با تعیین میزان

نفرود آن در جنبش، مبارزه علیه آنرا با صراحت اعلام می‌کرد. در شرایط کنونی، مدت لینیستی در نقل قول زیرین، می‌تواند راهنمای یک مبارزه علمی و انقلابی بر علیه "چپ" باشد.

"آنارشیزم (و بطریق اولی انقلاب دیگری خرده‌بورژوازی) غالباً نوعی کپیفرگناهمان اپورتونیستی جنبش کارگری بوده است این هر دو عیب، متقابلاً یکدیگر را تکمیل می‌کردند، و اگر در روسیه، با وجود فزون‌تر بودن نسبت خرده‌بورژوازی جمعیت آن، در قیاس با کشورهای اروپایی، آنارشیزم در دوران هر دو انقلاب (۱۹۰۵-۱۹۱۷) و در دوران تدارک این دو انقلاب نفرود نسبتاً ناچیز داشت، این امر را بیشک باید تا حدودی ناشی از خدمات بلشویزم دانست که همواره شدیدترین و آشتی‌ناپذیرترین مبارزات را علیه اپورتونیسم انجام می‌داد." (۲)

هر چرخ خطوط متکثر "چپ" در سازمان مادر حال حاضر چنین اند،

- گرایش به حل کردن موجودیت سازمان در سایر سازمانهای چپ. در پاسخ به تلاش انحلال طلبان راست.

- گرایش سکتاریستی و بررسی اختلاف‌های سیاسی با جریانات مختلف غیر کارگری کشور.

- گرایش به عدول از مبارزه سیاسی ساید ثلورویک با برخی سازمانهای درون جنبش کمونیستی، برای انزوی اپورتونیسم و در فریم و تمایل به انحلال و نفی موجودیت مکانیکی این جریانات.

- کم‌بهادادن به ابعاد بزرگ و طولانی مدت کار ثلورویک و پراتیک برای مستحکم کردن پیش انقلابی و نو در جنبش کمونیستی کشور، ساده‌انگاری درباره ژرفای "انحراف به راست" مطلق کردن اشکال کهنه بروز این "انحراف" و غیره.

* * *

دروغ. تا پیش انقلابی، به شدت تصفیه شده و اخراج گردید. اکنون این پیش دروغ. تا ابغایت ضعیف و سرکوب شده است. بحران و مبارزه حاد در درون جنبش کمونیستی، مبارزه شدید طبقاتی کشور، تحولات جهانی و... آن "میخ آهنی" ویژه است که باید دیگر بر این سنگ کهنه فرو خواهد رفت. اپورتونیسم و فریمس، هر دو به دست کماتسم همچنان مانع اساسی هر پیش انقلابی در این حزب است.

در مورد پیش انتقادی و نو درون حزب توده ایران که به بهیرون بر تاپ شده، قضاوت به دلیل نبود اسناد کافی مشکل است. ولی ضعف سازمانی، از مواضع مهم آن است.

در سایر سازمانهای چپ کشور نظیر "راه کارگر" سازمان فدائیان خلق ایران و غیره، مانع اساسی بر سر راه پیش انقلابی دکاتیسم و سکتاریسم "چپ" است اما در کنار آن، برخی گرایشات راست نیز حرکت پیش انقلابی در این سازمانها را کند می‌کند. "راه کارگر" در چند ماه اخیر قدم‌های مثبتی به سوی دوری از سکتاریسم و نزدیکی به یک سازمان سیاسی واقعی برداشته است. مصلحت‌گرایی، طرح ناصریع عقاید (کم‌کمک است درست نیز باشند) و برخی کاستی‌هایی که به راست بیشتر شباهت دارند، در سازمان فدائیان خلق ایران دیده می‌شود.

* * *

تحلیل مختصر فوق‌الذکر، در مورد مواضع اصلی و فرعی بر سر راه پیش انقلابی مارکسیستی لنینیستی در درون برخی از سازمانها، تنها طرح مسئله است. و باید با استاد و مد آرک، دقیق‌تر شود. وظیفه مهم جریانات پای بند و متعهد به امر وحدت انقلابی جنبش کمونیستی کشور این است که همه چرخه‌ها و نشان‌های پیش انقلابی و ترواسحتی در نطفه آن، حتی اگر در میان انواع مضیق‌ها و اتهامات و ناپختگی‌ها احاطه شده باشد، تشخیص دهند، و آنها را تقویت کنند. شاید سرانجام پیش جرو لتری در برخی از سازمانها، تیره و تار باشد، شاید نتواند تکامل یابد و به انحراف دیگری تبدیل شود، این احتمال منطقی نیست، اما این احتمال مرکز نباید پنهانی برای بی‌توجهی و بی‌بند تر خصومت و ریزیدن با آن چرخه‌ها و نشان‌ها گردد.

بهر حال، اکنون با تحلیلی کتلا داده شد. می‌توان مواضع اصلی و فرعی بر سر راه رشد برنامه و خط مشی انقلابی را در سطح جنبش کمونیستی کشور به‌منابه یک مجموعه، شناخت.

این یک مسئله بدیهی است که وزن و اعتبار هر یک از سازمانهای چپ کشور، متفاوت است. نقش و موقعیت مهم سازمانها، بشماره بزرگترین سازمان چپ کشور، انکارناپذیر است. حل و فصل مهمترین مسائل جنبش کمونیستی و کارگری کشور بدون حضور انقلابی این سازمان ممکن نیست. هر وحدتی حول برنامه انقلابی مارکسیستی لنینیستی، بدون شرکت سازمانها، اگر چه کام مثبتی خواهد بود، ولی منجر به رفع بحران موجود جنبش مانخواهد شد. تحولات درونی سازمانها، هر جنبش کمونیستی کشور تاجیر زیادی دارد. به دلایل گفته شده، مواضع عمده و فرعی بر سر راه تحول انقلابی مارکسیستی لنینیستی در درون سازمانها، مواضع عمده و فرعی جنبش کمونیستی کشور را نیز تشکیل می‌دهند.

درختانه، مایلیم به این نکته هم اشاره کنم، شناخت مواضع راه وحدت، البته کاری باارزش است. اما باید توجه داشت که این امر، یکبار برای همیشه و یا برای یک دوراند طولانی صورت نمی‌گیرد. مبارزه حاد میان کهنه و نو، مبارزه‌ای است واقعی و زنده. این مبارزه، در تحلیل نهایی، بازناب مبارزه طبقاتی است. باید آتر اجدی گرفت. باید دانست که کهنه و نو، در درجیان این مبارزه تاجیر می‌گیرند، تغییر می‌کنند و... هر دو، کهنه که امروز مورد بیرون است. برای نجات خویش، حتی حاضر به پذیرش برخی خطوط پیش‌نویزی می‌شود تا اساس موجودیت خود را حفظ کند.

باید "کهنه" رانده فقلدر اشکال، بلکه در اشکال کاملاً جدیدی نیز که چهار ابخود خواهد گرفت، شناخت.

بیان

اسکندر - مرد ۶۶۵

منابع

- ۱- لنین، یک گام به جلو دو گام به عقب - بخش ف
- ۲- لنین، مقاله "متحد کنندگان" - ج ۱ ۲۱
- ۳- لنین، بیماری کودکی "چپ کرائی" در کمونیسم ص ۲۶۵
- ۴- همان
- ۵- همان (تاکید از من است)
- ۶- ۷. پارلینگر انقلاب، هادرجهان معاصر
- ۷- تاریخ ح. ک. ۱۰. ش ص ۹۲
- ۸- لنین، قلعنامه درباره قراربوری سوسیالیستی - ج ۴۱ - تاجیکی
- ۹- لنین منتخب آثار - ترجمه پورهرمز ان ص ۷۷۹
- ۱۰- کتاب درباره وحدت حزب، گزیده آثار لنین
- ۱۱- جزوه آموزش درباره برنامه و اساسنامه حزب ک. ۱۰. ش
- ۱۲- همان
- ۱۳- آموزش هائی از انقلاب و سوسیالیزم - شماره ۲ - مقاله تئوری و سیاست
- ۱۴- گزارش سیاسی بلنوم وسیع ۶۵
- ۱۵- نشریه صلح و سوسیالیزم شماره ۱۲، چاپ افغانستان ۱۹۸۲
- ۱۶- خبری جزئیات نظیر راه کارگر، نیز چنین عقیده نادرستی را دارند. ولی از زاویه دیگر که جای بحث آن نیست.
- ۱۷- خبریخه ماندل، قدرت، سرشت و راه انقلاب و اتحاد چپ"
- ۱۸- همان
- ۱۹- م. س آقایی، رادیکالیسم چپ، دموکراتیزم انقلابی و سوسیالیزم علمی در کشورهای خاور زمین
- ۲۰- لنین، دو تاکتیک سوسیال دموکراسی در انقلاب دموکراتیک
- ۲۱- لنین، بیماری کودکی "چپ کرائی" در کمونیسم ص ۱۴۸

بازم نکاتی درباره استراتژی انقلابی و مسایل مورد اختلاف

مبارزه ایدئولوژیک درون‌سازمانی، مسایل اساسی مورد اختلاف را بیش از پیش مشخص می‌سازد و مباحثات و محول نکات گرمی متمرکز می‌سازد. پیشرفت این مباحثات قطعاً به روشن شدن زوایای نسبتاً ناروشن و یا مکتوم مانده تفکرات موجود کمک می‌کند. چنین روندی، روند مثبتی است. هرچه مباحثات مشخص‌تر شود، دستیابی مجموعه سازمان به برنامه و عمل انقلابی تسهیل خواهد شد.

هدف مقاله حاضر، دفاع مجدد از شعار دموکراسی خلق و تلاش برای توضیح بیشتر مسایلی است که در بولتن‌های قبلی مورد بحث قرار گرفت. اساس این مقاله بر پایه پاسخ به انتقاداتی است که رفقا به شعار «دخ طرح می‌کنند و در مقاله "درباره استراتژی تاکتیکی سازمان در انقلاب ضد امپریالیستی دموکراتیک ایران" مقدوح در بولتن شماره ۲ نیز بازتاب یافته است. چنین شیوه‌ای اگر در محیطی سازنده جریان باید مباحثات را از طرح ایده‌های کلی به سمت مسائل مشخص جهت خواهد داد و قطعاً ما را به طور موثرتری به نتایج مطلوب خواهد رساند.

شعار دموکراسی خلق تاکنون از زوایای گوناگونی مورد انتقاد قرار گرفته است. در مقاله حاضر تنها به برخی نکات اساسی این انتقادات که در مقاله "درباره استراتژی تاکتیکی..." نیز مطرح شده اند پرداخته شده تا نشان داده شود که انتقاد از دموکراسی خلق بعنوان شعاری ترسکستی یا ایده مبارزه در راه تأمین سرکردگی پرولتاریا در انقلاب دموکراتیک را نمی‌توان در یک جا جمع کرد و برای رهایی از تناقض موجود باید از یکی از این دو ایده دست کشید.

* * *

درم آمیزی انقلاب دموکراتیک و سوسیالیستی، التقاط و دیکتاتوری دموکراتیک و پرولتری

اساس فکر گروهی از منتقدین شعار دموکراسی خلق در سازمان ما بر دو پایه زیر قرار دارد، جمهوری دموکراتیک خلق شکلی از دیکتاتوری پرولتاریا و ایده‌ای ترسکستی است و مبارزه در راه تأمین هم‌زمانی پرولتاریا بر انقلاب وظیفه همین امروز کمونیست‌هاست. اما این دو ایده با هم سر سازگاری ندارند و لازم به التقاط کامل منجر خواهند شد. نتیجه این التقاط درهم آمیزی مضمون اقتصادی - اجتماعی انقلاب و همچنین نیروهای محرکه انقلاب است که بصورت درهم آمیزی انقلاب دموکراتیک و سوسیالیستی و التقاط و دیکتاتوری دموکراتیک و پرولتری جلوه‌گر می‌شود.

بر پایه همین اندیشه رفقا برای اینکه چگونگی دستیابی به قدرت سیاسی در واقع فرارویی انقلاب دموکراتیک به انقلاب سوسیالیستی را - که یکی از پایه‌های اشتقاق به گذشته است - "مهم" نگارنده، چنین فورمول بندی‌هایی ارایه می‌کنند:

"پیشروی پیگیر و به فرجام رسیدن انقلاب دموکراتیک و کام گذاری در راه سوسیالیسم در گرو آن خواهد بود که در این روند طبقه کارگر موفق شود نقش خود را در قدرت حاکم تقویت کند و برتری تفوق خود را تأمین و تحکیم نماید و حاکمیت کارگران و دهقانان به یکی از اشکال حاکمیت پرولتاریا ارتقا یابد."

فکری که در اینجا طرح شده نسبت به تفکر گذشته که مسایل مربوط به رهبری طبقه کارگر و دیکتاتوری پرولتاریا را بطور کلی مسکوت می‌گذاشت یک کام به پیش است، اما این تفکر بجای ایستادن در مواضع انقلابی پرولتری به موضع التقاط در می‌غلتد. "پیشروی پیگیر" به "فرجام رسیدن انقلاب دموکراتیک" و "کام گذاری در راه سوسیالیسم" (که قاعدتاً باید از طریق انقلاب سوسیالیستی صورت گیرد) در یک ردیف قرار گرفته و منوط به ارتقا حاکمیت کارگران و دهقانان به یکی از اشکال حاکمیت پرولتاریا میشود. این نشانه‌ای از التقاط روندهای دموکراتیک و سوسیالیستی است. ارتقا حاکمیت کارگران و دهقانان به دیکتاتوری پرولتاریا به معنی آغاز انقلاب سوسیالیستی است و نه پیشروی پیگیر انقلاب دموکراتیک. منوط کردن پیشروی پیگیر انقلاب دموکراتیک به دیکتاتوری پرولتاریا همانند آن است که بگویم پیشروی پیگیر انقلاب دموکراتیک تنها پس از پیروزی انقلاب سوسیالیستی امکان پذیر است و این صد البته جز بهم ریختن مرزهای انقلاب دموکراتیک و سوسیالیستی و سردرگمی در تعیین متحدین طبقه‌ای دیگری ندارد.

این التقاط در نتیجه اوج می‌رسد که گفته می‌شود:

"در ایده آل‌ترین حالت از همان فرآیند سرنگونی رژیم و پس از کسب قدرت، تفوق حزب طبقه کارگر در قدرت سیاسی تأمین گردیده و راه برای تحولات دموکراتیک و سوسیالیستی گشوده خواهد شد. ولی ممکن است چنین امری تحقق نیافته و طبقه کارگر در چپبه نیروهای مردمی هنوز به نیروی متفوق بدل نگردد و به ویا برتری وی ناچیز و شکننده باشد."*

* از اجمال "برتری ناچیز و شکننده" که بارها در نظرات رفقا قرار می‌شود، صرف‌نظر می‌کنیم کافی است! اشاره شود که از نظر ما اگر برتری ناچیز و شکننده باشد آن را نیز می‌توان در مقوله "اعمال رهبری پرولتاریا" گنجانده که به - سرمر زیا، می‌تواند تحکیم گردد. اما بالاخره رفقا باید معلوم کنند که این "برتری ناچیز و شکننده" از نظر آن‌ها چیست - مقوله‌ای است در زمره حاکمیت‌هایی با رهبری طبقه کارگر به حساب می‌آید یا در زمره حاکمیت‌هایی با رهبری غیر پرولتری و یا هیچ یک!

روی این فرمول‌بندی مکتب کنیم. زیرا نشانه آشکار بهم ریختن خطوط رزمی انقلاب دموکراتیک و سوسیالیستی و نشانه آشکار ایستادن در مواضع بینابینی است. میدانیم که دیکتاتوری پرولتاریا مهمترین مشخصه و علامت انقلاب سوسیالیستی است. دیکتاتوری پرولتاریا نمی‌تواند نتیجه پیروزی یک انقلاب دموکراتیک باشد برخی از رفقا اعتقاد دارند "تفوق" حزب طبقه کارگر قدرت سیاسی معنی حاکمیت (دیکتاتوری) پرولتاریاست و بنا بر این و از نظر منطقی باید بر این عقیده باشند که چنین حاکمیتی تنها در جریان یک انقلاب سوسیالیستی می‌تواند تحقق یابد. اما در عین حال ایده آل‌ترین آلترناتیو پیروزی بر جمهوری اسلامی را کدتها می‌تواند انقلاب دموکراتیک پیروزمند باشد. آن میدانند که "تفوق حزب طبقه کارگر" بر قدرت سیاسی تأمین شود، یعنی دیکتاتوری پرولتاریا مستقر گردد و راه برای تحولات دموکراتیک و سوسیالیستی گشوده شود. به عبارت روشن‌تر ایده آل‌ترین شکل سرنگونی جمهوری اسلامی استقرار دیکتاتوری پرولتاریا و انجام انقلاب سوسیالیستی ارزبایی می‌شود و شکل غیر ایده آل آن، استقرار حاکمیت انقلابی خلق* و انجام انقلاب دموکراتیک! اگر این اغتشاش، التقاط و تناقض نیست، پس چیست؟

ارزبایی از مرحله انقلاب بر پایه یک سری عوامل عینی و ذهنی قرار دارد و بسته به شرایط و موازات غیر منتظره نیست. انقلاب ما در مرحله فعلی انقلاب سوسیالیستی نیست و ماهیت طبقاتی حاکمیت برآمده از آن نمی‌تواند دیکتاتوری پرولتاریا باشد. جامعه ما برای دستیابی به سوسیالیسم، نیازمند انقلاب دموکراتیک است. اگر چنین نبود و انقلاب سوسیالیستی و استقرار دیکتاتوری پرولتاریا ایده آل‌ترین حالت ممکن در این مرحله بود. ما یک لحظه نیز حق نداشتیم خود را در چهارچوب انقلاب دموکراتیک اسیر سازیم چنین چیزی قلعا ارتجاع محض می‌بود.

استقرار دیکتاتوری پرولتاریا باید تیرهای معینی به طبقه کارگر ملحق شوند، تیرهای معینی سرکوب و تیرهای معینی شیز منفرد گردند. یعنی برای استقرار دیکتاتوری پرولتاریا یک استراتژی و برنامه دقیق و روشن لازم است و بهمین ترتیب برای استقرار هر نوع حکومتی (مثلا دموکراسی خلقی یا "حاکمیت انقلابی خلق") نیز یک استراتژی و برنامه معین لازم است که نمی‌توان آنرا با استراتژی استقرار دیکتاتوری پرولتاریا و انقلاب سوسیالیستی مخلوط کرد. اما از نظر برخی رفقا و از جمله مقاله "درباره استراتژی تاکتیک... " همه اینها زاید است و می‌توان با یک استراتژی، با متحدین ثابت و در برابر دشمنی واحد هم به دیکتاتوری پرولتاریا (در حالت ایده آل) و هم به "حاکمیت انقلابی خلق" دست یافت!

بدلیل همین التقاط است که پرسیده می‌شود:

"چرا حاکمیت کارگران و زمین‌کنان به رهبری پرولتاریا حتما انجام وظایف سوسیالیستی را در ابتدای کار در برابر خود قرار نخواهد داد" و با تکرار نظر گروه ۱۶ آذر جواب داده می‌شود: "اگر ما دولت نیروی متفوق باشیم همه این اقدامات، اقداماتی با ماهیت سوسیالیستی است و بخش سوسیالیستی به سرعت نقش عمده را در اقتصاد ایران ایفا خواهد کرد."

جواب ما روشن است، این حاکمیت و وظایف سوسیالیستی را در دستور کار قرار نخواهد داد به خاطر اینکه دیکتاتوری دموکراتیک خلق است و دیکتاتوری پرولتاریا نیست. به خاطر آنکه تنها و تنها دیکتاتوری پرولتاریا قادر به انجام وظایف سوسیالیستی و ایجاد "بخش سوسیالیستی" است. هر تکراری به غیر از این در نهایت می‌تواند به نفعی ضرورت دیکتاتوری پرولتاریا برای ساختمان سوسیالیسم بیانجامد. حاصل محاسبات نمایندگان احزاب کمونیست کشورهای اروپای شرقی در مورد این مسئله چنین است:

"نفوذ عظیم سیاسی، فعال بودن و هدفمندی کمونیست‌ها هنوز به معنای آن نیست که انقلابات از همان ابتدا وظایف سوسیالیستی در برابر خود نهاده، تحت شعارهای سوسیالیستی جریان یابند و یا حتی خصیلتی سوسیالیستی داشته... حیات

بهبود طبق تعریف بند استراتژی و تاکتیک سازمان حاکمیت انقلابی خلق حاکمیت است مرکز اب طبقه

کارگر، دهقانان، خرد و بیوزری شهری و روشنفکران خلقی که رهبری طبقه کارگر (همانند برنامه سال ۶۱) در آن حکومت گذارده می‌شود. مشابه این فرمول‌بندی با نظرات اس‌ا‌رها در انقلاب ۱۹۰۵ روسیه جالب توجه است، در دی‌چای برد و تاکتیک این افتاد ما رگسیتی بر نظریه اس‌ا‌رها طریح شده است؛

لنین مجبور بود برای پایه‌ریزی علمی استراتژی و تاکتیک بلشویکی در مقابل سوسیالیست‌های انقلابی نیز چپ‌به بگردد. آنها سرشت سرمایه‌داری متکامل روسیه را انکار می‌نمودند و برای اثبات این مدعا برتری کمی جمعیت دهقان را شاهد می‌آوردند و با نتیجه‌گیری از آن به نفعی هم‌پوشی پرولتاریا می‌رسیدند. آنها به جای نقش‌رهبری طبقه کارگر فرمول مبهم اتحاد سگانه روشنفکران، پرولتاریا، دهقانان را پیش‌می‌کشیدند. لنین به همین خاطر آنها را به عنوان نمایندگان فراقسبون چپ‌افراطی دمکراسی بیوزری ارزبایی می‌نمود. (۱) (تاکید از من)

آیا این افتاد نمی‌تواند نتیجه مدافعین امری حاکمیت خلق نیز باشد؟

اجتماعی واقعی و مبارزه طبقات به آن اندازه که به تناسب نیروهای اجتماعی و سیاسی و وزن واقعی احزاب و جنبشهای اجتماعی در توده‌ها و وابسته است، به طرح اهداف و یا حسن نیت... وابسته نیست... با این وجود کمونیست‌ها در اکثریت کشورهای فوق (به جز آلبانی و یوگسلاوی که احزاب در جریان نبرد رهائش بخش ملی در واقع امر اقدامات سوسیالیستی انجام دادند) مطالبات سوسیالیستی پیشنهاد کرده و بلاواسطه برای سوسیالیسم مبارزه نمی‌کردند. آنها بر اساس تجربه خودشان نتیجه گرفتند که برای ساختمان جامعه‌نویین نیاز به پیش شرطهای عینی و ذهنی است، که توده‌ها و انتباه به کمک شعارها و وظایف قابل فهم آنها که حاضرند به عملشان در بیاورند، میتوان به سوی خود جلب کرده، به این علت احزاب کمونیست به تناسب اوضاع و احوال آن زمان در این‌ها آن کشور مطالبات انتقالی متنوع و متعددی را با احتساب عملی نمودن آنها در اتحاد گسترده طبقه کارگر بادیگر طبقات و اقشار، در اتحاد با احزاب و سازمانهای دموکراتیک پیشنهاد نمی‌کردند. (۲)

(تأکید از مرابت)

تجربه ویتنام هم درستی همین نتیجه گیری را نشان می‌دهد. کسی نمی‌تواند "تفوق حزب کمونیست" در انقلاب دموکراتیک و در دولت دموکراتیک توده ای ویتنام را منکر شود اما بنا به گواه اسناد خود حزب کمونیست ویتنام علیرغم "تفوق" حزب به مدت ۹ سال انقلاب سوسیالیستی در دستور قرار نگرفت و دیکتاتوری پرولتاریا برقرار نشد. ما می‌پرسیم پس چرا این دولت که تحت سرکردگی پرولتاریا قرار داشت و به ایجاد "بخش سوسیالیستی" نپرداخت (۳)؟

مرز بین انقلابات دموکراتیک و سوسیالیستی و مرز بین دیکتاتوری دموکراتیک خلق و دیکتاتوری پرولتاریا را نباید مخدوش کرد. "الحراف ترنسکسیتی" از جمله درست در همین جا است. جمهوری دموکراتیک خلق، دیکتاتوری دموکراتیک و انقلابی خلق است که بر پایه اتحاد بین نیروهای معینی، برای مبارزه علیه دشمن معینی و به خاطر انجام وظایف معینی و در سطح معینی از بلوغ شرایط ذهنی و عینی پدید می‌آید. این وظایف، وظایف دموکراتیک و انتقالی است و نه وظایف سوسیالیستی. سعد درک این نکته می‌تواند امروزه بهانه ای برای خودداری از مبارزه در راه تأمین رهبری طبقه کارگر قرار گیرد و فردا به فاجعه بزرگ بیانجامد. در جمهوری دموکراتیک افغانستان بر پایه چنین درکی که "اگر مادر دولت نیروی متفوق باشیم" این دولت، دولت دیکتاتوری پرولتاریاست و باید وظایف سوسیالیستی را در پیش روی خود قرار دهد، اشتباهات و فاجع جبران ناپذیری صورت گرفت که هر همه روشن است. ما بدون مخدوش کردن مرزها با این نتیجه گیری از روشند رساله دیباچه ای بر دو تاکتیک موافقم که

"طبقه کارگر می‌تواند این قدرت را (یعنی) "دیکتاتوری انقلابی - دموکراتیک" که "از رهبری خرده بورژوازی و بخصوص دهقانان توسط پرولتاریا... حاصل می‌شود" جهت جدا نمودن هر چه بیشتر قشرهای زمینکن مردم آن دوروزانی و در مراحل بعدی جلب آنها به انقلاب سوسیالیستی به کار بندد تا از این طریق محذوره عمل ضد انقلاب متشکل را نتنگ نماید. یعنی دیکتاتوری انقلابی - دموکراتیک کارگران و دهقانان بدون انجام مستقیم وظایف سوسیالیستی، نقش ابزار تعیین کننده ای جهت تدارک آن را ایفا می‌کند." (۴)

در اینجا نقش و رسالت دیکتاتوری دموکراتیک خلق به نحوی درخشان فرورمونه شده است

ترنسکسیسم، ایده آل ترین آلترناتیو؟!

همین فکر رفقا و نتیجه گیری پایه ای مقاله "درباره استراتژی تاکتیک... و از زاویه دیگری مورد ارزیابی قرار دهیم. در آن مقاله گفته می‌شود:

"درباره آلترین حالت از همان فردای سرنگونی رژیم ویس از کسب قدرت تفوق حزب طبقه کارگر در قدرت سیاسی تأمین گردیده و راه برای تحولات دموکراتیک و سوسیالیستی گشوده خواهد شد."

این به چه معناست؟ از یکسو دیکتاتوری دموکراتیک به رهبری طبقه کارگر یا "تفوق حزب طبقه کارگر در قدرت سیاسی" ما معادل دیکتاتوری پرولتاریا و در نتیجه اندیشه ای چپ روانه و ترنسکسیستی عرفی می‌شود. و از سوی دیگر گفته می‌شود که همین فکر ترنسکسیستی ایده آلترین آلترناتیو حاکمیت جمهوری اسلامی است. عجب! این چگونه برخوردی با مارکسیسم است که تمام آن چیزی را که از یکسو بنام ترنسکسیسم می‌گوئیم از سوی دیگر بعنوان "ایده آلترین حالت" معرفی کنیم؟ اگر برقرار آلترناتیو حاکمیت کارگران و دهقانان تحت رهبری طبقه کارگر شعاری چپ روانه، ترنسکسیستی و اشراقی است، دیگر حق نداریم این چپ روی، ترنسکسیسم و انحراف را ایده آلترین شکل پیروزی پر جمهوری اسلامی قلمداد کنیم. البته سخن قاعدتا از ایده آلترین حالت در مرحله دموکراتیک انقلاب و در چهارچوبه آلترناتیوها ممکن در این مرحله است و نه "ایده آل هابی" که شرايط امروز جامعه و مبارزه طبقاتی به پیچ و وجه امکان تحقق آنها را نمی‌دهد. در آن صورت ما تنها به سخن بردازان "ایده آلی" بدل خواهیم شد که با وعده دادن بهشت موعود، در بهترین حالت طبقه کارگر را از مبارزه در راه وظایف مرحل و عینی اش محازمی داریم.

به دوشویه می‌توان از این تناقض رهایی یافت، یکی به شیوه ابورتونیستی و دیگر به شیوه انقلابی، یعنی پذیرش لزوم رهبری طبقه کارگر بر انقلاب دموکراتیک و گسترش این مبارزه تا سلاح نتیجه پیروزمندی آن، یعنی استقرار دموکراسی خلق. حزب توده ایران اما بیادنگر تفکر شیوه اول است و چنین آلترناتیو ایده آلی را در شرایط فعلی غیرممکن می‌داند و از این رو

دچار چنین تناقضی نیز نیست. ت. ا. مراه که جدا از شعارهای غالبی و کلیشه‌ای و تعارفات معمول، بطور مشخص از رهبران طبقه کارگر سخن می‌گوید، اثر منوط به "پس از گذار از مراحل گوناگون" میکند؛
"یکی از ویژگیهای دوران مائست که انقلاب ملی و دموکراتیک پس از گذار از مراحل گوناگون، در صورت تأمین رهبری طبقه کارگر، به سوسیالیسم فرامی‌رود" (۵)
و، "حزب ما بر آن است که در دوران گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم، تداوم انقلاب ملی و دموکراتیک پس از طی مراحل معین، در آخرین تحلیل جز گذار به سوسیالیسم نخواهد بود. گذار به سوسیالیسم نیز تحت رهبری حزب واحد پیشگامک طبقه کارگر امکان‌پذیر است." (۶)

وبالاخره، "تئوری عظیم طبقه کارگر طی مبارزه در راه تداوم انقلاب ملی دموکراتیک تجلی پیدا می‌کند. در این مبارزه است که طبقه کارگر هم به نقش و رسالت تاریخی خود پی خواهد برد و هم با دفاع از منافع ویژه دیگر زحمتکشان به مثابه رهبر و سرکرده جنبش مورد پذیرش قرار خواهد گرفت" (۷)
روشن است که از نظر ج. ت. مسئله سرکردگی طبقه کارگر نه مسئله امروز بلکه مسئله فردا، مسئله دوران تداوم پیگیری انقلاب، مسئله دوران گذار به سوسیالیسم و بطور خلاصه مسئله چند مرحله‌بندی است. چنین اندیشه‌ای به‌طور انبساطی طبقه کارگر به مثابه "رهبر انقلاب توده‌ای" در همین مرحله از انقلاب اعتقادی نداشت. اما بسیاری از رفقای ما از این موضع ایپورتونیستی فاصله گرفته و حتی "تفوق حزب طبقه کارگر در قدرت سیاسی" را آلت‌ناتیبو ایده آل خویش می‌شمارند، با اینحال حاضر نیستند به خاطر این آلت‌ناتیبو ایده آل بچنگند و بهمین جهت بجای دفاع از موضع انقلابی پرولتری، در موضع پانگاپیتی و سانترمی ایستند.

در اینجا باید به یک مسئله مهم دیگر ویکی از تفاوت‌های مهم مورد اختلاف اشاره کرد. اعتقاد رایج به دموکراسی خلق (دیکتاتوری دموکراتیک خلق) این است که دفاع از این آلت‌ناتیبو، سایر آلت‌ناتیبوهای چپ‌گرایان رژیم رانگی می‌کند و ناپدید می‌گردد. از این زاویه معمولاً به‌حق می‌تواند مدعی آن شد که رهبری به‌مارکسیسم زنده نداد. سؤالاتی نظیر: آیا به‌جز ج. د. خ. حاکمیت انقلابی دیگری می‌تواند روی کار بیاید؟ آیا حاکمیت دیگری می‌تواند برخی اقدامات انجام‌دهنده و انقلاب را کاملاً پیش ببرد؟ و... باید گفت بحث نه بر سر اشکال بروز حاکمیت‌های دموکراتیک و شردن تعداد اقداماتی که آنها می‌توانند انجام دهند، بلکه بر سر این است که کدام حاکمیت دموکراتیک می‌تواند انقلابی دموکراتیک را به‌شکل یک پیرو به‌بلا انتقال به پیروزی برساند و زمینه عینی ذهنی را برای گذار به سوسیالیسم و برقراری دیکتاتوری پرولتاریا فراهم سازد. بحث بر سر این است که پرولتاریا باید به‌خاطر چه چیز مبارزه کند. بحث بر سر این است که ما باید استراتژی خود را برای پیشرفت ناپیگیری و بی‌پیروزی قطعی تدوین کنیم. خودرفقا عمل درام "انتقاد" خود گرفتارند و در پیامخ به "انحراف راست" که دمکراسی پرولتاریا را مطرح می‌کند، می‌گویند، "ما برای حاکمیت انقلابی خلق می‌کوشیم. حاکمیتی که می‌تواند انقلاب را پیش ببرد. مبارزه برای تشکیل چنین حاکمیتی نه برای آینده‌های دور، بلکه برای همین امروز مطرح است. از آنجا که همه نیروهای چپبه سرگوشی، چنین حاکمیتی را تأیید نمی‌کنند، سرگوشی رژیم الزاماً به برقراری حاکمیت انقلابی خلق منجر خواهد شد. ولی این بدان معنا نیست که ضرورتاً برای برقراری چنین حاکمیتی یک دوره طولانی دموکراسی پرولتاریا ضرور است."

به این ترتیب رفقا خود معتقدند که حاکمیت انقلابی خلق نیز آلت‌ناتیبوی گانه و الزامی رژیم نیست و طرح آن امکان سایر آلت‌ناتیبوها را نمی‌کند. هدف ما در این مرحله حاکمیت دموکراتیک خلق است. حاکمیتی که بر اتحاد کارگران، دهقانان، نهبدستان و خرده‌بورژوازی شهری و روشنفکران خلقی استوار است. و رهبری طبقه کارگر بر آن تأمین شده باشد. "حاکمیت انقلابی خلق رفقا بر اتحاد کارگران، دهقانان خرده‌بورژوازی شهری و روشنفکران خلقی متکی است و رهبری طبقه کارگر در آن تأمین شده نیست. تفاوت در یک نکته اساسی است. آنها برای حاکمیتی می‌کوشند که انقلاب را پیش ببرد و ما برای حاکمیتی می‌کوشیم که انقلاب را به پیروزی برساند. بنابراین می‌توانیم فورمول‌بندی بالاراه "کمی دستکاری به صورت زیر بپذیریم: ما برای ج. د. خ. می‌کوشیم. جمهوری که می‌تواند انقلاب را پیروز گرداند. مبارزه برای تشکیل چنین جمهوری‌ای نه برای آینده‌های دور، بلکه برای همین امروز مطرح است. از آنجا که همه نیروهای چپبه سرگوشی چنین جمهوری را تأیید نمی‌کنند، سرگوشی رژیم الزاماً به برقراری ج. د. خ. منجر خواهد شد. ولی این بدان معنا نیست که ضرورتاً برای برقراری چنین جمهوری‌ای "حاکمیت انقلابی خلق" به رهبری نیروهای غیر پرولتری را هدف خود اعلام کنیم و برای آن مبارزه کنیم و منتظر یک دوره طولانی حاکمیت‌های پرولتاریا بمانیم! واقعیت این است که در انقلاب دموکراتیک آتی به دلیل گوناگونی و تعدد نیروهای شرکت‌کننده در آن، آلت‌ناتیبوها و حالات گوناگونی می‌تواند پیش آید ولی هیچکدام از این آلت‌ناتیبوها قادر نخواهد بود پیروزی انقلاب دموکراتیک را تضمین کند. خود چنین احتمالاتی دلیل بحدکافی محکمی است که ما از همین امروز، با تمام قوا و با همه قدرت، توده‌های خلق را بسوی برقراری یک گانه آلت‌ناتیبو که می‌تواند انقلاب را به پیروزی قطعی برساند، فراخوانیم. احتمال کسب رهبری در قدرت سیاسی آینده از سوی اشرار و طبقات دیگر، به این معنی نیست که ما شعار جمهوری دموکراتیک خلق را مسکوت بگذاریم، بلکه درست‌به‌دلیل که انتشار دیگر می‌توانند رهبری انقلاب و

قدرت سیاسی را به چنگ آورند، ولی نمی‌توانند پیروزی آنها را تضمین کنند و سرانجام راه بازگشت و شکست خواهند پیمود. ما باید با تلاش و در چندان در جهت کسب رهبری پرولتاریا و استقرار دموکراسی خلقی مبارزه کنیم و نه به بهانه امکان روی کار آمدن حاکمیت‌های غیرپرولتاری از این وظیفه اساسی دست بکشیم.

رفقا معمولاً با فراموش کردن محتوی اساسی دو تاکتیک که هیچ چیز نیست جز دفاع بیکر از ضرورت سرکردگی طبقه کارگر در انقلاب دموکراتیک، به یک جمله از لنین استناد می‌کنند که:

"... و چو چنین ترکیبی در پایه اجتماعی یک دیکتاتوری دموکراتیک انقلابی ممکن و مطلوب البته در ترکیب دولت انقلابی تاثیر میبخشد و شرکت و یاحتی تفرق بیانگران بسیار ناممکن دموکراسی انقلابی را در این دولت ناکزیر می‌سازد." (۸)

سخن لنین در اینجا علیه ترسکی و ایده "حاکومت کارگری" اوست. لنین در مقابل این شعار از دیکتاتوری دموکراتیک انقلابی با شرکت بیانگران بسیار ناممکن دموکراسی انقلابی دفاع می‌کند. لنین این احتمال را که دیگر نیروها در دولت انقلابی تفرق بدست آورند رد نمی‌کند و این تاکید بسیار درستی است. اما لنین از اینکه نیروهای دیگر ممکن است در چنین حکومتی تفرق بدست آورند، یک لحظه نیز به تردید نمی‌افتد که پس باید پرولتاریا را از مبارزه برای تأمین رهبری خود بر دولت انقلابی برحذر داشت. تمام لنینیسم مشون از مبارزه‌ای بیکر برای چنین هدفی است، در قطعنامه کنفرانس دوم در این زمینه تاکید می‌شود:

"پرولتاریا که بحکم موقعیت خود پیشروترین و یگانه طبقه انقلابی بیکر است. ماوریت ایفا نقش رهبری چش دموکراتیک عمومی انقلابی روسیه را بر عهده دارد" (۹) لنین همواره این اندیشه را دنبال کرد. او در سال ۱۹۰۹ با قاطعیت از دفاع از لزوم مبارزه در راه کسب قدرت، به دفاع از مارکسیسم انقلابی در حزب برمی‌خیزد و خطاب به همشویکیا می‌گوید:

"چنین متدی به شما کمک نخواهد کرد تا از پذیرش این واقعیت فرار کنید که اکثریت حزب کارگری سوسیال دموکرات روسیه، از جمله لستانی‌ها و پلشویکیها بر این مواضع خویش محکم ایستاده‌اند؛ ۱ - شناسایی نقش راهنمای پرولتاریا، نقش رهبر در انقلاب ۲ - شناسایی اینکه هدف مبارزه تصرف قدرت توسط پرولتاریاست که بر سبیل دیگر طبقات انقلابی کمک می‌شود. ۳ - شناسایی آنکه نخستین و شاید تنها باوران در این امر دهقانان هستند. آنها که می‌خواهند مسئله واقعی را مورد بحث قرار دهند، باید کوشش کنند حد اقل یکی از این سه شرط را به مبارزه ببلندند" (۱۰) (تاکید از من)

لنینیسم از چنین روشی است که از مبارزه در راه اعمال رهبری پرولتاریا بر انقلاب تفکیک نباید بر است. اما رفقای ما مسئله را درست بعکس می‌فهمند آنها احتمال تفرق "بیانگران ناممکن دموکراسی انقلابی" را به یک یقین بدل می‌کنند. رهبری دموکراتیک و دولت انقلابی توسط طبقه کارگر را نفی می‌کنند. و نه تنها پیشاپیش از این رهبری صرفنظر کرده، بلکه آنها را به نام ترسکیسم محکوم می‌سازند. آنها که دیگران را به "انجماد فکری" و "عقب ماندگی" متهم می‌سازند، خود به همین گونه به لنین و لنینیسم برخورد می‌کنند، و با چسبیدن به یک جمله لنین و سخ آن، از آن بجزم سفیدی می‌سازند.

حزب زده ایران نیز بیانگران چنین تمایلی است و در مقاله جدید خود برخلاف نظرات قبلی اش می‌گوید:

"مارکسیسم - لنینیسم می‌آموزد که اگر رهبری انقلاب ملی - دموکراتیک در دست حزب طبقه کارگر باشد به انقلاب دموکراتیک خلق تکامل می‌یابد و مستقیماً به انقلاب سوسیالیستی فرامی‌رود." (۱۱)

سؤال این است که اگر نمی‌خواهیم تنها تغییر کننده بی طرفی باقی بمانیم، آیا باید در جهت تأمین این رهبری و نتیجتاً در جهت تحقق انقلاب دموکراتیک خلق مبارزه کنیم یا نه؟ مگر مبارزه در راه تأمین رهبری طبقه کارگر به چه چیز مبارزه در راه انقلاب دموکراتیک خلق است؟ مقاله "درباره استراتژی تاکتیک..." یک گام از این نیز فراتر می‌گذارد و می‌پذیرد که ایده آل ترین حالت سرنوشتی رژیم ج. ا. "تفرق حزب طبقه کارگر در قدرت سیاسی است" * مسئله مرکزی در اینجا این است که آیا طبقه کارگر باید برای تأمین رهبری خود بر انقلاب و دولت برآمده از آن که یگانه شرط پیروزی انقلاب است مبارزه کند یا نه؟ ما موظفیم در راس طبقه کارگر و توده‌های خلق در راه تحقق این ایده آل (ایده آل در چهارچوب آلترا ناتیوها لسن) مبارزه کنیم نه آنکه آنها را چوب ترسکیسم بچسبیم و با دست خود کمک کنیم که این ایده آل ترین حالت مرکز تحقق نیابد! نمی‌توان مدعی مبارزه برای تأمین رهبری طبقه کارگر شد، اما نسبت به نتیجه عملی این مبارزه یعنی تحقق انقلاب - دموکراتیک خلقی و استقرار دموکراسی خلق موضع منفی گرفت. چنین مبارزه‌ای نتیجه مستقیم مبارزه پیرومندانه در راه تأمین رهبری طبقه کارگر است. کسی که می‌پذیرد برای تأمین رهبری طبقه کارگر مبارزه می‌کند، اما حاضر نیست این مبارزه را تا تحقق انقلاب دموکراتیک خلقی و استقرار دموکراسی توده‌ای که نتیجه عملی پیروزی چنین مبارزه‌ای است بسط دهد، در بهترین حالت تنها ناپیکری خود را در مبارزه در راه تأمین

پیروزی است که با آن دردی که چنین حاکمیت را دیکتاتوری پرولتاریا می‌خواند، نمی‌توانیم تریاق داشته باشیم *

سرکردگی به نمایش می‌گذارد و رفقای ما دقیقاً بازتاب چنین ناپیکیری مستند. آنها بدلیل تاکید بر مبارزه در راه رهبری از خط مشی گذشته که امر رهبری پرولتاریا را بطور کلی مسکوت می‌گذارد. فاصله می‌گیرند، اما بدلیل امتناع از پذیرش نتیجه این مبارزه و محکوم کردن آن بانام ترسکیسم نه تنها متحد من انقلابی پرولتری ارتقا نمی‌یابند، بلکه به سانتر می‌غلطند و مانند همه سانترهاست به اتفاقاً و تناقض کامل دچار می‌شوند. برای استناد در موضع مارکسیسم انقلابی باید بر این اتفاق و درهم انباشتی غلبه کرد. واقعیت این است، در انقلاب دموکراتیک کشور ما، انتشار و طبقات گوناگونی با منافع طبقاتی خاص خود شرکت دارند و هر قشر و طبقه می‌کوشد زده‌ری خود را بر قدرت سیاسی برآمده از انقلاب دموکراتیک تأمین کند. تنها توجه به همین واقعیت کافی است تا طبقه کارگر برای پیروزی انقلاب و پیشروی به سوی انقلاب، سوسیالیستی بانام قوا در جهت ج. د. خ. برزمد. تا کسی این نکته را نفهمد، مبارزه اش در راه تأمین رهبری طبقه کارگر در این انقلاب از جد جمله پرده از پهای انقلابی فراتر نخواهد رفت.

در بیان این بحث اشاره به دو نکته ضروری است:

(۱) برخی رفقا چنین ادعا می‌کنند که دفاع از جمهوری دموکراتیک خلق، مطلق کردن شکل استقرار حاکمیت پرولتاریاست و ما نباید در این زمینه دست خودمان را بپندیم. در پاسخ به این ادعا بازم باید تکرار کرد، جمهوری دموکراتیک خلق دیکتاتوری به معنی دیکتاتوری پرولتاریائیست بلکه مترجم توضیح این حقیقت است که انقلاب دموکراتیک در همین ماتنهای از طریق رهبری طبقه کارگر بر انقلاب و قدرت سیاسی برآمده از آن به پیروزی می‌رسد. جمهوری دموکراتیک خلق را نمی‌توان در مقابل حکومت شورایی قرار داد. درکی که مقاله "در راه استراتژی تاکتیکی..." از حکومت شورایی از پایه میدهد نادرست است. این مقاله حکومت شووری را بصورت حکومت تک حزبی معرفی می‌کند (ص ۹) اما حکومت شووری بیانگر شکلی از اعمال اقتدار توده‌ای است و به مسئله تک حزبی بودن یا نبودن ربطی ندارد. در کوبا که او آن بهترین نوع شووری دیکتاتوری پرولتاریا یاد می‌شود، انقلاب دموکراتیک از نوع انقلابات دموکراتیک خلقی بود. کاسترو برنامه موشکاف را "برنامه انقلاب دموکراتیک توده‌ای" می‌نامد (ص ۱۲) و ک. زارداف نیز انقلاب دموکراتیک کوبا را در زمره انقلابات دموکراتیک توده‌ای می‌خواند (ص ۱۳) و این در تضاد با شکل شورایی قدرت پرولتاریا در آنجا قرار ندارد. در خود کشورهای اروپای شرقی نیز ارگانهای حاکمیت دولتی اشکال متفاوتی داشتند. در "تاریخ عصر نوین" در این زمینه چنین می‌خوانیم:

"در کشورهای سوسیالیستی جدید، دیکتاتوری پرولتاریا در شکل دموکراسی خلق برقرار شد در این سرزمینهای نامدار که در روند مبارزه انقلابی ایجاد شده و خود را مستحکم ساخته بودند، به ارگانهای حاکمیت دولتی تبدیل شدند. این قبیل ارگانها عبارتست بودند از، در یوگسلاوی - کمیته‌های آزادیبخش خلق، در لهستان - رادی نارودی (شوراهای خلق)، در بلغارستان - کمیته‌های جبهه میهن و غیره" (ص ۱۴)

جمهوری دموکراتیک خلقی شکل ویژه‌ای از اتحاد طبقاتی کارگران، با سایر اقشار و طبقات انقلابی به رهبری طبقه کارگر است و کاملاً امکان پذیر و پدید می‌آید نیز هست که این همکاری طبقاتی از طریق شوراهای کارگران، دهقانان و... تحقق یابد. در تشکیل شوراهای خلق در همه سطوح خواست ماست و ما از آن دفاع می‌کنیم و نباید آنرا در برابر جمهوری دموکراتیک خلق قرار داده و به این بهانه از مبارزه در راه آن و مبارزه در راه رهبری طبقه کارگر دست کشید.

۲ - پرولتاریا برای استقرار ج. د. خ. خواهان فرخواندن مجلس مرسوم هنگانی است، چه کسی این مجلس را فرا خواهد خواند؟ دولت موقت انقلابی که ارگان نظام بیرونی توده مردم باشد و با شرکت اقشار و طبقات انقلابی تشکیل شود. برخی رفقا طرح شعار دولت موقت را (بدون اشاره به سابقه آن در مباحثات فعلی) * نشان عقب نشینی از جمهوری دموکراتیک خلق می‌خوانند و بدلیل باز بودن رهبری این دولت آنرا ارگان اعمال "حاکمیت انقلابی خلق" می‌نامند. (ص ۱) مقاله درباره استراتژی تاکتیکی...

اینگونه طرح بحث مربوط به دولت موقت با وارونه سازی همراه است. ابتدا ببینیم نقش دولت موقت چیست؟ لنین

می‌گوید:

"برای استقرار جمهوری بدون شک تشکیل مجلس نمایندگان مردم... ضروری است" (ص ۱۵)

طبقه کارگر ایران نیز مایل است جمهوری دموکراتیک خلق را از طریق چنین مجلسی مستقر سازد. در این مجلس است که نظام سیاسی آینده، محتوی، ماهیت و مستحکری آن و قانون اساسی آن به تصویب می‌رسد. اگر پرولتاریا بتواند رهبری خود را در جریان انقلاب تأمین کند، آنگاه نظام آینده، نظام دموکراسی خلقی خواهد بود. برای اینکه چنین مجلسی مرسوم هنگانی واقعی باشد، باید شرایط واقعی آن، یعنی آزادی کامل تبلیغات پیش از انتخاباتی تأمین گردد. دولت موقت انقلابی همانا چنین وظیفه‌ای دارد که با سرکوب قاطعانه ضد انقلاب، این شرایط را فراهم آورد. اما کسانی می‌خواهند نتیجه بگیرند که چون رهبری دولت موقت "باز" است پس باید رهبری نظام سیاسی آینده نیز "باز" باشد، "حفظ

طرح شعار دولت موقت، مسئله امری نیست، که آن را مشابه عینیتش بخوانیم. حداقل، یکسال ونیم است که این شعار از جانب جمعی از پیشرو مطرح شده است.

شعار جمهوری با تلفیق پرولتاریا و در شرایطی که می‌پذیریم حاکمیت آلترناتیو انقلابی مورد نظر ما می‌تواند از ابتدا چنین جمهوری نباشد. تنها بیانگر اقتضای گویندگان آن است.

در اینجا یک خلد محبت آشکار صورت گرفته است. صحبت بر سر "حاکمیت آلترناتیو انقلابی" نیست که بتواند از ابتدا "جمهوری با تلفیق پرولتاریا باشد یا نباشد" صحبت بر سر دولت موقت انقلابی است که حاکمیت آلترناتیو است و بی‌شک جمهوری. می‌دانیم که لنین از نظام جانشین تزار ایسم دیکتاتوری دموکراتیک و انقلابی کارگران و دهقانان را در نظر داشت و نه دولت موقت انقلابی را و چنین دولتی را هرگز با این دیکتاتوری یکسان ننگرفت. این دولت از نظر لنین تنها ابزار استقرار چنین دیکتاتوری بحساب می‌آمد و دیکتاتوری که از رهبری خرده‌بورژوازی و به‌خصوص دهقانان توسط پرولتاریا... حاصل می‌شود.

در تمام کشورهای اروپای شرقی نیز دولت‌های موقت پدید آمدند و تشکیل این دولت‌ها هیچ‌گونه تناقضی با انقلابات دموکراتیک خلقی نیافت. در این مورد در مقاله "انقلاب‌های اجتماعی سال‌ها ۴۰ قرن بیستم" چنین نوشته شده است:

"همانطور که گفته شد در فاصله سال‌های ۱۹۴۵-۱۹۴۳ دولت‌های موقت در تمام این کشورها استقرار یافتند. در برکسلوری در سال (۱۹۴۱) کمیته‌های رهبری بخش خلقی که به مقابله با ارگان‌های محلی بودند. فعالیت می‌کردند و حیات اجتماعی را در مناطق آزاد شده تنظیم و هدایت می‌کردند. در آلبانی شوراهای ملی و رهبری بخش ژان ۱۹۴۲ تشکیل شدند و در بلغارستان کمیته‌های بیهی میهنی. در لهستان در نیمه دوم سال ۱۹۴۴ در محلات، مناطق و ایالات و شوراهای ملی" غیرعلنی در مجارستان در پایان سال کمیته‌های ملی ایجاد شدند. در چکسلواکی نیز چنین کمیته‌هایی از سال ۱۹۴۴ نقش پررنگی ایفا کردند. (۱۶)

طرح شعار دولت موقت ضمن دفاع از جمهوری دموکراتیک خلق که نشانه اقتضای گویندگان آن "که بیانگر اقتضای در منتقدین است" و فضا ضمن انتقاد بر دیگران معلوم نمی‌کنند که "حاکمیت انقلابی خلق" آنها بر چگونه جمهوری ای متکی است و آیا آنها برای جمهوری مبارزه می‌کنند یا نه؟ آیا این حاکمیت انقلابی خلق از طریق یک دولت موقت فراخوانده می‌شود و یا خود قیام به ذات است و هم استراتژی است و هم تاکتیک دولت موقت چه بخوایم، چه نخواهیم حاصل قیام بوده‌ای است. از نظر پرولتاریا این دولت انقلابی ابزاری است برای استقرار ج. د. خ. و از نظر سایر نیروها همین دولت موقت ابزاری است برای تشکیل یک جمهوری پرورژوایی و این کاملاً موهومی است نتیجه این نبرد را تنها نیرو حل خواهد کرد. پرولتاریا از دولت موقت آزادی کامل، سرکوب شد انقلاب و مطالبات فوری خود را طلب خواهد کرد.*

در مقاله درباره استراتژی - تاکتیک در چندین مورد نظرات مدافعین پیش‌قدم در سازمان تحریف شده است. در صفحه ۱۰ گفته شده: "بجای بهترین فکر این است که تصور کنیم اثر طی چند ماه اول ما موفق به نسب برتری در حاکمیت نگشیم چون دولت موقت است حاکمیت را به دیشان واگذار کرد" و از فشار از بالا صرفه‌نظر خواهیم کرد" چنانچه چنین فکر "بجایگانی" را کرد ماست؟ شاید مقاله این فکر ترتیبی را با پیشاپیش به "ترتیب" های "درون سازمان نیز تعمیم داده است!

در صفحه ۹ گفته شده: "این شعار بجای کارگران و دهقانان - کارگران و دهقانان را نیز شرکت کنند" در حاکمیت می‌داند" سپس بر سیده "با اتکا به کدام ارتزایی پیش‌برهای وسیعی از دهقانان و ائتلاف میانگسی نمی‌توانند سهم در حاکمیت آتی باشند." خوب بود مقاله مذکور حداقل به یک فاکت از مخالفین فکری خود استناد می‌کرد که در آن گفته شده باشد بجایگانی وسیعی از دهقانان و ائتلافیانی نمی‌توانند سهم در حاکمیت آتی باشند در مقاله بولتن شماره ۱ به مسئله نیروهای محرکه انقلاب به ط...

مشخص پرداخته شد. زیرا هدف آن مقاله نقطه انبساط این مسئله بود که آیا ج. د. خ. نوی از دیکتاتوری پرولتاریاست یا نه؟ در آنجا دیکراسی خلقی به عنوان قدرت دیکراتیک توده‌ها به رهبری طبقه کارگر تعریف شد و تنها با جای حاکمیت زحمتکشان" سخن رفت و "زحمتکشان" نیز معادل کارگران و دهقانان به کار رفتند عدد مقاله بولتن شماره ۲ برخی نکات درباره استراتژی استخراج ج. د. خ. "به طور مشخص به این مسئله پرداخته شد و گفته شد این دیکتاتوری (ج. د. خ.) بر اراده مشترک طبقات و ائتلاف خلقی یعنی کارگران و دهقانان و خرده‌بورژوازی - در جبهه آینده نگران تکیه دارد." و "دهقانان و خرده‌بورژوازی در جبهه آینده فکر خود (خرده‌بورژوازی که از اتحاد با طبقه کارگر نمی‌هراسد و حاضر به چنین اتحاد است) و روشنفکران خلقی متحدین طبقه کارگر در انقلاب دموکراتیک هستند."

بقیه در صفحه بعد

کدام آلترناتیو پاکدام و وظیفه

واقعیت این است که در سازمان تلاش عظیمی برای مرزبندی پاکدشته صورت می‌گیرد. اما در این عرصه نیز همه یکپارچه نیستند و عده‌ای در مبارزه برای آینده به تکرار همان خطاها گذشته دچار می‌شوند. آنها علیرغم آنکه می‌پذیرند "ما برای نیرویی که استقرار ولایت فقیه و مبارزه با کمونیسم و سوسیالیسم از مهمترین مشخصات آن بود امکان پیشروی انقلاب تاسکتیری سوسیالیستی و افائل گردیدیم... ما چگونگی فرارویی و سرشست انقلاب را مهمم گذاشتیم ضرورت رهبری پیشاهنگ طبقه کارگر برای پیشروی و به فرجام رساندن انقلاب را مسکوت گذاشتیم. و بر اتحاد با حکومت و پیشبرد روند" که هر که "در آن اتکانمودیم.

ماهری بیچ مستقل توده‌ها به مشابه مهمترین اهرم تقویت و تدارک رهبری طبقه کارگر تکیه می‌نمودیم و اینها چنانچه از تحلیل اساسا نادرست ما از ماهیت رژیم و ظرفیتهای آن بوده است. " و بسیاری از این خطاها را به "درک نادرست" از سکتیری سوسیالیستی و نیروی راهبر آن و نقش کمونیستها در این مسیر و چگونگی فرارویی انقلاب دموکراتیک به انقلاب سوسیالیستی" مربوط می‌گرداند. اما روشن نمی‌کنند که اولاً "درک نادرست" از سکتیری سوسیالیستی یعنی چه؟ آیا ما در کار بست ست‌گیری سوسیالیستی و باراه رشد غیر سرمایه داری دچار انحراف شدیم و با اساس پذیرش چنین تئوری برای جامعه سرمایه داری ایران یک خطا را انحراف بود؟ آیا مسیر فرارویی انقلاب دموکراتیک به انقلاب سوسیالیستی را در جامعه ما باید از طریق نسخه راه رشد پیچید و یا تئوری لنینی فرارویی انقلاب دموکراتیک به انقلاب سوسیالیستی؟ و قفا در این زمینه هیچ نمی‌گویند و بدون روشن کردن این نکته کلیدی صد البته سخن گفتن از طراحی درست استراتژی انقلابی فکلی یک خام خیالی خواهد بود پس!

دوم آیساً این خطاها که اکنون پاره‌هایی از آنها مورد پذیرش قرار می‌گیرد و همه چنانچه از تحلیل اساسا نادرست ما از ماهیت رژیم" بوده است، خطاهایی نظیر مسکوت گذاشتن ضرورت رهبری طبقه کارگر و انقلاب دموکراتیک و بی‌اعتنایی بر بیچ مستقل توده‌ها، خطاهایی تاکتیکی هستند و با انحراف آشکار از مارکسیسم لنینیسم و با این انحرافات نام دیگری چون اپورتونیسم دارند؟ و آیا باید همچون برخی زفا معتقد بود که خطا حتی اگر به "فاجعه" هم بیانجامد زبلی به اپورتونیست بدون یک جریان ندارد و اپورتونیسم یعنی اشعاب از جنبش جهانی کمونیستی؟! در مقاله "درباره استراتژی ستاکتیک" همه این مسایل بی‌پایخ مانده است. در آنجا پاسه گرایش برخورد شده است. دیدگاههایی که هدف مقدم خوردن یکی از اشکال حاکمیت پروتاریا را از میندند بنام انحراف چپ و "دیدگاههایی که ضمن حفظ عبارت پرد از اینهای چپ، هدف مقدم خود را یکی از اشکال حاکمیت پروژواژی قرار می‌دهند" بنام انحراف راست ارزیابی شده‌اند. اما "دیدگاههایی که در عمل وحشی در تئوری رابطه میان افزایش نقش هدایت‌کننده و تحکیم و تقویت موقعیت کمونیستها با پیشروی انقلاب را قطع می‌کنند" تنها با واژه‌هایی نظیر "غیر واقعی" مورد تحلیل قرار گرفته‌اند. پرسیدنی است این نوع انحرافات را باید در زمره کدام انحرافات تلقی کرد و اساساً تفاوت این تفکر با آنچه انحراف به راست خوانده شده در چیست؟

در زمره انتقادات به گذشته زفا معتقدند:

"در تفکر و عمل ما کسب قدرت سیاسی به پیشروی انقلاب و نتیجه پیشروی نبرد "که هر که" در درون حاکمیت موکل می‌شد و چگونگی ثیل به آن و برقراری حاکمیت پروتاریا مهمم و به آینده‌ای ناروشن محول می‌شد" پذیرش چنین انتقادی بسیار ارزشمند است بشرط آنکه در عمل راهشای مبارزه امروز ما قرار گیرد. اما زفا در همان حال که چنین انتقادی را به غلطی گذشته طرح می‌کنند. باز هم در موضع تفکر گذشته می‌ایستند و در جای دیگری می‌گویند، "حاکمیت آلترناتیو و شمار کمونیستها حاکمیتی است که ظرفیت آغاز راه داشته باشد"

درست در اینجا نتیجه تمام جملات و سخنان درباره ضرورت رهبری طبقه کارگر، درباره مبارزه برای تامین هم‌زیستی

به این ترتیب نه در این مقاله و نه در مقالات دیگر برلین چنین ادعا شده که بخشی از خرده‌پروژای و ده‌هائسان را باید از حاکمیت کنار گذاشت.

در بخش دیگری زیر عنوان بررسی این ایده‌ها در جنبش ما (یعنی ایده "هم‌پروژا دمکراتیک خلق) در زمره ۱۲ نظریاتاً تماماً غیر واقعی و پیش‌بینی‌های غیر یقیناً نه‌ای طرح شده است که شاید بتوان آن‌ها را به یک یا دو گروه نسبت داد. اما به نام همه مدافعین "دو خواجه" شده است. این شیوه مبارزه ایده‌نویس "نیه صحیحی نیست که نظارت دیکتان را هر طور که خودمان می‌خواهیم تفسیر کنیم و به نقد بکشیم. جای سوا است در حاله که مقاله در بسیار جاهای ما نیست با آوردن نقل قول راه هر گونه سوء تظاهمی را ببندد چرا به این شیوه متوسل شد" است.

پرولتاریا در مورد خطاهای گذشته... و در مورد اساسی‌ترین و عملی‌ترین و وظیفه طبقه کارگر، یعنی مبارزه برای استقرار حاکمیت انقلابی همه‌بره‌مادی رود همان انحراف پیشین تکرار می‌شود. بر طبق این پیش‌نهی نسبتاً تقریبی حاکمیتی مبارزه کرد که ظرفیت آغاز راه را داشته باشد. بعد نوبت به حاکمیتی خواهد رسید که ظرفیت ادامه و پایداری راه را داشته باشد... و دست آخر نوبت به حاکمیتی خواهد رسید که ظرفیت پیشرفت پیشین راه را داشته باشد. آیا چنین تفکری غیر از تکرار همان انحراف پیشین است که "در تفکر و عمل ماکسب قدرت سیاسی به پیشروی انقلاب و نتیجه پیشروی نبرد" که برکد" در درون حاکمیت موقوف می‌شد" ماقبل از مبارزه این تئوری "که هیچ چیز نیست جز تئوری در مراحل سخن گفته ایم. باید رسید کجای چنین تئوری" ای پاپر خورد نهن نسبت به مسئله حاکمیت فرابت دارد؟ لنین در انقلاب ۱۹۰۵ و بعدتر هیچ‌گاه از چنین زاویه‌ای با مسئله حاکمیت، اقلیت‌پرورد نکرد. حاکمیتی که به‌شویکها در انقلاب، دموکراتیک برای آن مبارزه می‌کردند، حاکمیتی نبود که ظرفیت آغاز راه را داشته باشد. بلکه عبارت بود از دیکتاتوری دموکراتیک و انقلابی کارگران و دهقانان، یعنی حاکمیتی که بتواند پیوسته قطعی انقلاب را تضمین کند. فصل سوم در تاکتیک تماماً مربوط به همین مسئله است.

لنین همواره تأکید کرده است که طبقه کارگر باید بکوشد مرزهای انقلاب دموکراتیک را به حداکثر وسعت دهد و رفتار درست بر عکس می‌خواهد مرزهای این انقلاب را تا حد اکثر محدود سازد. شاخص اصلی این امر در چه اول قدرت سیاسی است که ما برای آن مبارزه می‌کنیم. این قدرت باید بتواند مرزهای انقلاب را به حداکثر وسعت دهد و پیوسته قطعی انقلاب را تضمین کند. دیکتاتوری دموکراتیک و انقلابی کارگران و دهقانان در روسیه ۱۹۰۵ دقیقاً چنین جوهری بود و نه حکومت آغازکننده راه جمهوری دموکراتیک خلق نیز برای ایران امروز دقیقاً چنین نظری است. کمیونتها برخلاف نشر مقاله همواره از چنین حکومتهایی دفاع کرده‌اند. اما آنچه در این مقاله گفته می‌شود با تاکتیک اپورتونیستی فرابت بیشتری دارد. زمانی لنین اساس استدلال اپورتونیستها چنین جمع بندی کرد:

"چیزهای بزرگ راضی‌توان به یک راه به دست آورده، باید برای پیوسته مبارزه کرد که هر چند ناچیز ولی دست یافتنی باشد چگونه میتوان در چه دست یافتنی بودن چیزی را معین کرد؟ از روی رضایت تعداد هر چه بیشتر اواخواب سیاسی و سیاستمداران "بانه‌فردت". هر چه تعداد سیاستمداران کمی‌فلاان بهبود بسیار خرد موافق اند بیشتر باشد، به دست آوردن آن به همان میزان آسانتر است، به همان میزان دست یافتنی‌تر است. نباید اتروپیت بود و از پی چیزهای کلان دوید. باید سیاستمداری کارداران بود و توانست تا با خواست چیزهای خرد همراه کشت و این چیز خرد، مبارزه برای به دست آوردن (چیزهای) بزرگ را آسان‌تر می‌کند. ما خرد را در مبارزه برای کلان مطلق‌ترین مرحله حساب می‌کنیم". (۱۷)

مسئله مهم دیگر رابطه این حکومت‌آغازکننده با وظیفه مرکزی انقلاب یعنی درهم شکستن ماشین دولتی بورژوازی است. این رابطه - چگونه خواهد بود؟ میدانیم که لنین با وفاداری به آموزین مارکس‌پارها و بارها تکرار میکند که "شرط مقدماتی هر انقلاب واقعاً خلقی درهم شکستن و خرد کردن" ماشین دولتی حاضر و آماده است. (۱۸) (تأکید دوطبقی از لنین). لنین در توضیح این ایده مارکس نتیجه‌گیری می‌کند:

"در اروپای سال ۱۸۷۱ پرولتاریا در هیچ‌کدام از کشورهای تازه اکثریت خلق را تشکیل نداد. انقلاب خلقی" که واقعاً اکثریت را به جنبش می‌گشاند فقط در صورتی می‌توانست چنین خصیصه داشته باشد که هم پرولتاریا و هم دهقانان را در بر گیرد. آن زمان این در طبقه "خلق" را تشکیل می‌دادند. علت اتحاد این دو طبقه آن است که "ماشین دولتی دیوانسالاری و نظامی" بر هر دو طبقه تم روا میدارد و به هر دو طبقه فشار وارد می‌آورد و هر دو را استثمار می‌کند. خرد کردن این ماشین و درهم شکستن آن با منافع واقعی "خلق" و اکثریت آن و کارگران و اکثر دهقانان طبقات دارد و "شرط مقدماتی اتحاد آزاد دهقانان بسیار تهیه‌ست با پروتسرها نیز همین است و بدون چنین اتحادی دموکراسی ناپایدار و تحول سوسیالیستی محال است". لنین از قول مارکس می‌دهد: "تأکید می‌کند: "درهم شکستن" ماشین دولتی امری است که هم منافع کارگران و هم منافع دهقانان آنرا ایجاب می‌کند و آنها را با هم متحد می‌سازد و وظیفه مشترک براننداختن" موجود انگل" و اشتراک یک چیز نوبیهای آن در برابرتسا ن قرار می‌دهد". (۱۹)

ولی چه نیرویی میتواند این "وظیفه مشترک" را به انجام رساند؟ لنین پاسخ می‌دهد:

"ولی هرچه موارد "تجدید تقسیم" مقاصد دیوانسالاری میان احزاب کوچک ناگهان بورژوازی و خرد بورژوازی (مثلاً در روسیه میان کادشها و انسانها و شویکها) بیشتر میشود و بر طبقات متمکن و درواص آنها بر پرولتاریا روشن‌تر میشود که میان آنان و سربای جامعه بورژوازی دشمنی آشتی‌ناپذیری وجود دارد. از این رو است که همه احزاب بورژوازی حتی سکرانیک‌ترین آنها و از جمله احزاب "دموکراتیک انقلابی" خود را ملزم می‌شمارند که تضییق و فشار بر پرولتاریای انقلابی را شاد عده‌مندان دستگاه تحقیقات یعنی همان ماشین دولت را تقویت نمایند." (۲۰)

"همه احزاب بورژوازی و حتی دموکراتیک‌ترین آنها و از جمله احزاب دموکراتیک انقلابی" خود را ملزم می‌شمارند که... ماشین دولت را تقویت نمایند. وظیفه خرد کردن و درهم شکستن ماشین دولتی بورژوازی تنها بوسه‌ده پرولتاریای متکی بر دهقانان -

است و این شرط مقدماتی هر انقلابی را "خلق" است. باینجه به این آموزش اساسی مارکسیسم لنینیسم است که "مانند بی نه شیرو" عقرو کمیته مرکزی حزب کمونیست گویا می گوید :

"برای مارکسیست لنینیست ها مسئله مرکزی هر انقلاب کسب قدرت سیاسی است. این به معنی کک به ایجاد شرایط مادی و ذهنی برای پیشبرد پیرویه انقلاب بی به شیوه بدون گسست. بسمت مرحله سوسیالیستی است. نخستین و مهمترین شرط - نابودی دستگاه دولت بورژوازی و جایگزینی آن به وسیله دولت انقلابی زیر هژمونی پرولتاریا در اتحاد نزدیک با طبقات و اقشاری دیگر است. در هر انقلاب ب اصل هیچ شقی دیگری بجز این اقدام تاریخی وجود ندارد." (۲۱)

در گزارش ها و آوانا نیز بر همین مسئله بصورت زیر تاکید شد :

"تفاوت فاز اول و دوم انقلاب در چیست؟ این تفاوت خود را عمدتا در وظایف این فازها نشان میدهد. هدف فاز اول - مبارزه علیه امپریالیسم ، انحهارات و لانگفوتد پسم (زمینداری بزرگ) و درهم شکستن دستگاه دیکتاتوری است. . . ." (۲۲)

آموزش مارکسیسم - لنینیسم در مورد درهم شکستن ماشین دولتی بورژوازی نیز از جمله مسایلی است که مدتها توسط ما به فراموشی سپرده شد. در سرنس استراتژی و تاکتیکسازمان نیز که "دیدگاه عمومی" آن مورد تأیید رفقا است و همچنین در مقالات آنها این نکته مرکزی فراموش شده است. حاکمیت "آغاز کننده" مورد نظر آنها در برابر این مسئله اساسی ، چه روشی در پیش خواهد داشت؟

بدیهی است که این حاکمیت، حاکمیتی که تنها ظرفیت آغاز راه را دارد ، نخواهد توانست و نخواهد خواست که به درهم شکستن ماشین دولتی بورژوازی اقدام کند. چنین حکومتی ، حتی اگر در بهترین حالت "حاکمیت انقلابی" خلق "نیز باشد ، و رهبری - "دمکراتیک انقلابی" نیز بررسان آن قرار گیرد ، کاری جز تصاحب دستگاه دولتی بورژوازی ، بازسازی و تکمیل آن نخواهد کرد . در چنین شرایطی سخن از یک "انقلاب واقعی" خلقی " تنها فریب خواهد بود. در دینان شرایطی هرگز که اصلاحات میتواند توسط همین " ماشین سرکوبگر " سرکوفته شود. در چنین شرایطی آزادیهای سیاسی و دمکراسی ناپایدار خواهد بود. در یک کلام نمیتوان هیچگونه اصلاحات و آزادیهای را از سر کوبشده انقلاب تفصیل کرد. شیلی باورترین تجربه در این زمینه است. وظیفه شرک آغاز درهم - شکستن دستگاه دولتی بورژوازی تنها برعهده دمکراسی توده ای است.

کسستن دستگاه دولتی بورژوازی تنها برعهده دمکراسی توده ای است.

ما برحافظ نظر مقاله که می گوید : "حاکمیت اکثریت و نه اقل کمونیستها . حاکمیتی است که ظرفیت آغاز راه را داشته باشد. "

با این نتیجه گیری کمونیستها گویا کاملا "مواقفم که :

"نخستین و مهمترین شرط (انقلاب) نابودی دستگاه دولت بورژوازی و جایگزینی آن بوسیله دولت انقلابی زیر هژمونی پرولتاریا در اتحاد نزدیک با طبقات و اقشار خلقی دیگر است. در واقع انقلاب اصل هیچ شقی دیگری بجز این اقدام تاریخی وجود ندارد. "

نکته آخر اینکه این فرمول تازه "آغاز راه" همانند بسیاری از راه های دیگر که از سوی رفقا بیان گرفته میشود ، خود بسیار رنگ و بوم است و میتواند یکبار دیگر همان انحرافات فاجعه بار گذشته را تکرار کند. بیترتیب اینکه هنوز تفکر در سازمان وجود دارد که - معتقد است، همین نیز نه تنها ظرفیت آغاز راه را داشته ، بلکه حتی نامدنی انقلاب را نیز پیش برده است. نه رفقا ! ما حاضر نیستیم هدف خود در انقلاب را حاکمیتی اعلام کنیم و به خاطر آن بچنگیم که باز دیگر تیغ به روی طبقه کارگر و کمونیستها بکشد و ما را در خون فرقه کند و بر جنازه های ما " جعبه سمخ خلقی " تشکیل دهد و " مبارزه ضد امپریالیستی " کند. ما هرگز چنین حکومتی را هدف - خود اعلام نخواهیم کرد. هدف ما روشن است؛ مبارزه با از همین امروز باید در خدمت روی کار آوردن آن حکومتی باشد که بتیروزی انقلاب را تفصیل کند. ما مبارزه برای استقرار چنین حاکمیتی را به پیشرفت انقلاب نیز منوط نخواهیم کرد. هنر کس این نکته را در - نیاید از گذشته هیچ نیاموخته است .

نتیجه : وارد آوردن اتهام ترنسیسم به مدافعان پیشرو جدید در سازمان ما تنها قلب کردن و مسخ حقیقت است. از نظر منطقی تنها کسانی بحق اند چنین اتهامی را وارد آوردند که بطور کامل و صریح از ایده لنینی مبارزه در راه سرکشی پرولتاریا در انقلاب دمکراتیک دست بردارند. ادعای مبارزه در راه تأمین هژمونی پرولتاریا با وارد آوردن اتهام ترنسیسم به مدافعان پیشرو جدید ، در یک جا - نمی گنجد و تنها به القاط کامل و تناقض آمیز منجر می آید. کسی که واقعا" به مبارزه در راه تأمین سرکردگی پرولتاریا بر انقلاب - دمکراتیک اشتقاد دارد باید شجاعت و شجاعتش را داشته باشد که از همین امروز فد اگاران در راه نتیجه پیروزی این مبارزه یعنی استقرار جمهوری دمکراتیک خلق ایران نیز ببرد .

میراد (۳)

تذکر : مقاله " برخی نکات درباره جمهوری دمکراتیک خلق " که در شماره اول بولتن اشتباهها به نام " اسماعیل " چاپ شده است ، نوشته رفیق مراد ، نویسنده همین مقاله است " کمیسور بولتن کلنگه "

زیر نویس ها :

- ۱- دیباچه ای بر آثار جاویدان . دوتاگتیک . . . (مراجعه به توضیح ۱)
- ۲- "انقلابهای اجتماعی سالهای ۴۰ قرن بیستم" صلح و سوسیالیسم شماره ۷ سال ۱۹۸۴ این مقاله جمیع بحث مباحثی است که از سوی کمیسیون مسائل ساختمان سوسیالیستی مجله مسائل صلح و سوسیالیسم ترتیب یافت و در آن نمایندگان احزاب - کونیست بلغارستان ، مجارستان ، جمهوری فدراتیک آلمان ، لهستان ، رومانی ، اتحاد شوروی ، چکسلواکی ، و چندتن از دبیران مسئول مجله شرکت داشتند .
- ۳- مراجعه کنید به "چگونه حزب ما مارکسیسم - لنینیسم را در شرایط ویتنام بکار بست" ترون شین . بخش "دولت دیکراسی توده ای" .
- ۴- "دیباچه ای بر آثار جاویدان . دوتاگتیک سوسیال دیکراسی . . ." نویسندگان بیرون سالیور معاون شعبه روابط بین المللی جنبه کمیته مرکزی حزب سوسیالیستی اتحاد آلمان و پروفیسور دکتر کوئن دیکمان ، رئیس بخش تاریخ مدرسه عالی حزبی کارل مارکس و عضو کمیته مرکزی حزب .
- ۵ و ۷- نامه مردم ، شماره ۱۰۹ پیرامین برنامه نوین . . .
- ۸- لنین . مقاله "سوسیال دیکراسی و دولت موقت انقلابی"
- ۹- لنین . دوتاگتیک . جلد ۳ آثار منتخب ص ۷۶ .
- ۱۰- لنین . هفت ف مبارزه بیرونشاری در انقلاب ما . کلیات آثار - انگلیسی ج ۱۵ ص ۳۱۱
- ۱۱- نامه مردم . شماره ۱۰۸ "پیرامین مقاله برای دستیابی به حقیقت مشترک"
- ۱۲- فیدل کاشرو . مارکسیسم - لنینیسم و انقلاب کوبا . مسایل بین المللی . سال ۵۸ . شماره ۱
- ۱۳- ک . زارادی . لنینیسم و مسئله ایجاد ارتش سیاسی انقلاب .
- ۱۴- تاریخ عمر نوین . ص ۲۸۱
- ۱۵- لنین . دوتاگتیک .
- ۱۶- رجوع به توضیح ۱
- ۱۷- لنین . باز هم درباره کابینه دولتی . آموزشهایی از انقلاب و سوسیالیسم . ج ۱۶
- ۱۸- لنین . دولت و انقلاب . جلد ۲ منتخب آثار . ص ۶۷
- ۱۹- لنین . همانجا ص ۴۸ - ۴۷
- ۲۰- لنین . همانجا ص ۳۷ .
- ۲۱- مانوئل بی نه شیرو . "امپریالیسم و انقلاب در امریکای لاتین و جزایر کارائیب" بولتن اطلاعاتی شماره ۲ . می ۶۵
- ۲۲- تنبهاشی انقلابی راستین . کنفرانس بین المللی هاوانا . دیکراسی و انقلاب شماره ۱